



تیمچه بزرگ قم در سال ۱۲۶۱ خورشیدی (۲۴ سال قبل از فرمان مشروطیت) توسط استاد حسن قمی مشهور به معمارباشی طراحی و در راسته بازار ساخته شد. این تیمچه دارای بزرگترین سقف ضربی ایران به ارتفاع ۱۵ متر است. این بنا در ۱۱ مرداد ۱۳۷۶ با شماره ۱۹۰۲ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.



پیام شایانی

وکیل تصادفات

✦ رانندگی ✦ زمین خوردگی

✦ صدمات ناشی از کار

(408) 777-8867

(800) 261-1314

بابک اخلاقی

وکیل ثبت اختراعات

NovoTechIP International PLLC

1717 Pennsylvania Ave. NW, Suite #1025

Washington, DC 20006

(202) 559-9159

www.NovoTechIP.com



SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا
با بیش از ۲۸ سال تجربه
با همکاری سحر بینش

Expertise You Need,

Results You Can Count On!

www.shawnansari.com



Shawn Ansari

Shawn.Ansari@Compass.com

(408) 529-4574

DRE: 01088988



Sahar Binesh

Sahar.Binesh@Compass.com

(408) 348-9197

DRE: 02061674

*Spectacular purchase opportunity in the
heart of Willow Glen close to "The Avenue"
6 BD, 4 BA, 4055 Sq. Ft. Living Space, 11,810 Sq. Ft. Lot
Price Upon Request*

*Highly Desired & Serene
Almaden Lakeview Development Community
2 BD, 2 BA, 1138 Sq. Ft. Living Space, Pool, Spa, BBQ
Price Upon Request*



Our Complementary Services



Market Trends Overview



COMPASS
CONCIERGE

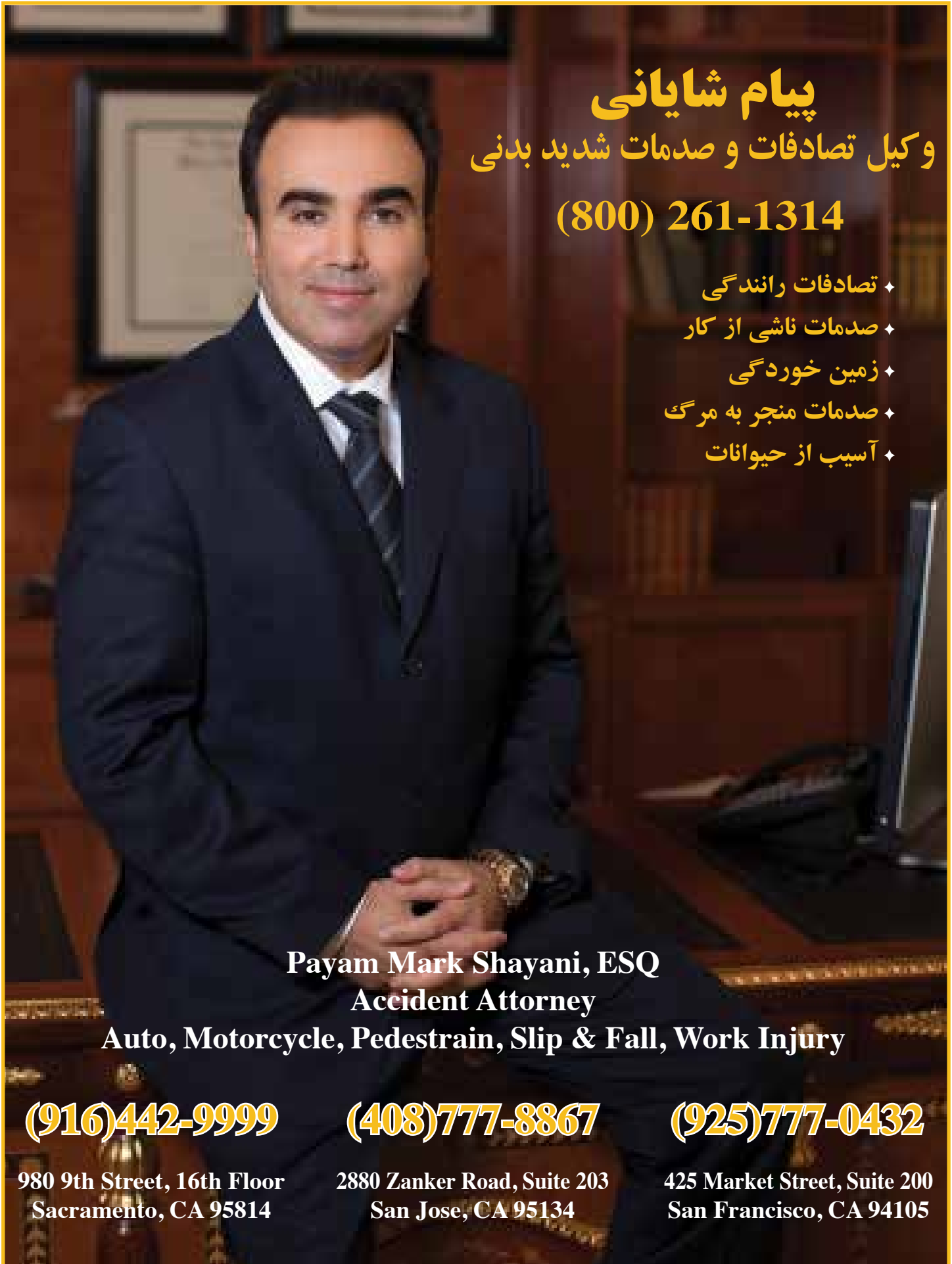


Your Home's Valuation

COMPASS

750 University Ave, Ste. 150, Los Gatos, CA 95032

LUXURY
PORTFOLIO
INTERNATIONAL[®]



پیام شایانی

وکیل تصادفات و خدمات شدید بدنی

(800) 261-1314

- ♦ تصادفات رانندگی
- ♦ خدمات ناشی از کار
- ♦ زمین خوردگی
- ♦ خدمات منجر به مرگ
- ♦ آسیب از حیوانات

Payam Mark Shayani, ESQ
Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian, Slip & Fall, Work Injury

(916)442-9999

(408)777-8867

(925)777-0432

980 9th Street, 16th Floor
Sacramento, CA 95814

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

425 Market Street, Suite 200
San Francisco, CA 94105

زمستان کولبرها

مرتضی بهمنی

حمید کولبر بود، جوان ۲۴-۲۵ ساله نحیفی که آن روز سحر از کوهستان برفی اورامانات نگذشته بود، جوانی که طی ساعاتی قبل در مقابل چشمان ناباور من خدا را به خاطر وجود مرز و امکان کولبری شکر می کرد، می گفت «زمستانها زندگی سخت تر است، در تمامی شهرهای اطراف نه خبری

کردم، خودشان بودند، کولبرهایی که بر روی گونی های زرد و نارنجی بزرگی نشسته بودند و از کوه به سمت پایین غلت می زدند. دویدم، میان برف ها دویدم، تمام راه با سؤال های «چگونه انسان هایی هستند این کولبرها؟» «چگونه تاب می آورند این زندگی را؟» و «چه جانی دارند مگر؟» در سرم به سویشان دویدم... عجیب نبودند، روستایی هایی بودند



از کارخانه ای است و نه امکان کار و درآمد از باغ ها ممکن است و نه حتی کار عملگی، مردم درآمدی جز کولبری ندارند و اگر این هم نباشد که دیگر هیچ، باید از گرسنگی بمیرند» در جواب سؤالم که «کولبرها کی می رسند؟» گفت چند ساعت دیگر کم کم می آیند و اگر دوست دارم می توانم ردپاها را دنبال کنم و بروم جلویشان، پرسیدم «امن است؟» خندید و گفت «نترس! یک روز هم مثل ما، مثل یک کرد زندگی کن!» از جازدن بدم می آمد و راه

زیر برف بیرون آمده بود و این همه آنچه بود که دیده می شد. چند ساعتی که گذشت میان دو کوه می رفتم و می ایستادم و نفسی تازه می کردم و سر می چرخاندم، صدای آواز گاهی به گوشم می رسید و این تنها نشانه ای بود که امیدوارم می کرد که بزودی می آیند، کمی که گذشت در آن سپید و سیاه برف و کوهستان نقاط کوچکی را دیدم که از کوه با سرعت پایین می آمدند، لیز می خوردند و پایین می آمدند، دوربین را روشن کردم و زوم

با ظاهر سایر روستایی ها که پیش از آن دیده بودم، جوانان و پیر مردهایی که لباس های نازک ارزان قیمتی به تن داشتند و در مقابل دوربینم به سکوت با کارتن ها و کیسه هایی می گذشتند و من هم سعی می کردم به خدقوتی و خسته نباشیدی از شان کلامی بیرون بکشم ولی اکثرا چیزی جز لجنند و سلام در جوابم نمی گفتند. **دنباله مطلب در صفحه ۴۸**

تبلغ ۱ صفحه
 اخبار-فهرست مطالب ۲ صفحه
 آگهی ۳ صفحه
 ظرفیت و ظرافت یک انسان (شفیعی کدکنی) ۴ صفحه
 نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وش) ۵ صفحه
 طنز و انتقاد در داستان های حیوانات (حسن جوادی) ۶ صفحه
 استادان من (ایرج پارسی نژاد) ۷ صفحه
 یک سینه سخن (مسعود سیند) ۸ صفحه
 سی امین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران (جمیله داودی) ۹ صفحه
 نقدی بر اندیشه های کسروی (احمد ایرانی) ۱۰ صفحه
 آگهی ۱۱ صفحه
 حکایت «پیر چنگی» در مثنوی... (هما گرامی فره وش) ۱۲ صفحه
 آگهی ۱۳ صفحه
 ورزش از نگاه من (احمد طوسی) ۱۴ صفحه
 خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلی) ۱۵ صفحه
 دنیای سینما (سعید شفا) ۱۶ صفحه
 نوشخند، پوزخند (عبرت گودرزی) ۱۷ صفحه
 آگهی ۱۸ صفحه
 مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی) ۱۹ صفحه
 یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی) ۲۰ صفحه
 اخبار ۲۱ صفحه
 آگهی ۲۲ صفحه
 به نام هستی (حسین الماسیان) ۲۳ صفحه
 گیله مرد (حسن رجب نژاد) ۲۴ صفحه
 تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان) ۲۵ صفحه
 آگهی ۲۶ صفحه
 سیر و سفری در... (پرویز نظامی)- اخبار ۲۷ صفحه
 حافظ و ملکه انگلستان... (حسین جعفری) ۲۸ صفحه
 آگهی ۲۹ صفحه
 آگهی ۳۰ صفحه
 آگهی ۳۱ صفحه
 صنوبر در هزار سال شعر فارسی (بهرام گرامی) ۳۲ صفحه
 بیماری آرتروز... (مریم سالاری) ۳۳ صفحه
 تقویم برنامه های هنری - جدول ۳۴ صفحه
 نیازمندیها - فال ستارگان ۳۵ صفحه
 تبلغ ۳۶ صفحه
 عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی) ۳۷ صفحه
 با هادی خرسندی- حکایت ۳۸ صفحه
 زندگی دردناک سه خواهر تنها (ماهرخ غلامحسین پور) ۳۹ صفحه
 شعر ۴۰ صفحه
 از خاطرات یک دامپزشک (فریبا مکارمی) ۴۱ صفحه
 اخبار ۴۲ صفحه
 اخبار ۴۳ صفحه
 از اینجا و از آنجا (گلنار) ۴۴ صفحه
 تهران قدیم (جعفر شهری) ۴۵ صفحه
 اخبار ۴۶ صفحه
 دنباله مطلب ۴۷ صفحه
 دنباله مطلب ۴۸ صفحه
 دنباله مطلب ۴۹ صفحه
 دنباله مطلب ۵۰ صفحه
 دنباله مطلب ۵۱ صفحه
 دنباله مطلب ۵۲ صفحه
 دنباله مطلب ۵۳ صفحه
 دنباله مطلب ۵۴ صفحه
 دنباله مطلب ۵۵ صفحه
 دنباله مطلب ۵۶ صفحه
 دنباله مطلب ۵۷ صفحه
 دنباله مطلب ۵۸ صفحه
 انگلیسی ۵۹ صفحه
 انگلیسی ۶۰ صفحه

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۲۲۱-۸۶۲۴-(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳-(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی و اداری در دادگاه های ایران

با همکاری وکلای با تجربه

ارائه خدمات حقوقی و اداری در ایران، از طریق وکلای پایه یک دادگستری ایران



- ◆ مشاوره حضوری
- ◆ طرح دعاوی ملکی
- ◆ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق و مهریه در ایران
- ◆ تنظیم انواع وکالتنامه
- ◆ برقراری حقوق بازنشستگی، معوقه و مستمری
- ◆ انجام امور مربوط به نظام وظیفه و خدمت سربازی
- ◆ اخذ گواهی سوء پیشینه (ویژه کشور کانادا)
- ◆ انجام امور دانشجویی
- ◆ تمدید گواهینامه رانندگی
- ◆ امور بیمه سازمان تامین اجتماعی
- ◆ بیمه عمر

◆ انحصار وراثت و تنظیم وصیت نامه ها و قراردادهای ایرانی طبق قوانین ایران

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود در ایران با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید!

ارائه خدمات، طبق قوانین ایران خواهد بود ◆ Not Licensed to practice in US / CA ◆ Services related to Iranian Laws only

Phone: (408) 909-9060 Toll Free: (888) 350-9060 Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

ظرفیت و ظرافت یک انسان

نوشته‌ای از استاد شفیع کدکنی درباره ایرج افشار

سال بعد از مرگ فرخی یزدی آن نظام دیکتاتوری «کن فیکون» شده است. چرا کسانی که بعد از فروپاشی آن نظام آن همه دشنام‌ها نثار بنیادگذارش کردند به فکر این نیفتادند که در جایی به ثبت و ضبط محل خاکسپاری فرخی یزدی بپردازند؟

بعد از سقوط سلطنت، روشنفکران و کتابخوانان ایران تازه به این فکر افتاده‌اند که «ما حافظه تاریخی نداریم.» راست است و این حقیقت قابل کتمان نیست. در کجای جهان، در قرن بیستم، اگر فرخی یزدی (غرض شخص او نیست،



هیچ عذری در این ماجرا پذیرفته نیست. هیچ خردمندی این‌گونه عذرهارا نخواهد پذیرفت. در فرنگستان، همین‌طور که در خیابان راه می‌روید می‌بینید که بر دیوار بسیاری از ساختمان‌ها، پلاک یا سنگی نهاده‌اند و بر آن نوشته‌اند که فلان شاعر یا نویسنده یا دانشمند، در فلان تاریخ دو روز یا یک هفته درین ساختمان زندگی کرده است. جای دوری نمی‌روم. در همین دوره بعد از سقوط سلطنت، یعنی در بیست سال اخیر، اولیای محترم حضرت عبدالعظیم (به صرف گذشت سی سال و رفع مانع فقهی) قبر بدیع‌الزمان فروزانفر، بزرگ‌ترین استاد در تاریخ دانشگاه تهران و یکی از نوادر فرهنگ ایران زمین را، به مبلغ یک میلیون تومان (در آن زمان قیمت یک اتومبیل پیکان دست سوم) به یک حاجی بازاری فروختند. هیچکس این حرف را باور نمی‌کند. من خود نیز باور نمی‌کردم تا ندیدم.

قصه ازین قرار بود که روزی خانمی به منزل ما زنگ زدند و گفتند: «من الان در روزنامه اطلاعات مشغول خواندن مقاله شما درباره استاد بدیع‌الزمان فروزانفر هستم.» به ایشان عرض کردم که من در هیچ روزنامه‌ای مقاله نمی‌نویسم از جمله «اطلاعات» حتماً از کتابی نقل شده است. ایشان، آن‌گاه خودشان را معرفی کردند: خانم دکتر گل گلاب، استاد دانشگاه تهران، به نظرم دانشکده علوم. پس ازین معرفی دانستم که ایشان دختر مرحوم دکتر حسین گل گلاب استاد برجسته دانشگاه تهران هستند که عمه ایشان -

بلکه منظور شاعری آزاده و میهن دوست و شجاع از طراز اوست) کشته می‌شد، کسی از گورجای او بی‌خبر می‌ماند؟ نمی‌دانم شما تاکنون به این نکته توجه کرده‌اید که هیچکس نمی‌داند جای به خاکسپاری فرخی یزدی کجا بوده است؟ این دیگر قبر فرخی سیستانی نیست که مربوط به یازده قرن پیش از این باشد و بگویند در حمله تاتار از میان رفته است. فرخی یزدی در سال تولد من و همسالان من کشته شده است و شاید قاتلان او، که آن جنایت را در زندان قصر مرتکب شدند، هنوز زنده باشند. عمر طبیعی نسل قاتلان او چیزی حدود ۹۰-۹۵ سال است. چرا هیچکس نمی‌داند که قبر فرخی یزدی کجاست؟ خواهید گفت: «شاید در فلان گورستانی بوده است که اینک تبدیل به پارک شده است.» در آن صورت این پرسش تلخ‌تر به میان خواهد آمد که چرا ما این چنین ناسپاس و فراموشکاریم که محلی که فرخی یزدی در آن مدفون شده است تبدیل به پارک شود و یک سنگ یادبود برای او در آن پارک نگذاریم؟

در کجای دنیا چنین چیزی امکان‌پذیر است؟ شاعری که مانند آرش کمانگیر، تمام هستی خود را در تیر شعر خود نهاده است و با دیکتاتوری بی‌رحم زمانه به ستیزه برخاسته است و در زندان همان نظام با «آمپول هوا» او را کشته‌اند، چرا باید محل قبر او را هیچکس نداند؟ خواهید گفت: «از ترس نظام دیکتاتوری آن روز، کسی جرأت نکرده است که آن را ثبت و ضبط کند.» همه می‌دانند که دو

به آنها می‌گویم اگر شما از دولت فرانسه بپرسید که «در فلان تاریخ، و در فلان قهوه‌خانه خیابان شانزله‌یه، آقای ویکتور هوگو یک فنجان قهوه خورده است؛ صورت حساب آن روز ویکتور هوگو، در آن کافه مورد نیاز من است»، فوراً از آرشیو ملی فرانسه می‌پرسند و به شما پاسخ می‌دهند، اما ما جای قبر فرخی یزدی را نمی‌دانیم!

در جامعه‌ای که برای اطلاعاتی از نوع جای قبر فرخی یزدی، ما، بی‌پاسخ مطلقیم، چگونه می‌توانیم ساختار، بوف کور یا چشم‌هایش یا همسایه‌ها یا جای خالی سلوج را بر نظام اقتصادی و سیاسی عصر آفرینش این آثار انطباق دهیم با آن گونه‌ای که جامعه‌شناسان ادبیات در مغرب زمین، توانسته‌اند ساختارهای آثار ادبی را با ساختارهای طبقاتی و اجتماعی عصر پدیدآورندگان آن آثار انطباق دهند؟ صرف اینک فلان نظام بورژوازی یا زمین‌داری است یا فلان نظام خرده بورژوازی بوده است، برای آن‌گونه ملاحظات علمی ساختارشناسانه کفایت نمی‌کند. وانگهی برای اثبات اینکه عصر پهلوی اول، مثلاً چه ساختار اقتصادی‌ای داشته است، ما هنوز هزاران پرسش بی‌پاسخ داریم؛ همچنین در مورد دوره‌های بعد و «بعتر».

خواهر مرحوم دکتر گل گلاب - همسر استاد فروزانفر بود. آن‌گاه خانم دکتر گل گلاب با لحن سوگوار مصری خطاب به من گفتند: «آیا شما می‌دانید که قبر استاد فروزانفر را، اولیای حضرت عبدالعظیم به یک نفر تاجر به مبلغ یک میلیون تومان فروخته‌اند؟» من در آن لحظه، به دست و پای بمردم، ولی باور نکردم تا خودم رفتم و به چشم خویشتن دیدم. در کجای دنیا چنین واقع‌های، آن هم در این قرن، امکان‌پذیر است؟ از چنین ملتی چگونه باید توقع حافظه تاریخی داشت؟

حق دارند کسانی که می‌گویند «ما حافظه تاریخی نداریم» فقر حافظه تاریخی ما نتیجه نداشتن «آرشیو ملی» است؛ نه در قیاس با فرانسه و انگلستان که در قیاس با همسایگانمان. آرشیو ما کجا و آرشیو عثمانی (یعنی ترکیه قرن اخیر، کجا؟! گاهی دانشجویان دوره‌های دکتری ادبیات که سخت شیفته مطالعات ادبی در حوزه نظریه‌های جدید هستند، به من رجوع می‌کنند که «ما می‌خواهیم روش «لوکاچ» یا روش «لوسین گلدمن» را بر فلان رمان معاصر ایرانی، به اصطلاح «پیاده کنیم» و رساله دکتری خود را در این باره بنویسیم.» من در میان هزاران مانعی که در این راه می‌بینیم، به شوخی

دنباله مطلب در صفحه ۵۰



کامران پورشمسی

متخصص و مشاور در امور خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams

Experienced Professional Realtor

Residential, Commercial,
Property Management

Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478



◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟

◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می‌توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343

Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020

Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008

فروتنی و ادب و خویشتن داری افسران شگفت انگیز است و هرگز در منظم ترین اجتماعات اروپایی، سکوت مانند سکوتی که در مجالس جشن شاه ایران برقرار است، مراعات نمی گردد ولی این قید دیری نمی باید زیرا چون همه آنان با دست پر غذا می خورند، مدت خوردن غذا چنان کوتاه است که هنوز آوردن غذا برای سفره بالا تمام نشده است که سفره غذای ردیف پائین را بر می چینند.

تمام بزرگانی که افتخار حضور در مجالس مهمانی شاه ایران را دارند مجبورند که هروقت وی سوار بر اسب می شود وی را همراهی کنند. او اغلب سوار می شود تا در ضمن گردش، عرضحال رعایا را هم بپذیرد و با وزیر اعظم و دیگر وزیران درباره امور مملکتی صحبت کند و با دیدن تمرین های بزرگان سوار کار جوان، دربارش در گردشگاه زیبایی که شاه عباس برای زیبا ساختن اصفهان در آن درخت کاشته است تفریح کند.

این گردشگاه یک خیابان راست و بسیار مسطح است که پهنای آن بیش از دو فرسنگ پای هندسی است و درازای آن دو فرسنگ کامل فرانسوی است. این گردشگاه از پای کوه صفه شروع می شود و بصورت امفی تاتر تا کاخی بنام کاخ هزار جریب ادامه می یابد. هزار جریب به معنی یکهزار جریب است ولی این محوطه بیش از شش هزار جریب وسعت دارد. شاه اغلب برای تفریح پس از اینکه سواره با بزرگان دربارش از این گردشگاه می گذرد، به این کاخ می رود.

عبور شاه زیباست و آنها که در جلوی شاه حرکت می کنند کاملا منظم هستند، ولی وقتی که شاه گذشت دیگر نظمی در کار نیست. بزرگانی که در پی او می روند نظم را مراعات نمی کنند و بدون آنکه مقام همدیگر را رعایت کنند، با بی نظمی و درهم و برهم راه می پیمایند. افسران گارد که مامور حفظ انتظامات هستند با شتاب می دوند تا راهی را که شاه می باید از آن بگذرد از موانع تهی کنند. سپس قرابینه (۱) داران که تعدادشان چهارصد نفر است در دو صف در دو طرف خیابان راه می پیمایند. آنها هر کدام بر روی قرابینه خود یک بند تفنگ از تافته سرخ رنگ دارند. سرهنگان و افسران با اسب در پی می آیند و مانند عرب ها قرابینه آنها در پشتشان آویخته است و پس از آنها کسانی که اسلحه شاه را می برند در حرکت هستند. یکی از آنها تفنگ فتیله ای او را می برد، دیگری شمشیر او را، یکی دیگر تیردان او را با خود حمل می کند و دیگری گرزه او را یا سلاح های دیگری از این قبیل را با خود می برد. **دنیاله مطلب در صفحه ۲۷**

های آنان سبک است و بسیار شبیه لباس رومیان قدیم است. عمامه های عثمانیان در مقایسه با آنچه که اینان بر سر می گذارند، مضحک بنظر می رسد. بر بالای دستار اینان دو جقه زرین قرار دارد و به همین جهت است که آنها را قزلباش می نامند. کت های آنان از بافته ای است که متن آن زربفت یا سیم بفت است و شال کمر آنان نیز چنین است. لباس های آنها از ماهوت ارغوانی است که با نقوش زر دوزی مزین شده و با پوست سمور زینت یافته است. ذوق و سلیقه ایرانیان برای زیور آلات و آرایش و شکوه و جلال چنان است که یک بزرگزاده در خوراک خود به نان و دوغ قناعت می کند تا بتواند چیزی برای آرایش خود و اسبش تهیه کند.

بنظر می رسد که شاه با بهتر جلوه کردن جلال و درخشندگی لباس افسران، می خواهد در میان آنان همان کاری را کند که سایه ها در یک تابلوی نقاشی می کنند. زیرا خود او بطور تصنعی به طرزی بسیار ساده لباس می پوشد و فقط جقه ای که در سمت چپ عمامه او قرار دارد و با گوه های بسیار گرانبها زینت شده است، او را از دیگران مشخص می سازد.

با آنچه گفتیم، خوب می بینید که ایرانی ها در جشن های خود، شکوه دربار کوروش را تقلید می کنند. ولی آنان میانه روی و اعتدال و ملایمتی را که این شاهزاده می خواست نزدیکانش مراعات کنند، تقلید نمی کنند و بزرگان را وادار می کنند تا با افراطی که اغلب عواقب ناگواری دارد، مشروب بنوشند. معهذ شاه با سیاست امر به شربخواری می دهد، زیرا به این وسیله بسیاری از حقایق را که بدون این حیلہ نمی تواند از آنها آگاه گردد، در می یابد.

اروپائینی که افتخار دعوت شدن به این جشن ها را می یابند، در آنجا چیزی که اشتهايشان را ارضاء کند پیدا می کنند زیرا خوراکی که می آورند لذیذ و خوش ادویه است ولی آنان هنگامی که می بایستی برنج را با دست خورد و گوشت بریان و گوشت آبگوشت را با انگشتان تکه تکه کرد، بسیار به زحمت می افتند. زیرا در این مجالس نه کارد یافت می شود و نه چنگال و نه حتی دستمال سفره. قاشق هائی از چوب شمشاد می آورند ولی این قاشق ها برای نوشیدن نوعی شربت است که از گلاب و شراب پخته و آب غوره ترکیب یافته است و آن را در موقع خوردن برنج می آشامند و نمی توان آنها را برای خوردن غذا به کار برد زیرا بسیار بزرگ و گود هستند، بطوری که می توان با لب ها فقط سطح چیزهای غیرمابع را لمس کرد و بقیه آن در ته قاشق باقی می ماند.



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه (بخش بیست و پنجم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

است نزدیک ستون اول از طرف چپ که در ایران جایگاه افتخار است، نشسته است. سردار کل سپاه در طرف راست نشسته و پس از وی وزیران دولت، خان ها و سفیران در صف های موازی تا پائین تالار نشسته اند. نوازندگان آلات موسیقی در آن سوی تالار که مقابل تخت شاهی است صف دیگری را تشکیل می دهند. موزیک و سمفونی آنها در تمام طول مدت بار که زمان آن پیش از خوردن غذاست، ادامه دارد. ادامه نواختن این موسیقی عمدی است تا مهمانان نتوانند آنچه را که پیش شاه گفته می شود بشنوند چهل نفر سرمهماندار تشریفاتی که بر چوبدست خود تکیه کرده اند، در مقابل شاه بطور دایره وار می ایستند و این موجب می شود تا مهمانان آنچه را که در مواقع باریابی می گذرد بطور مشخص نبینند. منظره این اجتماع بزرگ سران با لباس های تشریفاتی بسیار چشمگیر است. لباس

شاه در قسمت فرورفتگی تالار بر روی نوعی توشک که پوشیده از زربفت گرانبهاست چهار زانو می نشیند و بر بالشی بسیار گرانبها تکیه می دهد. بزرگان دربارش بر روی پاشنه پا (دو زانو) می نشینند و این محترمانه ترین طرز نشستن در مقابل شاه است. کودکان سرای در قسمت هشتی تختگاه برپا می ایستند. همواره دو تن از این کودکان با بادزن های دراز که از پر دم طاووس ساخته شده اند، شاه را باد می زنند. اینان همه نزد شاه شغل هایی دارند. یکی از آنها جام به وی تقدیم می کند، دیگری قلیان می دهد، یکی دیگر قهوه تقدیم می کند و دیگری پس از غذا آفتابه و لگن برای دست شستن شاه می آورد. خواجگان بزرگ در اطراف شاه ایستاده اند و افسران مسلح یک صف مورب از پائین صفا یا تخت تا دو ستون اول تالار، تشکیل می دهند. وزیر اعظم که در عین حال مهرداد سلطنتی

Danford Services Inc.

Full Bookkeeping & Tax filing

- ◆ خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- ◆ تهیه و تنظیم کلیه گزارش های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ◆ ثبت انواع شرکت ها در سراسر آمریکا
- ◆ مشاوره و ارائه روش های اصلاحی در کلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت ها
- ◆ صدور چک های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره برداری از روش های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت ها
- ◆ امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!

◆ Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ◆ Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ◆ Payroll set up (one time charge) ◆ Payroll Processing ◆ W2 or 1099 forms issuance ◆ Business Registration ◆ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)

مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182 Reza Farshchi
reza@danfordservices.com ★ rezad@danfordservices.com

21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

طنز و انتقاد در داستان های حیوانات

بخش سوم
دکتر حسن جوادی



غیراخلاقی به خر می باشد، که به کرات و مراتب در اشعار خود تکرار می کند. او وضع اجتماعی عصر خود را در یکی از اشعارش چنین وصف می کند:

گرگ آمد است گرسنه و دشت پر بره افتاده در رمه، رمه رفته به شبچره

گرگ از رمه خوران و رمه در گیاجران هر یک به حرص خویش پر کند دره (۸)

در این قبیل اشعار حیوانات حرفی نمی زنند و مانند انسان ها رفتار نمی کنند، بلکه ناصرخسرو با همانند کردن اعمال آنها به کارهایی که هم عصرانش می کنند از آنها انتقاد می نماید. در شعر زیر نیز افسانه ای وجود ندارد، و او کسانی را که معتقد به معاد جسمانی بودند مورد استهزاء قرار می دهد:

مرد کی را بدشت گرگ درید

زو بخوردند کرکس و زاغان

آن یکی دید در بن چاهی

و آن دگر رفت بر سر ویسران

این چنین کس به حشر زنده شود؟

تیز بر ریش مردم نادان (۹)

به همین ترتیب در یک رباعی منسوب به خیام حیوانات شخصیت های داستانی نیستند، ولی به خاطر انتقاد از طرز فکر و رفتار معاصرین خویش، خیام آنها را شبیه گاو خر ساخته است: **دنباله مطلب در صفحه ۵۸**

طنز و انتقاد تصویری از مفاسد زمان خود بدست دهند و خوانندگان خود را متوجه مفاسد اجتماعی سازند.

اگر از شعرای خراسانی شروع کنیم، رودکی اولین شاعری است که کلیله و دمنه را به نظم درآورده است، ولی متأسفانه از کتاب او جز ابیات منفردی در فرهنگ ها و کتب دیگر باقی نمانده و تمام کتاب از میان رفته است. شاعرانی چون منوچهری و فرخی با وجود عشق به طبیعت و اشارات متعدد به پرندگان و حیوانات، از افسانه هایی که مورد بحث ما هستند به نظم در نیآورده اند.

فردوسی نیز با وجود علاقه مندی خویش به حیوانات و اینکه آزار موری را نیز روا نمی دارد و داستان هایی از این قبیل نسروده است. (۱)

ناصر خسرو بیش از سایر هم عصران خود افسانه های حیوانات را به نظم آورده است. مشهورترین این قبیل اشعار او قطعه مشهور عقاب است به مطلع:

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست

بهر طلب پر و بال بیاراست (۷)

و مصرع «گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست» از امثال سائره شده است. از تشبیهات مورد علاقه ناصر خسرو مانند کردن مردم بی دین و

به نویسنده داستان های کلیله و دمنه یعنی بید پای می کند نیز انتقادی مستتر است. مشهور است که پیل پای یا بیدپای حکیم از ظلم و جور دابشلم انتقاد می کند و در نتیجه به زندان می افتد. ولی بالاخره در رفتاری که دابشلم پادشاه هند نسبت به نویسنده داستان های کلیله و دمنه یعنی بید پای می کند نیز انتقادی مستتر است. مشهور است که پیل پای یا بیدپای حکیم از ظلم و جور دابشلم انتقاد می کند و در نتیجه به زندان می افتد. ولی بالاخره پادشاه او را بیرون می آورد و وزیر خود می سازد و از او می خواهد که مجموعه ای از افسانه های اخلاقی تدوین کند. ولی البته می دانیم که در اصل مجموعه افسانه های بیدپای ماخوذ از دو کتاب پنجانترا و هیتوپادسا (۲) می باشد. به گفته نصر الله منشی: «این کتاب کلیله و دمنه فراهم آورده علما و براهمه هند است در انواع مواظظ و ابواب حکم و امثال». او علت آوردن نکته های اخلاقی را در لباس افسانه چنین بیان می کند: «اول آنکه در سخن مجال تصرف یافتند تا در هر باب که افتتاح کرده اید به نهایت اشباع برسانیدند، و دیگر آنکه پند و حکمت و لهو و هزل به هم پیوست تا حکما برای استفاده آن را مطالعه کنند و نادانان برای افسانه خوانند.» (۴)

در اینجا بی مناسبت نیست مثال دیگری از یک داستان کوتاه کلیله و دمنه نقل شود، که انتقادی است از کسانی که از محاسن خود لاف می زنند و در واقع هنری ندارند:

«آورده اند که روباهی در بیشه ای رفت آنجا طبلی دید پهلوی درختی افکنده و هرگاه که باد به جستی شاخ درخت بر طبل رسیدی، آوازی سهمناک به گوش روباه آمدی. چون روباه ضخامت جثه بدید و مهابت آواز بشنید طمع دربست که گوشت و پوست فراخور آواز باشد، می کوشید تا آن را بدرید انحق چربوی بیشتر نیافت. مرکب زبان در جولان کشید و گفت: بدانستم که هر کجا جثه ضخمت و آواز هایل تر منفعت آن کمتر.» (۵)

در ادبیات فارسی عده شعری که از اینگونه افسانه های حیوانات استفاده کرده اند خیلی زیاد است. در اینجا فقط به ذکر عده ای از شاعران ایرانی می پردازیم که ضمن استفاده از اینگونه افسانه ها خواسته اند با

وقتی که به ادبیات افسانه های حیوانات در زبان فارسی نگاه می کنیم می بینیم که در وهله اول تعدادی از آثار منثور مانند کلیله و دمنه، مرزبان نامه، سندبادنامه، طوطی نامه، جواهرالاسماء و غیره وجود دارد و همه آنها در چهارچوب یک داستان اصلی مقداری از افسانه های حیوانات را نقل می کنند. مثلاً، در سندبادنامه در طالع پسر پادشاه هند چنین مقرر است که او باید هفت روز حرف نزنند. از سوی دیگر کنیزک پادشاه که از فریفتن شاهزاده و امکان وصل او ناامید شده، او را به هتک ناموس متهم کرده است. وزیر پادشاه قصه های متعددی نقل می کنند تا اثر مکر کنیزک را خنثی سازند و شاهزاده را از مرگ نجات دهند، (۱) بختیارنامه، که از مجموعه های کهن ایرانی است، عیناً طرحی شبیه این دارد، ولی از زبان حیوانات قصه ای گفته نمی شود. طرحی دیگر از همین چهارچوب داستانی در طوطی نامه ضیاء الدین نخشبی آمده که در قرن ۱۴ میلادی تحریر یافته است. این خود از نسخه ای قدیمی تر به فارسی ماخوذ است که آن نیز به نوبه خود از اثری به زبان سانسکریت به نام هفتاد قصه یک طوطی Suka Saptali تدوین یافته است.

اکثریت افسانه های حیوانات در این مجموعه ها توجیه کننده نکات اخلاقی است، گرچه تعداد نسبتاً کمی از آنها از مفاسد اجتماعی با لحنی طنز آمیز انتقاد هم می کنند. در بعضی از موارد انتقاد اجتماعی در خود افسانه مستتر است. برای مثال داستان شیر و روباه و گرگ را می توان ذکر کرد که به شکار می روند و خری و خرگوشی و آهویی شکار می کنند. شیر از گرگ می خواهد تا آنها را تقسیم کند. گرگ می گوید: «خر به شیر، خرگوش به روباه و آهو به من می رسد». شیر خشمناک می گردد و سر گرگ را از بدن جدا می سازد و آنگاه به روباه دستور می دهد که طعمه ها را تقسیم کند. روباه می گوید: «قربان این که امریست واضح و ساده. خر را صبح و آهو را شب میل فرمایید و خرگوش هم برای وسط روزتان میماند.» شیر می پرسد: «این ادب را از کی آموختی؟» روباه می گوید: «از سر جدا شده گرگ.» (۲)

در رفتاری که دابشلم پادشاه هند نسبت



دکتر فرانک پورقاسمی

متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

+Hammer Toe, Bunion, Callus, Corn **+Foot related diseases**
+Heel Pain & Ingrown Toe Nail **+Sports Medicine & Injuries**
+Pediatric Foot **+Ankle Arthroscopy**
+Diabetic Foot Care **+Flat Feet & Orthotics** **+Skin & Nail Conditions**

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM
My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center
(408)884-5851
14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

دانشکده ادبیات تهران

استادان من

بخش دوم

دکتر ایرج پارسی نژاد



شود و مدرکشان را بگیرند و از مزایای قانونی آن برخوردار شوند جوابی نمی دادند. استاد با دلخوری مرا به همراهی با خود فرا می خواند: - «پارسی نژاد! وخی، وخی (به لهجه اصفهانی: برخیز) اینها شعور ندارند!...» و من با اشتیاق او را قدم زنان تا در خانه اش در پامنار، محله عرب ها، همراهی می کردم. اما واقعیت این است که استاد همایی، برخلاف استاد فروزانفر، در مرز همان علوم و معارف گذشته مانده بود و اعتقادی به هیچگونه تجدیدی در طرح و تقریر مباحث ادبی نداشت. من همیشه سر کلاس چشم به دهان او دوخته بودم و سوال هایی می کردم.

روزی وقتی دیدم به نیمی پوشیخ و شعر او اعتقاد و علاقه ای ندارد گستاخانه با او سر بحث را باز کردم که نیمی شعر فارسی را خراب نکرده. او همان اوزان عروض مورد اعتقاد شما را توسعه داده و وزن تازه ای براوزان قدیم افزوده. اما استاد قانع نشد. خواست که در جلسه بعد در مورد حرف های خود توضیح بیشتر بدهم. من هم چنین کردم. استاد با حوصله حرف های من را شنید و از سر لطف این بیت از غزل سعدی را خواند:

**روی خوش و آواز خوش دارند هر یک لذتی
بنگر که لذت چون بود محبوب خوش آواز را**
بعد گفت: «البته پارسی نژاد روی خوش و صدای خوشی دارد، اما من با حرف های او موافق نیستم! اوزان عروض فارسی قاعده و ضابطه دارد. هرکس که نمی تواند بیاید از خودش وزن تازه ای ابداع کند.»

استاد دیگر ما **بدیع الزمان فروزانفر** (۱۲۷۶ - ۱۳۴۹ش) بود. گرچه او هم مانند جلال همایی تربیت یافته مدارس قدیم بود، اما از نظر خدات ذهن و حافظه نیرومند و قدرت تحلیل مسائل ادبی و تاریخی قابل قیاس با او نبود. فروزانفر برخلاف ادیبان هم نسل خود ادبیات را از حد شناخت مسائل لغوی و معرفت بر نسخه های خطی فراتر برده بود. او گذشته از احاطه اش به درس در مقام معلمی دانشمند و نکته سنج، در علوم اسلامی و ادبیات عرب و علوم بلاغت دانشی وسیع داشت. کتاب ناتمام «سخن و سخنوران» او با گذشت نود سال

استاد دیگر من **جلال الدین همایی** (۱۲۷۸ - ۱۳۵۹ش) بود؛ از آن استادان سنتی قدیم ایرانی که بیست سال در مدرسه نماورد اصفهان حجره نشینی کرده بود و از مراجع تقلید اجازه روایت و اجتهاد گرفته بود. او علاوه بر مباحث و مسائل شرعی و فقهی و نقلی، علوم عقلی و حکمت و ریاضیات و هیئت و نجوم قدیم را به خوبی کسب کرده بود که جلوه ای از آن را در تصحیح او از کتاب «التفهیم لاوائل الصناعه التنجیم» ابوریحان بیرونی و حواشی و تعلیقات او بر این متن می توان دید. همچنین احاطه او را بر معارف قدیم نیز در تصحیح عالمانه ولدنامه و نصیحه الملوک محمد غزالی و غزالبنامه و منتخب اخلاق ناصری می توان دریافت. درس استاد همایی با ما صناعات ادبی و معانی و بیان بود. جزوه ای دست فرسود به خط خود را به من سپرده بود که تکرار همان مباحث گذشته از امثال شمس قیس و سکاکی و خطیب قزوینی و تفتازانی بود، زیرا واقعیت این است که برای ادبیات فارسی اصول علم معانی و بیان تدوین نشده و هرچه استاد همایی و دیگران در این باب نوشته و گفته اند ترجمه مواردی است که خاص ادبیات عرب است، در نهایت مثال هایی هم در زبان فارسی برای آن آورده اند. استاد همایی از من خواست که در هر جلسه بخشی از جزوه او را برای هم درسان خود تقریر کنم. من هم چنین می کردم اما کمتر کسی از دوستان ما از آن مباحث که گرت برداری از کتاب های بلاغت قدیم بود سر درمی آورد. وقت درس ما دوازده و ده دقیقه ظهر تمام می شد. استاد ساعت دوازده تشریف می آورد. جعبه سیگار اشوش رادرمی آورد. یک نخ از آن را بیرون می کشید و با طمأنینه آن را سر چوب سیگارش میزد و قوطی کبریت توکل را هم از جیب دیگر بیرون می آورد و در قوطی کبریت را باز می کرد و خاکستر سیگارش را توی آن می ریخت. پُکی به سیگارش میزد و از سر بی اعتقادی می پرسید کسی سؤالی ندارد؟ دوستان هم که بیشتر کارمند دولت و آموزگاران بودند که می خواستند در اسرع اوقات درشان تمام

و تتبع تکیه بر عقل داشت و در صحت منقولات تاریخ و تذکره های پیشینیان شک می کرد و آرای قدما را مبهم و ضعیف و باورنکردنی می دانست. حافظه نیرومند او باعث شده بود بسیاری از اشعار و امثال و حکم و اخبار و احادیث و آیات قرآنی را در حافظه به فرمان داشته باشد و در هر مورد به مقتضای حال شعری، مثلی، حکایتی، خبری و روایتی را از گنجینه یادهايش برگزیند و چاشنی سخن خود کند. آنچه از هوشمندی و روشن بینی فروزانفر در اینجا قابل یادآوری است اینکه او با آنکه با هیچ یک از زبان های فرنگی آشنایی نداشت، اما روش کار ایشان را درک می کرد. گفته فروزانفر در خاطرات خانلری تأییدی است بر این مطلب. خانلری می گوید: از آنجا که موضوع رساله دکتریام درباره «وزن شعر فارسی» بر اساس اصول علمی زبان شناسی و نتایج آزمایشگاهی ام توأم با اعداد و ارقام بود، فروزانفر در پاسخ به شکایت من از به تأخیر افتادن تصویب رساله ام گفت: «حقیقت این است که من از کار تو سر در نمی آورم. وقتی من سر در نیآورم طبعاً دیگران هم سر در نخواهند آورد، اما اگر مستشرقین آن را ببینند تعریف خواهند کرد!» (۱)

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

FINE HOMES REALTY



Mohamad Harandi

محمد هرندی

مشاور آگاه جامعه ایرانی

در امور وام مسکن و خرید و فروش خانه



**Realtor & Property Management Specialist
for San Jose & Bay Area**

**از موقعیت استثنایی پائین بودن نرخ بهره
و وام های بدون کارمزد استفاده نمایید**

مدیریت املاک تجاری و مسکونی در سراسر بی اریا

سال ها تجربه، قابل اعتماد و شناخته شده

(408) 605-1138

moeharandi@yahoo.com

DRE#01183647 F NMLS#332989



4950 Hamilton Ave., Suite 211, San Jose, CA 95130

و با ساطور قصابی شکمش را دریدند و روده هایش را بیرون ریختند و بعد با بینی او را از چنگک قصابی آویزان کردند. آنها که او را کشتند هموطن و همشهری او بودند و فراموش کرده بودند در آن زمستان های سرد که آنها در رختخواب گرم و نرم خود خوابیده اند اسماعیل خان در کمره خیابان دارد پاسداری می دهد تا آنها آسوده بخوابند تا کسی جرأت نکند به خانه امن آنها حمله ور شود. آنها که او را زدند، آنها که او را کشتند، نمی دانم چه می کنند و آن آیت الله شیرازی مرده یا زنده است! اما نام این سردار کوچک که فقط همه کاره یک سه راه بود و رانندگان دستور او را اطاعت می کردند، امیدوارم حداقل از یاد همان مردم وحشی که دیوانه وار شهر را بهم ریختند و کشتند و کشتند و کشتند و هنوز هم می کشند نرود. اگر چه چهل سال از آن روزهای شوم می گذرد ولی هستند کسانی که آن روز تلخ را بیاد دارند و شاید خودشان دستی در آن قتل وحشتناک نیز داشته اند و با خودشان می گویند کی بود کی بود من نبودم. یاد سردار سه راه چهار طبقه اسماعیل خان پاسبان تا ابد گرامی باد.

آنقدر بزنند تا پشم هایش بریزد. اسماعیل خان پاسبان کم کم پیر شد و پیرتر تا جائی که فقط حوصله رفتن به قهوه خانه سر کوچه را داشت و دیگر نمی توانست خیابان های مشهد را گز کند. کم کم صداهایی مانند زنده باد و مرده باد هم گوشش را آزار می داد، چندان که از خانه اش که در همان نزدیکی بود در نیامد و فریادهای دلخراش «ما همه سرباز توئیم خمینی» جانش را آنقدر آزار داد که زد به کوچه و بعد خیابان که فریاد بزند «نکنید، این مملکت را خراب نکنید، به آخوند اعتماد نکنید، من می دانم این موجود کثیف است»، اما صدای او در میان فریادهای مردم دیوانه، گم شد و دید در برابر این دریا قطره ای بیش نیست و خواست به خانه بازگردد که ناگهان از میان جمعیت یکی فریاد زد «آی مردم، این همان اسماعیل خان پاسبانه، او طرفدار شاهه، او دشمن اسلامه، او مأمور ساواکه» و در یک لحظه اسماعیل خان پاسبان در زیر مشت و لگد مردم له و لورده شد. یکی فریاد زد «آیت الله شیرازی فتوا داده که این ها را بکشید» و پیکر نیمه جان اسماعیل خان پاسبان را بردند نزدیک قصابی میدان مجسمه



یک سینه سخن

مسعود سپند

اسماعیل خان پاسبان

می آمد. آن روزها نام این سردار سه راه چهار طبقه مشهد «اسماعیل خان پاسبان» بود. بعد هم که استوار شده بود هنوز اسماعیل خان پاسبان از او نام می بردند.

آن روزها گذشت، روزهای خواب و خیال، روزهای نگاه های از دور و اخم و لبخند، روزهای حال کردن با سایه دختر همسایه از پشت شیشه پنجره، روزهای نوشتن انشاء های خیالی و حال کردن با هذیان یک مسلول کارو.

چندین سال بعد که برای دیدار فامیل به مشهد رفته بودم و بیاد آن روزهای خوب در ارگ مشهد قدم می زدم، وقتی رسیدم به سه راه چهار طبقه دیدم دیگر سه راه نیست و چهار راه دروازه طلائی شده و از اسماعیل خان پاسبان هم خبری نیست. می گفتند بازنشسته شده و روزها با لباس شخصی خیابان های مشهد را گز می کند. گاهی در قهوه خانه نزدیک میدان مجسمه می نشیند و از خاطرات خوش گذشته صحبت می کند. از بیدار خوابی های دوران پاسبانی در زمستان های سرد مشهد و پوستین کدائی که سرمای زیر صفر هم در آن نفوذ نمی کرد و آن تفنگ برنوی سنگین که در سنگینی، کمتر از چناری نبود و اتفاقات آن دوران و مشکلات زواری که برای زیارت به حرم امام رضا می آمدند.

دوستانش می گفتند دهان شیرینی دارد. می گفتند گله می کرده که زود او را بازنشسته کرده اند. خیلی چیزها می گفتند اما او از دوران طلائی خدمتش سخن می گفت. از رئیس شهربانی اسبق، تیمسار رستگار، که قیافه اش عین رضا شاه بود و می آمد در بست بالای خیابان و روی پل نهر بالای خیابان می ایستاد و شوشکه ای در دست و به چند تا افسر اطرافش دستورات لازم را صادر می کرد. حتی می گفت تیمسار رستگار یکی از لات های معروف مشهد را که اسمش غلامحسین پشمی بود دستور داده

در مشهد مقدس هیچ تفریحی کم خرج تر و بهتر از این نبود که به اتفاق دوستان و همکلاسی ها برویم در خیابان معروف به ارگ مشهد قدم بزنیم. دوچرخه را توی جوی خیابان پارک می کردیم و از فلکه سوم اسفند برو بالا تا سر چهار طبقه معروف و دوباره سرازیر شو و گاهی اینطرف خیابان گاهی هم سوی دیگر. اگر پول سینما رفتن نداشتیم به تماشای عکس های توی ویتترین بغل سینما بسنده می کردیم، البته روزهای شنبه که به مدرسه می رفتیم یکی از بچه ها که فیلم سینمایی را دیده بود با آب و تاب فراوان از آرتیسته و دختری، گاهی موسیکه یعنی همان مضحکه فیلم داد سخن می داد. و اما بچه هایی که می خواستند آن فیلم را بروند و ببینند حاضر نبودند آخر فیلم را بدانند و می رفتند آن طرف تر و ما هم با صدای بلند داد می زدیم «آرتیسته آخرش میمیره» و طرف دلخور می شد اما ما دوباره با هم بلند داد می زدیم که آرتیسته آخرش میمیره. این بود تفریح ما.

و اما در سه راه چهار طبقه یک مأمور پلیس راهنمایی مانند یک سردار دلاور اتومبیل ها را راهنمایی می کرد و داد و بیداد راه می انداخت و صدای سوتش گوش ها را کر می کرد. ما توی آن دوره نوجوانی از برنامه های این سرکار پلیس چه حالی می کردیم و گاهی هم به چشم خویش می دیدیم که اگر آدم مهمی به چراغ نزدیک می شد، فوراً چراغ را برایش سبز می کرد و احترام نظامی هم به او می گذاشت.

دیدار لحظه های زیبای قدرتمندی این سردار کوچک که فقط کارش راهنمایی اتومبیل ها بود و فریادهای او که «هوی... مگر کوری، چراغ قرمز» یا اینکه «تند برو راه را بند آوردی» و اگر راننده ای صدای او را نمی شنید سوت زنان بطرف اتومبیلش می دودید و دادی هم سر او می کشید، برای ما بچه ها که تازه پشت لب مان سبز شده بود، این تفریح خوب و بی دردسری به حساب

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

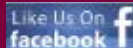


کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

بوده است؟ برداشت دلارام این است که بنیاد رویدادی علمی - جنبشی یا تلفیقی است ولی بدون مکانیزم های هر کدام از این ترکیب. برای ادامه حرکت به نظر او برنامه ریزی لازم است تا فعالین و پژوهشگران داخل و خارج از کشور را در کنار هم قرار دهد.

مهمان دوم از ایران، امیر یعقوبعلی کنشگر مسائل زنان و روزنامه نگار به جایگاه بنیاد در چهارچوب نهاد های جنبش زنان پرداخت. وی تعاریفی از نهاد های مختلف ارائه داد:

۱- پیشا جنبشی (نهادهای سنتی)
۲- کارپزماتیک (افراد خاصی در پیشروی آن نهاد نقش دارند). نهاد های عمدتاً پایداری هستند.

۳- نهادهای قراردادی یا مدرن (بر اساس یک قرارداد یا چهارچوب شکل می گیرند و تصمیمات معمولاً بین طرفین قراردادهاست)

به نظر امیر بنیاد پژوهش های زنان ایران جزو نهادهای کارپزماتیک است. وی اضافه کرد که سوای شکل نهادها، هیچکدام از آنها در شرایط ایران بخاطر سرکوب، تداوم نمی یابند. بخاطر تمام مشکلاتی که در ایران بخاطر ساختار وجود دارد نگاه فعالین ایران به خارج از ایران معطوف می شود.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

بیرونی بعد از دوران انقلاب. وی فعالیت بنیاد و کنفرانس هایش را بسیار مهم برای دادن تعریفی جدید از زن بودن به خصوص در فرهنگی که نقش عمده او را مادری، همسری و مطیع بودن می دانند، به شمار آورد و بر حمایت کامل خود از این نوع فعالیت ها تاکید کرد.

امسال در کنفرانس دو سخنران از ایران شرکت کرده بودند. مهمان اول دلارام علی، کنشگر و پژوهشگر مسائل زنان و کودکان بود که صحبت خود را اینطور شروع کرد که سی و پنج ساله است، یعنی وقتی بنیاد شروع شده او فقط پنج ساله بوده است. برایش بسیار ارزشمند است که در این جمع باشد. جمعی با این همه تجربه و سی سال تجربه بنیاد وی به خصوصیات کنفرانس های بنیاد پرداخت و اینکه آیا بنیاد یک حوزه علمی است یا جنبشی. شیوه انتخاب کردن مهمان ها چون از روی چکیده مطالب است، فعالین در ایران فکر می کردند بنیاد حوزه ای علمی است و جای آنها نیست. در سال های گذشته اما به خاطر اینترنت و دسترسی به ویدئوها و بحث ها، شناخت جنبشی از بنیاد وجود داشته است. اما اگر بنیاد رویدادی جنبشی است، پس باید رابطه ای بین موضوع ها و جنبش زنان در ایران باشد. آیا این گونه

سی امین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران

جمیله داودی



روزنامه نگار ایتالیایی و فعال حقوق بشر و زنان تحت عنوان «سیاست زنان: چطور می شود دنیای دیگری را به دنیا آورد؟» شروع شد. به نظر ایشان در ایتالیا با دولت عقب افتاده ای روبرو هستیم که همچنان سعی

بار دیگر شهر زیبای فلورانس میزبان کنفرانس سالانه بنیاد پژوهش های زنان ایران از تاریخ ۲۸ تا ۳۰ ژوئن بود. برنامه صبح جمعه با خوش آمد گویی صبری نجفی مسئول کمیته برگزاری آغاز شد.



ناهید نصرت، میهن روستا، شهلا شفیق، حمید نوذری، صدیقه فخرآبادی، جمیله داودی

به گذراندن قوانین ضد زن کمر بسته. برای مثال در مورد خشونت خانگی، قانون، حق طلاق به زن را می دهد ولی سرپرستی بچه را به پدر می سپرد. سوال این است که مردی که روی زن خشونت اعمال می کند چگونه می تواند پدر خشن نباشد؟ لویژا بر آموزش بعنوان یکی از طریقه های مبارزه تاکید کرد. وی هشدار داد که هرگز نباید آنچه به سختی بدست آورده ایم را همیشگی بدانیم، به عقب برگشتن در یک ثانیه ممکن است!

سپس شورا مکارمی، مردم شناس که مادرش در تابستان ۱۳۶۷ در زندان شیراز اعدام شد، پروژه خود را تحت عنوان «ایران و وقایع و داستان های سال های ۱۹۸۰» معرفی کرد. فیلم سی سالگی بنیاد پژوهش زنان ایران که تمرکزش بر چگونگی شکل گیری بنیاد بود، قبل از تنفس شام نمایش داده شد. برنامه های هنری امسال کنفرانس بی نظیر بود. سه کنسرت از بهترین ها. جمعه شب هانی مجتهدی، خواننده کرد ایرانی متولد سنندج که از سال ۲۰۰۶ ساکن آلمان می باشد. هانی با صدای گرم و سبک خاص خود هیجان آفرید.

روز دوم کنفرانس با صحبت منیرو روانی پور، نویسنده رمان و داستان های کوتاه آغاز شد. منیرو که ۲۷ سال پیش از ایران برای اولین بار به کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران دعوت شده بود، از تاثیر مثبت شرکت در کنفرانس گفت و اینکه چون در یکی از بدترین شرایط روحی برایش پیش آمد، تاثیر خیم خوانی برایش داشته. وسیله ای برای رهایی از نکبت

سپس گلناز امین مسئول بنیاد پژوهش های زنان ایران پیام خود را با یادی از طاهره قره العین، نسرين ستوده، نرگس محمدی و تمام زنان در بند شروع کرد. از کمیته های برگزار کننده و آنهایی که به تداوم این کنفرانس ها کمک کردند تشکر کرد و به چگونگی شکل گیری بنیاد با همکاری افسانه نجم آبادی و شهلا حائری پرداخت. بلافاصله بعد از صحبت گلناز امین، «یاد آر» پخش شد از عکس های زنان و مردانی چون سیمین بهبهانی، پروانه فروهر و حامد شهیدیان از سی سال کنفرانس که دیگر بین ما نیستند. بعد از معرفی هنرمندان تجسمی نمایشگاه سه روزه کنفرانس، شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۳ سخنرانی کرد. وی گفت که نگاهی کوتاه به قوانین اساسی جمهوری اسلامی خبر از حکومتی استبدادانه است و اشاره کرد به اولین حمله به حقوق زنان و حجاب اجباری. وی گفت ما می دانیم که رسیدن به حقوق برابر باید در رژیم دموکراتیک و سکولار انجام شود و باید به موازات طلب حقوق زنان، رژیم را افشا کرد. وی همچنین به دست آوردهای جنبش فمینیستی در سال های گذشته اشاره کرد مانند مقاومت مادران پارک لاله، اصلاح قانون حضانت و همینطور فعالیت های کانون حمایت از کودکان تحت سرپرستی خود ایشان. سپس از طرف انجمن جوانان رئیس شورای استان توسکانا، نشان توسکانا به شیرین عبادی اهدا شد به پاس فعالیت هایش در حوزه حقوق بشر و بهبود وضعیت زنان و کودکان. برنامه بعد از ظهر با سخنرانی بتی داکلی،



Elham Sanei
Esthetician

SPOIL ME Full Service Salon

جوان سازی،
ماساژ و ترمیم پوست
توسط: الهام

European Massage (60 min)

Reg: \$70 First visit: \$50

- ◆ Express Facial
- ◆ European Facial
- ◆ Optimal Facial
- ◆ Men Facial
- ◆ Deep Cleanser Treatment-AHA
- ◆ Back Treatment
- ◆ Hand Massage
- ◆ Cleanser
- ◆ Dermal Cooling Mask
- ◆ Sea Weed Mask

For Appointment please call:

(650) 471-4357 ◆ (650) 961-5262

www.spoilmespasalon.com

1764-A Miramonte Ave., Mountain View, CA 94040

خراسان شد. مدتی در قوچان خدمت کرد و سپس به تهران بازگشت. در سی و نه سالگی از خدمت در دادگستری دست کشید و به کار وکالت آزاد پرداخت.

در سال ۱۳۱۳ هجری خورشیدی برای تدریس در دانشگاه شایسته و آماده بود. اما از آنجا که حاضر نشد آنچه را که درباره «شعر و شاعری» در کوبیدن بسیاری از شاعران نوشته بود پس بگیرد از دست یافتن به مقام استادی دانشگاه محروم شدند. پس از برکناری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و پیدایش آزادی های نسبی، کسروی روزنامه «پرچم» را بنیاد گذاری کرد. از آنجا که بخش بزرگی از نوشتارها و کتاب های کسروی در مخالفت آتشین با اسلام و شیعه رایج نوشته شده و در آنها شهادت روحانی با دلیری و گستاخی کم ماندی کوبیده شده اند طبیعی است که از همان آغاز کار نویسندگی وی مخالفان بی کار نشستند. در دورانی که کسروی در مقام های گوناگون در شهرستان ها و تهران در وزارت دادگستری خدمت می کرد با کارشکنی های مذهبی یان رو به رو بود. از آنجا که نوشته های وی به شدت توجه روشنفکران و مبارزان جامعه را به خود جلب کرده بودند روحانیان نیز به شدت نگران و دلواپس شدند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

خرافه های مذهبی، بیدادگری و کشتار نویسندگان بود.

چکیده سرگذشت

زنده یاد احمد کسروی در سال ۱۲۶۹ هجری خورشیدی در تبریز به دنیا آمد. پدرش قاسم، بازرگان و از خاندانی روحانی بود. تحصیلات نوجوانی و جوانی را در آموزشگاه های مذهبی گذراند. پدرش را در یازده سالگی از دست داد و در شانزده سالگی به جنبش مشروطه خواهان در تبریز پیوست. از همان زمان، به پیکار علیه مخالفان و به ویژه روحانیان ضدمشروطه پرداخت. در بیست و پنج سالگی معلم زبان عربی در یک مدرسه آمریکایی در تبریز شد و در همان آموزشگاه به یاد گرفتن زبان انگلیسی پرداخت. زمانی که زنده یاد محمد خیابانی در آذربایجان «حزب دموکرات» را بنیاد نهاد به این حزب پیوست، اما پس از چندی کناره گرفت. کسروی بخشی از دوران زندگیش را به خدمت در وزارت دادگستری (عدلیه) گذراند. از جمله مقام های وی می توان از عضویت در دادگاه تجدید نظر مازندران، ریاست دادگستری زنجان و خوزستان و بازرسی وزارت دادگستری تهران نام برد. در سی و هفت سالگی دادستان تهران شد. بعد از مدتی وکالت دادگستری، دادستان



نقدی بر اندیشه های کسروی

دکتر احمد ایرانی
بخش اول

پیش گفتار

پایان آن با گذشت زمان نمایان تر خواهند شد. وی «منتقدی بزرگ»، «معتزلی بزرگ» و «اصلاح طلبی بزرگ» بود. کسروی به راستی از تبار پیشگام اندیشمند و در خون خفته خود «آقاخان کرمانی» است. این اندیشمند مردمی نیز یکی از «خرافه ستیزان» بزرگ از تبار «ولترها» بود. او نیز به دست فرمان روایان ضدمردم اعدام شد.

اگر فیلسوف و نویسنده فرانسوی ولتر را یکی از بزرگترین اندیشمندان تاریخ در کوبیدن دین ها و مذهب هایی که خود را «آسمانی» می دانند بدانیم از این دیدگاه، آقا خان کرمانی شایسته عنوان «نخستین ولتر ایران» و احمد کسروی سزاوار عنوان «دومین ولتر ایران» خواهند بود. ولتر و آقاخان هر دو از میهن خود رانده شده بودند و آنچه می نوشتند در سرزمین هایی بود که در آنها آزادی نسبی وجود داشت. اما زنده یاد کسروی آنچه نوشت در درون ایران و در کشوری سرشار از

حقایق را بگوید و مردم را بیاگاهانید، مطمئن باشید که کشته خواهید شد. ولتر زنده یاد احمد کسروی نویسنده بزرگی بود که حقایق را می گفت و مردم را می آگاهانید و هم چنان که ولتر درباره نویسندگان مردمی پیش بینی کرده بود کشته شد. کسروی نه تنها نویسنده ای بزرگ و مردمی بود بلکه روشنفکری تیزبین و روشنگری دلیر نیز بود. او در جهان روشنفکری و روشنگری به برتری هایی چون از جان گذشتگی، پایداری و سخت کوشی نیز آراسته بود. وی علیه فرمان روایان ستمگر و شهادت روحانی با غرشی رعدآسا به نبرد پرداخته بود. تلاش های بی پایانش در کوبیدن اسلام رایج در جهان و شیعه در ایران آن چنان ارجمندی که می توان کسروی را یکی از بزرگترین «خرافه ستیزان» ایران نامید. خدمات این نویسنده روشنگر در افشای خرافه های مذهب بیشترین ایرانیان و زبان های بی

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقص قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تارا جگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

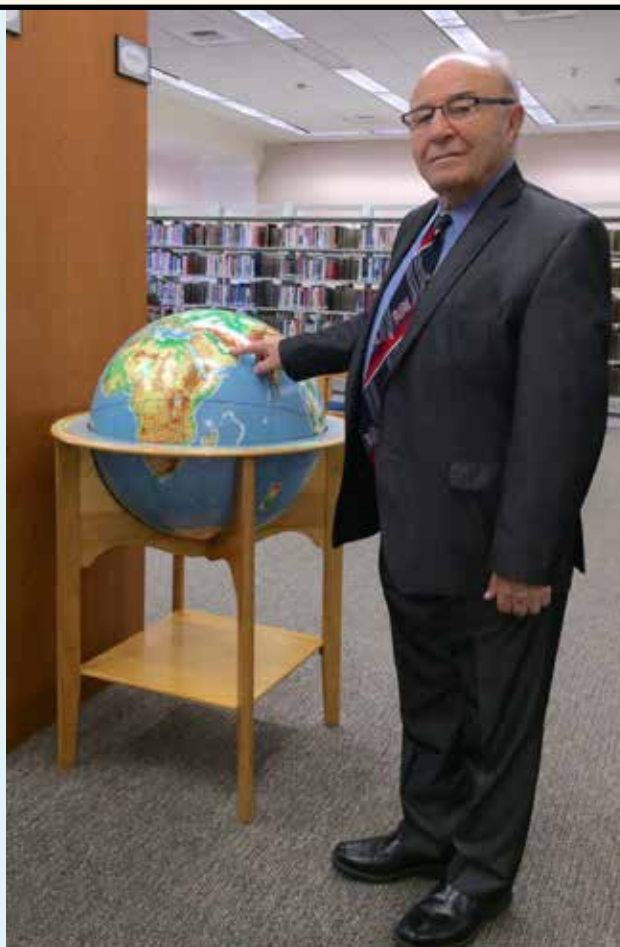
در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

**تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!**

**WE BUY
GOLD**

*We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair*

*One of the largest
selection of Rolex Watches*



Certified Pre-Owned Rolex Watches

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)*

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عیارهای مختلف و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

(408) 241-3755

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**



متعصب خویش را هشدار می دهد که آواز چنگ عبادت است و انسان را به خدا می رساند و عمر را با همه سخت گیریهایش به دلجویی پیر چنگی می فرستند. از جهتی دیگر شاید چون متعصبین و سخت گیران زمان مولانا، مجالس سماع را تقبیح می کردند و با سماع صوفیه مخالف بودند، مولانا می خواهد به این وسیله که پیرچنگی را گرامی می دارد و آواز چنگ را مورد قبول خداوند می داند، افکار متعصبین را درهم شکند و این که محتسب بر اهل ذوق خرده میگیرد و به چشم حقارت در هنرمندان می نگرد، مورد قبول حق نیست و به گفته حافظ:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که ابروی شریعت بدین قدر نرود

مولانا در روزگاری می زیسته که حتی سماع صوفیانه مورد انتقاد شریعت بوده و چه بسیار اهل طریقت که به دار تعصب شریعت آویخته شدند و جان دادند. منصور حلاج جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد و چه بسیار حلاج ها که سر در راه تعصب محتسب از دست دادند. مولانا در داستان پیر چنگی با محتسب و تعصب و خودبینی و خودخواهی می جنگد و در نهایت پیروزی با سالک راه حق است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۸**

پیامی آورده ام و او از حالت می پرسد و ترا سلام می رساند و مرا فرمان داده است که این زر را دستمزد چنگی که برایش نواخته ای برایت از بیت المال بیاورم. این پول را بگیر و خرج کن که این اکرام و بخشش خداوند توست.

نک قراضه چند ابریشم بها

خرج کن این را و باز اینجا بیا چند یزدان مدحت خوی تو کرد

تا عمر را عاشق روی تو کرد
عمر خلیفه متعصب مسلمین به تعریف و تمجید پیر چنگ نواز مشغول بود و این فرمان خداوند او را متنبه کرد که بسی اسرار هست که ما هنوز به آن پی نبرده ایم و مولانا استدلالیان متعصب را دارای پای چوبین می داند که از صاحب خویش اطاعت نمی کند.

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود
استاد بزرگوار من، استاد بدیع الزمان عقیده دارند که در داستان پیر چنگی مولانا چندین معنا را بیان می کند که در ضمن این حکایت آن نکته های دقیق گنجانده شده است و اینکه اصل شدن به حق موقوف نوعی بخصوص از پرستش نیست. حق تعالی چنگ نوازی مخلصانه و از سوز دل پیر چنگی را مقبول می داند و خلیفه



حکایت «پیر چنگی» در مثنوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی (رومی)

یقین دانست که همین پیر مورد عنایت حق است و می بایستی هفتصد دینار را که به فرمان حق از بیت المال مسلمانان برگرفته به او بسپارد. پس به ادب آنجا نشست چون دانست که خداوند اجازت نمی دهد که از صورت ظاهر به باطن افراد حکم شود و صورت ظاهر حکم به باطن نمی دهد. پس از زمانی پیر چنگی از خواب بیدار شد و چون عمر را در هیبت آنچنانی در کنار خویش دید از ترس رعشه بر اندامش افتاد و بر خود لرزیدن گرفت و گفت خداوند بالاخره محتسبی را به تنبیه پیر چنگی فرستادی و با این حساب کار من ساخته است. عمر چون ترس و وحشت او را دید گفت از من نترس که من از جانب خداوند برایت

عمر چون برای یافتن بنده ای که به فرمان خداوند برای دستگیری و یاری اش به گورستان رفته بود، کیسه زر در بغل به گرد گورستان در جهت جستجوی آن بنده میگذشت و کسی را نیافت جز آن پیر چنگ نواز. پس با عجب و شگفتی گفت که چگونه این مطرب چنگ نواز منظور نظر پروردگار من است. باز بیشتر جست جو کرد و بیشتر گشت اما هیچکس را جز آن مطرب چنگ در بالین نیافت. به عجب درماند که چگونه خداوند من، من را فرمان می دهد تا از وجوه بیت المال این رامش گر تنگ نواز را متنعم سازم. این مرد به یقین منظور نیست، اما هر چه بیشتر جست جز او کسی را در آنجا ندید و به

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ◆ اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- ◆ دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- ◆ تهیه و تنظیم وصیت نامه
- ◆ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ◆ تهیه و تنظیم دعوت نامه
- ◆ سوشیال سکيوریتی
- ◆ مدیکر و مدیکال
- ◆ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی
- ◆ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ◆ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ◆ گرفتن Employer Identification Number
- ◆ ثبت Fictitious Business Name
- ◆ تشکیل شرکت ها (Incorporation, LLC, DBA)
- ◆ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128



برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های آگوست و سپتامبر ۲۰۱۹

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600
 info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc

مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا (ICNC) برگزار میکند

سلسله سخنرانی‌های
مهندس عبدالعلی بازرگان
شرح دعای عرفه
 با اجرای دعای عرفه
 به همراه شامی مختصر
 Light dinner will be served
 Address: 1433 Madison Street Oakland, CA 94612

Lecture Series
 With Abdolali Bazargan
 Saturday, Aug 30, 2019
 6:00 P.M.
 شنبه ۱۰ آگوست ۲۰۱۹
 ساعت ۶ بعد از ظهر

برنامه‌های ویژه عید قربان و عید غدیر خم

- ۱- برگزاری مراسم دعای عرفه به همراه سخنرانی مهندس عبدالعلی بازرگان
 شنبه ۱۰ آگوست ساعت ۶ عصر در مرکز
- ۲- برگزاری مراسم نماز عید قربان، سخنرانی احمد راشد سلیم و صرف صبحانه
 یکشنبه ۱۱ آگوست ساعت ۹:۳۰ صبح در مرکز

برگزاری مراسم ویژه عید غدیر خم با سخنرانی خانم "مه‌جبین دهلا"

شنبه ۱۷ آگوست، ساعت ۷ عصر در مرکز

درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش

- ۱- شرح «کیمیای سعادت غزالی» شنبه ۳ آگوست و ۷ سپتامبر ساعت ۴:۳۰ عصر در مرکز.
- ۲- «انجیل و قرآن» جمعه ۱۶ آگوست و ۲۰ سپتامبر ساعت ۷:۳۰ عصر از سوی بنیاد توحید.
- ۳- «دین و قدرت» یکشنبه‌ها ۱۱ و ۲۵ آگوست، ۲۲ سپتامبر ساعت ۶ عصر در Campbell.
- ۴- درس‌گفتار «شرح دفتر نخست مثنوی» یکشنبه ۴ و ۱۸ آگوست، ۱۵ و ۲۹ سپتامبر
 ساعت ۶ عصر در Campbell Community Center Room Q84

End of Hajj Program
 End of Hajj Program
 End of Hajj Program
 End of Hajj Program
 End of Hajj Program

**برنامه‌های ویژه
 جشن عید قربان
 و عید غدیر خم**

Muharram Programs at ICCNC
 Sept. 2019 (Muharram 1441)

برنامه‌های دهه اول محرم ۱۴۴۱
 در مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا (سپتامبر ۲۰۱۹)

برنامه: سخنرانی انگلیسی و فارسی، نماز شام و عزاداری
 برنامه‌ها از روز جمعه ۳ سپتامبر (ششم محرم) آغاز
 تا روز شنبه ۱۰ سپتامبر (دهم محرم) ادامه خواهد داشت.

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت و شبکه‌های اجتماعی مراجعه کنید
 و یا با تلفن بخش اداری مرکز تماس بگیرید.

برنامه‌های ویژه مرکز ICCNC برای محرم ۱۴۴۱ - سپتامبر ۲۰۱۹

برنامه‌ها از روز جمعه ۶ سپتامبر (ششم محرم) آغاز و
 تا روز شنبه ۱۰ سپتامبر (دهم محرم) ادامه خواهد داشت.

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت و شبکه‌های اجتماعی مراجعه و یا با تلفن بخش اداری مرکز تماس بگیرید



**خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
 شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین و ترحیم
 Islamic Services Offered by ICCNC**



Marriage: The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC or other Locations. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran. (IRI) in Washington D.C.



Divorce: The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khotbeh Talagh" are held at ICCNC only. ICCNC issues certificates that are accepted by the Interest Section of IRI.



Accepting Islam: ICCNC helps individuals interested in giving "Shahada" and accepting become muslims. ICCNC issues a certificate for this process.



Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. Moreover, ICCNC has burial sites for sale in the Muslim sections in Hayward and Los Gatos, cemeteries.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600
 info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc

می خواهد. وقتی که من مربی صنعت نفت بودم، او که همراه با پاس همدان به همدان آمده بود در یک گفتگوی تلفنی با حسن هوری دروازه بان صنعت نفت که من هم گوش میکردم، درخواست شش هزار دلار کرد که بپردازد که جواب من منفی بود. من مطمئنم که او از این زد و بند ها زیاد کرده است. راستی تیم پاس همدان کجا است؟ تیمی که روزگاری پا به پای استقلال و پرسپولیس یک قدرت بود و صاحب امکانات فوق العاده، زمین تمرین و ورزشگاه بود.

آقای یانکوویچ در ماه محرم پیراهن سیاه به تن می کند و زنجیر می زند. آیا می توان شاهد گسترش خرد در طی این سال ها و شناخت بهتر بود. در روزگار کنونی مفاهیم اخلاقی اغلب معانی خودشان را از دست داده اند و یا در حال متزلزل شدن هستند. بنظر می رسد آقای یانکوویچ هم در سپاه پاسداران عضو باشد، خدا می داند. در مشهد تیم پدیده به یک قدرت تبدیل شده است. گل محمدی جوان آرام آرام گام های مطمئن بر می دارد. حتی پرسپولیس ها خواهان او بودند. اما او زودتر با پدیده قرارداد بسته بود و مشهدی ها به پرسپولیس خبر دادند که بنای خود را بر ویرانی پدیده نبندند. گل محمدی از نجیب ترین در فوتبال ماست. او شیوه نگرستن را از زاویه ای دیگر به مربیان جوان می آموزد. او به راحتی و بدون ترس و حب و بغض یکی از برترین های فوتبال ما است. باید دانست بسیاری از مربیان جوان با امید بسیار آغاز می کنند و به تمام شدن در گمنامی پایان می دهند. آشنایی این مربیان جوان با علم روز ضرورت کامل دارد زیرا چه بخواهیم و چه نخواهیم سرنوشت فردای فوتبال مملکت ما با آنهاست. آنچه تأسف برانگیز است تمامی این مربیان خارجی دستیاران خود را با خود آورده اند. کسی نمی داند در این بی پولی چرا هر کدام چهار یا پنج دستیار خارجی همراه خود دارند و حقوق آنها از کجا تامین می شود. کسی نمی داند آیا آنها دردسرهای آینده فدراسیون حقیر ما هستند؟ به جمع اینها آقای ویلموتس مربی ملی را هم بیافزایید که با چهار دستیار بلژیکی اش هنوز پول نگرفته است و آقای تاج رئیس محترم فدراسیون می گوید او بسیار با حوصله است. آیا رهبران فوتبال در فدراسیون و باشگاه های ما خود محتاج چراغند؟ آیا قبل از اینکه فصل تازه آغاز شود درد آغاز می شود؟

تیم ایران برای راهیابی به جام جهانی ۲۰۲۰ با بحرین و عراق هم گروه شده است. دنباله مطلب در صفحه ۵۳

بود. پولش را آقای هدایتی پرداخت و وقتی دوباره به ایران آمد که فوتبال در ایران مرده بود و هیچ کس او را نمی خواست. بچه های پرسپولیس آنقدر خوب بودند که او را که هیچ خریداری نداشت دوباره زنده کنند. او هم برای گرفتن پولش به فیفا یا فدراسیون جهانی فوتبال شکایت برده است، در حالی که از قراردادش هنوز یکسال باقی بوده است. آیا پرسپولیس از نو خوشبختی را خواهد شناخت؟ خروج ناگهانی او از صحنه راه را برای عصبانی کردن تماشاگران سرخ و همه مدیران باشگاه پرسپولیس که هر یک دیگری را مقصر قلمداد می کند انداخت. پرسپولیس و استقلال باید به آوای عاشقانه اما خسته و دل شکسته هواداران خود پاسخگو باشند. استقلالی ها آقای استراماچونی ایتالیایی را در کنار خود دارند و پرسپولیس در روی نیمکت داغ خود آقای کالدرون بازیکن بزرگ گذشته و هم بازی دیه گو مارادونای بزرگ، او مربی امروزی سرخپوشان است.

در تبریز آقای زوزی پول زیادی دارد. این سردار سابق سپاه خوب می داند که سر هدایتی، زنجانی و جعفر زاده چه آمده است. او حالا برای تراکتورسازی با مصطفی دینزلی مرد سرد و گرم چشیده ترک فصل را آغاز می کند.

آقا مصطفی ترک است و ترکی حرف می زند اگرچه در سرازیری سن است، اما قادر است مستقیم با آقای زوزی مدیر تراکتورها ارتباط برقرار کند. حتی برای آخر هفته برای استراحت او را به ترکیه ببرد. هر چند می گویند او ممنوع الخروج است. در آبادان آقای اسکویچ با آبادانی ها به توافق رسیدند و برای اردو زدن به تهران آمدند. راستی اگر پول نیست چرا استقلال و پرسپولیس برای اردو زدن به ترکیه می روند؟ آیا این بدهی ها دردسرهای آینده استقلال و پرسپولیس نخواهد بود؟

در کرمان آقای یادگوویچ که بیست سال در ایران است و فارسی را به خوبی صحبت می کند می گوید او ممنون ایرانی ها هست. بدون فوتبال ایران او هرگز نمی توانست در صربستان خانه ای در کنار دریا بخرد. این روش قاعده ای برای همه نیست. او به پول های کم هم قانع بوده است اما همواره صاحب شغلی بوده است که اگر چه در مقایسه با مربیان ایرانی خیلی خیلی بیشتر از آنها درآمد داشته است. او این بار از کرمان و با مس کرمان قد علم می کند. او بساز و بفروش نمونه ای است. او که به راحتی فارسی حرف می زند وقتی که بخواهد رد گم کند مترجم

ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com



گره خوردن احساس و اندیشه آرام تر می کند. او هنوز شال گردن آبی اش را با خود دارد. آیا باید تا انتهای کوچک شک سفر کرد؟ فیدل کاسترو محبوب در جایی گفته است، «دوستی که به تعهداتش عمل نکند، از دشمن هم بدتر است.»

در پرسپولیس برانکو موزی و فرصت طلب همه را در تنگنا گذاشت و رفت. او که چشم به تیم ملی داشت، هنگامی که آن را از دست رفته دید، وقتی که برای مرخصی رفته بود، هرگز باز نگشت و از همانجا به فدراسیون جهانی فوتبال برای دریافت پولش شکایت کرد. این نقطه برخورد توانایی و ناتوانی مدیران سرخ ترین باشگاه آسیا بود. او تیمی را بر جایی نهاد با جراحت های بسیار. هوای صاف سخاوت را استنشاق کردن هرگز در زندگی مسیو برانکو نبوده است. او قبلا هم با تیم ملی این کار را کرد و جنازه تیم ملی را روی دست همه گذاشت. او که هفتصد هزار دلار مالیات به ایران بدهکار

فوتبال ما دیگر دو قطبی نیست و فقط استقلال و پرسپولیس نیستند که همه را به دنبال خود می کشند. حالا سپاهان بدون تردید یک قدرت همیشگی است و امیر قلعه نویی به این تیم تداوم بخشیده است. بنظر میرسد آنها مشکل مالی ندارند. او سرود خوان روزهایی است برای برتر بودن لیگی که خشکیده و یخ زده است. چه غذایی است با استقلالی ها تنها به قاضی رفتن و ناراضی برگشتن. مدیریتی که چندان لایق نیست با مشکلاتی که آقای شفر برای دریافت پولش ایجاد کرده است. او به مربیانی که به ایران می روند توصیه کرده است دستیار ایرانی نپذیرند که کار آنها فقط مشکل ایجاد کردن و خالی کردن زیر پای مربی است. او می گوید اشتباه کرده است که به مجیدی فرصت داده است که در کنار او کار کند. او اضافه می کند در دانایی به سفر رفتن مشکلات را کاهش می دهد و زندگی افسرده را در ایران با

تدریس کلاس های تار، ستار، تنبور، پیانو، ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی

توسط: وحید ژمردی

مدرس و کارشناس موسیقی با بیش از بیست سال تجربه

MUSIC



۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)

سر بالایی جاده پهلوی با اولین تجربه نامساعد روبرو شدم. هرچه به گاز فشار می دادم، انگار نه انگار...! فقط بوی دود می آمد و صدای موتور که به نظرم صدای استغاثه آخ و اوخ و اوخ ددم وای بود و سرپیچ ها هم وای وای می کرد...!!! خلاصه... از قدم های قاطر تندتر نبود! به طوری که ترافیک آن موقع روز را سنگین تر کرده و رانندگان عصبانی، دق و دل راه بندان را سر من خالی می کردند و با ناسزاهای همه جانبه خود، مرا مورد لطف قرار می دادند!

مثلا یکی از آنها با اعتراض می گفت: (خانم یا تندتر برو و یا بزنی کنار گاری رد بشه)، ولی به گفته معروف هر سر بالایی یک سرازیری هم دارد. دلم خوش بود در برگشت مشکلی نخواهم داشت و چند ساعت بعد در سرازیر جاده با سرعت و همراه سایر اتومبیل ها هردودکشان می آمدم که ناگهان ترافیک سنگین و متوقف شد. ضربه ای به پشت ماشینم خورد و پشت بند آن صدایی بلند شد. راننده اتومبیل بقلی با دست اشاره کرد. شیشه را پایین کشیدم و مودبانه پرسیدم: (فرمایشی داشتید؟) با لبخند معنی داری گفت: (خانم سپر عقبتان افتاد!)

اتفاق زیردر چنین محیط آشنا و معرفی شده ای توسط عمه جانم نقل شده: «خانمی بودم جوان و تنها، وضع مالی خوبی هم نداشتم و درخانه پسریم به قول عوام، تحت سرپرستی او زندگی می کردم. چند ماه پس از گرفتن تصدیق رانندگی با دنگ و فنگ های فراوان از پسریم خواستم محض دست گرمی، ماشینش را در اختیارم بگذارد. با اکراه قبول کرد و یک روز تعطیل همراه من آمد تا قدری در شهر رانندگی کنم. نمی دانم چطور شد که در آن مدت کوتاه متقاعد شد که من عاشق سرعتم! و به همین دلیل او و اطرافیان تصمیم گرفتند فعلا ماشینی مدل پایین با قدرت کم برایم دست و پا کنند و بالاخره هم تحفه ای، باور کنید به قدرت دو اسب که تازه در کشور مونتاژ شده بود، پیدا کردند و من با یک سید آرزو و عشق اتومبیل داشتن، در یک روز گرم تابستان، صاحب یک اسقاط بد رنگ و کم سرعت شدم.

روز بعد با دلخوری و برای اولین بار تنها! و در حقیقت در Twilight Zone یا گرگ و میش غرور و خجالت، پشت رل نشستم و تا حدی که مقدور بود، سرم را طوری پایین نگاه داشتم که کسی مرا نبیند! دردمسرتان ندم، راه افتادم و در



خاطرات در گذر زمان

هوشمند عقیلی

تصادف

در بگو مگوها و مباحثات در این زمینه، اکثر بانوان یعنی مالک الرقابان امروز که در آن روزگار «ضعیفه!» صدا زده می شدند، مغلوب بزرگان فامیل شده، عطای رانندگی را به لقایش می بخشیدند! به هر حال در بین این مشتاقان، مراحل خاص امتحانات زنان را که توسط افسران و خرده گیران بی دلیل، انجام می شد همچنین تمسخر و استهزاء مردانی که در سالن های امتحان شفاهی صف کشیده بودند، تحمل نموده و به خصوص در هنگام رانندگی عملی، متلک ها و نکته های گاه زننده و اغلب با نمک! را هم نوش جان کرده، حواله شان را به حضرت عباس می دادند...!!

اگر این مراحل مانند خوان های رستم طی می شد، خوان سوم خرید ماشین با جلب رضایت اطرافیان بود.

آن روزها که زنان فقط در نقش های معین و صیقل شده کدبانویی، بچه داری و خانه داری و در ملحفه عرف و آداب و سنت و مذهب پیچیده، زندگانی می کردند، تعداد بسیار کمی هم، پا از دایره محدودات فراتر گذاشته و به دنبال کارهایی می رفتند که در آن ایام مربوط و مخصوص مردان یا جنس اول! محسوب می گشت.

یکی از این مربوط های مخصوص، رانندگی ماشین بود که برخی از مخدرات با شوق فراوان به فراگیری آن می پرداختند به امید روزی که بتوانند در پشت رل ماشین، فرماندهی این چهارچرخه را هم به عهده بگیرند!

البته مسئله یادگیری نیز بدون موافقت پدر یا همسر یا برادر و گاه افراد دور و نزدیک خانواده امکان پذیر نبود و اغلب



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴ (۴۰۸)

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



👉 کارت سبز، ویزای نامزدی

👉 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

👉 ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

👉 تشکیل شرکت ها

👉 تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

دیگران و بازی در فیلم است، می پذیرد و «نوروزی» او را به روستا و مکانهایی که فیلم «خانه دوست کجاست» فیلمبرداری شد می برد. اما محیط و مکان بر اثر مرور زمان عوض شده و آنی نیست که بود. محل هایی که او به آنها اشاره میکند، دیگر وجود خارجی ندارند ویا تغییر کرده اند. اما او همچنان منتظر است روزی

و فتونیک بود و چهره اش در خاطر اکثر تماشاگران در هر کجا که فیلم به نمایش درآمد باقی ماند، فرق داشت. «بابک احمدپور» بزرگسال که بعد از ازدواج و داشتن فرزند، همواره در اندیشه بازیگری بود به سنی رسیده بود که دیگر جایی برای او در سینما وجود نداشت. چنین سرنوشتی را قهرمان خردسال

فیلمسازی از راه برسد و او را مجدداً در برابر دوربین قرار بدهد. نتیجه چنین زندگی ها و بازیگرانی که یک شبه به شهرت میرسند و پس از آن به دست فراموشی سپرده می شوند اغلب متاثر کننده و نافرجام است. برعکس برادر



صحنه ای از فیلم «خانه دوست کجاست»

او که در همان فیلم نقش دیگری داشت، مسیر زندگی معمولی خود را در پیش گرفت و بخاطر آن، امروز از نظر موقعیت زندگی در رتبه بهتری است و نوروزی با نشانند او در برابر دوربین، دو برادر را که در دو موقعیت متفاوت قرار دارند، در کنار هم نشان میدهد و به نکته مهمی در زندگی انسان هایی که سرکوفته و سرخورده از شهرت روزگار می گذرانند، اشاره می کند که همین فیلمش را با تمام سادگی قابل تماشا میسازد. دنباله مطلب در صفحه ۱۰۱

فیلم «دونده» ساخته «امیر نادری» نیز تجربه کرد که درباره هردوی آنان دو فیلم مستند ساخته شده است که فیلم «درخت زندگی» ساخته «هومن بابانوروزی» مد نظر اینجاست، فیلمی درباره زندگی نافرجام بازیگر خردسال فیلم «خانه دوست کجاست». نوروزی، «بابک احمدپور» را در حال جارو کردن زمین شرکتی پیدا میکند. او را متقاعد میکند که فیلمی درباره او بسازد. احمدپور از آنجائیکه هنوز تشنه توجه

دنیای سینما

سعید شفا



«شورش بی دلیل» به سبک ایرانی

آنچه در این شورش به چشم میخورد، در رفاه بودن زندگی شخصیت های فیلم است که از طبقه مرفه انتخاب شده اند و بخاطر آن، فاقد چالش های طبقه پایین اجتماع را که برای تنازع بقا راهی جز تلاش ندارند، ناقد هستند و برای این، وقتشان را صرف تخریب و مبارزه با ارکان جامعه میکنند. بازی «نگار مقدم» در نقش گلنسا تماشایی و به یاد ماندنی است. رویکرد به سوژه های جوانانه خودش پوئن مثبتی است که کمتر در سینمای ایران به آن توجه شده و همین خود نوید از دیدگاه های نو با سوژه های کمتر مصرف شده می دهد که جای امیدواری است.

بعد از جنگ جهانی دوم، سینمای آمریکا به فیلم های امیدوار کننده، خانوادگی و موزیکال و ... با پایانی خوش روی آورد که تا زمان جنگ ویتنام ادامه داشت. جنگ ویتنام به این فیلم ها خاتمه داد و فیلم سازان آمریکایی به سوژه هایی روی آوردند که پایانی نامعلوم و همراه با تراژدی داشت. در این دوره ضد قهرمان جایگزین قهرمان سازی



صحنه ای از فیلم «Dressage»

درخت زندگی

سینما همواره سرایی بوده برای کسانی که خواسته اند در برابر دوربین خودنمایی کنند، به شهرت برسند و حس خودپرستی خویش را اغنا کنند. این به ویژه برای بازیگرانی که نقش آفرینی را از کودکی آغاز می کنند بی ثمرتر و اغلب مایوسانه تر بوده است چرا که وقتیکه به سن بلوغ میرسند، آن شیطنت کودکی را از دست میدهند و وقتی چهره شان هم تغییر میکند دیگر قابل قبول و پذیرش حتی برای کسانی که آنان را در کودکی در فیلم ها استفاده می کردند، نیستند. نمونه آن در سینما و بخصوص در تلویزیون بسیار است. از «جکی کوگان» بازیگر فیلم معروف «کودک» ساخته «چارلی چاپلین» گرفته تا ده ها و صدها بازیگر خردسال و نوجوان در سینما و شوهای تلویزیونی دیروز و امروز.

این مورد در مورد سینمای ایران نیز وجود داشته است. وقتی «کیا رستمی» فیلم «خانه دوست کجاست» را ساخت، نه او و نه بازیگر خردسال فیلم (بابک احمدپور) تصور میکردند که فیلم جهانی شود و هر دو به شهرت برسند. اما شهرت «کیا رستمی» که به ساختن فیلم ادامه داد با شهرت یک شبه بازیگر خردسال فیلم که پسری ساده

دهه های گذشته شد تا جایی که اکثر فیلم های ساخته شده در این زمان یا قهرمانش در آنها کشته میشد و یا پایانی ناخوش داشت. این سبک فیلم سازی را «مسعود کیمیایی» با فیلم «قیصر» در ایران آغاز کرد و بعد از یک وقفه، سینمای ایران، بخصوص بعد از تغییر رژیم، این مسیر را همچنان ادامه داد. فیلم Dressage که درباره جوانی است که بر علیه تمام قوانین خانوادگی و اجتماعی به پا خواسته، در چنین فضایی دور میزند.

گلنسا(نگار مقدم) ۱۶ ساله، تنها دختر خانواده است که با چند دوست ناباب روزهایش را سپری میکند. با دستبرد به یک سوپرمارکت، بین او و بقیه گروه نفاق می افتد چون او ویدئوی زمان دستبرد را به دلیلی که تا انتهای فیلم مشخص نمیشود پنهان میکند و به آنها نمیدهد تا آنرا پاک کنند. همین باعث می شود تا آنها شروع به تهدید او و خرابکاری کنند. بخاطر این لجبخت، او حتی زندگی پدر و مادرش را مختل و به خطر می اندازد تا جایی که مجبور می شوند برنامه زندگی و آینده خود را بخاطر بیندازند.

انتخاب یک کاراکتر مؤنث (دختر جوان) تا حدی نمونه رایج شورش های جوانان را که معمولاً شخصیت مذکر دارند در هم میریزد و به آن بُعد جدیدی میدهد.

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

3550 Stevens Creek Blvd, Suite 340, San Jose, CA 95117

به فامیل بود رفت و چند روز بعد از آن غوغایی برپا شد. خدایار روستاییان را بر ضد مالکین که همه پدر و برادر و پسر عمو و فامیل های خودش بودند شورانده بود. در این میان «خدایار» قهرمان خستگی ناپذیر و راهنمای مبارزات من شد. به دانشگاه هم که رفتم از نظر فکری با دخترهای دیگر متفاوت بودم. با پسرها در تظاهرات شرکت می کردم و لذت می بردم. پدرم شدیداً با من مخالفت می کرد و مادرم فقط مرا نصیحت می کرد.

در سال دوم دانشکده ادبیات با پسر شاعر و خوش قیافه ای آشنا شدم و بعد از یک عشق پر شور تصمیم گرفتیم ازدواج کنیم. خانواده هایمان اختلاف نظرهای فکری بسیار داشتند اما هر دو خانواده برای برگزاری مراسم ازدواج به شرط حفظ سنت ها توافق کردند. اما ما تصمیم گرفته بودیم که مراسم ازدواج را آن طور که خودمان می پسندیم و دلمان می خواهد برگزار کنیم و توجهی به سنت های مرسوم روزگار نداشته باشیم. جلسات بسیاری تشکیل شد. برای مراسم عقد، سفره عقد، آینه شمعدان، انگشتر و جواهرات مرسوم و غیره.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

در محیط آرام مدرسه پیش پدر و مادرم شکایت می کردند. بزرگتر که شدم به قول دوستانم کله ام بوی قورمه سبزی می داد. دوست نداشتم لباس های گران قیمتی که مادرم برایم می خرید بپوشم. در جلسات بحث و گفتگو در خارج از مدرسه شرکت می کردم. دوست داشتم در تظاهرات شرکت کنم. دوستان چپی بسیاری در همان دبیرستان پیدا کرده بودم. اولین نشریه چپی را دوستم «پرویز عماد» پنهانی از پنجره اتاقم که رو به خیابان بود به داخل اتاقم پرتاب کرد.

آه که چه لذتی داشت خواندن آن روزنامه های ممنوع. دور از چشم پدر در تظاهرات شرکت می کردم. سخنرانی می کردم. از ظلم ارباب به رعیت صحبت می کردم. اکثر پسرهای فامیل در آلمان تحصیل می کردند. پدر بزرگ من، بزرگ خاندان بود و حرفش یکی بود و جذبه ای مخصوص به خودش داشت. جوان های فامیل جرات سرپیچی از دستورات و تصمیمات او را نداشتند. یکی از پسرعموها به نام «خدایار» تابستانی که از آلمان برای تعطیلات آمده بود یک سر به دهات اطراف بروجرد که متعلق



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهرخند

عزت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

انگشتر الماس

بزرگ شده ام ولی همیشه با بچه هایی که در اطرافم بودند متفاوت بودم. مثلاً از این که خدمتکار تا دیروقت بیدار بود و کار می کرد ناراحت بودم. سعی می کردم همیشه کارهایم را تا آنجا که می توانم خودم انجام بدهم. از شرکت کردن در جمع خدمتکاران یا بازی با فرزندان رعیت ها در دهات پدر و پدر بزرگم لذت می بردم و همیشه مورد ایراد مادرم قرار می گرفتم. وقتی دختر سیزده ساله ای شدم در مسائلی که به من مربوط نبود مداخله می کردم و از حقوق کلفت و نوکر در خانه دفاع می کردم و باعث عصبانیت پدرم می شدم. در مدرسه هم همیشه مدیر و ناظم از دخالت ها و اظهار نظرهایم در دفاع از مظلومیت و بی گناهی دانش آموزان، تشکیل جلسه و سر و صدا راه انداختن

حتی وقتی دختر بچه شش، هفت ساله ای بودم با بچه های دیگر فرق داشتم و خیلی متفاوت بودم. پدر و مادرم هر دو تحصیل کرده و روشنفکر بودند. پدرم قاضی عالی رتبه دادگستری بود و مادرم تحصیل کرده مدرسه آمریکایی. پدر بزرگ مادری ام مالکان متمول و منتفذ لرستان بود که چند دوره هم وکیل مجلس شورای ملی در زمان رضا شاه شده بود. مادر بزرگ مادری ام دختر عموی حاج آقا حسین بروجردی بود که بعدها به عنوان تنها مرجع شیعیان به زندگی روحانی خود ادامه داد. خانواده پدری هم از مالکین بزرگ لرستان بودند، زندگی مجلل و مرفه ای داشتند و با اشراف منشی روزگار می گذراندند. این مقدمه را برای این گفتم که بگویم در خانواده مرفه و در عین حال متدینی



هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408)559-7864

Cell: (408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



**Kathryn Burke
Attorney at Law**

کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی و ترکی
زبان از دفتر خدمات بین المللی



- ♦ Business & Investment Visa
- ♦ Employment Based Green Card
- ♦ Family-Based Green Card
- ♦ Deportation & Asylum
- ♦ Citizenship & Naturalization
- ♦ Fiance Visa
- ♦ Tourist Visa
- ♦ Student Visa
- ♦ Entertainment Visa



By Appointment Only

- ♦ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ♦ کارت سبز از طریق کارفرما
- ♦ کارت سبز از طریق خانواده
- ♦ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ♦ تابعیت
- ♦ ویزای نامزدی
- ♦ ویزای توریستی
- ♦ ویزای تحصیلی
- ♦ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: **(408) 909-9060**

Toll Free: **(888) 350-9060** ♦ Fax: **(408) 503-0040**

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

منطقه فضول آباد

از خودت اگر غلط داری، غلط بگیر

خودت بهتر از همه میدونی اشکالات چیه! آدم خودش بگیره و رفع کنه بهتره تا یکی بیاد جلوی همه از ما ایراد بگیره. نگاه کن به اینا من میگم ایرادات:

- 👉 تو آینه خوب نگاه کن، موهای دماغت خیلی بلند شدن.
- 👉 درست حرف بزنی جلو مردم، چرا لاتی حرف میزنی!
- 👉 اول بند کفتو باز کن بعد کفتو در بیار.
- 👉 این قدر بلند بلند حرف زن مردم فکر می کنند تو خونه شما دعواست.
- 👉 چرا تو هر سال روز پدر و مادر یادت میره! یه جایی این تاریخ ها رو بنویس.
- 👉 وقتی می خوای بری به سلامتی سفر، دیر نرو فرودگاه. هروقت رفتی فرودگاه دیر کردی. همه چی هول هولکی شد. دل درد گرفتی.
- 👉 وقتی میری انجمن یا گردهمایی، هرچی میخوای بخونی اول پیش خودت خوب بخون که اونجا غلط نخونی. تازه سعی کن اقلا معنی لغت ها رو هم خوب یاد بگیر. زشته اگه یکی پرسه که خب این لغت که در شعری خوندی یعنی چه و تو بگی نمی دونم.
- 👉 هر وقت رفتی سفر چند چیز اساسی یادت رفت. ریش تراش، سیم شارژ تلفن، پیراهن در حد لازم و پول.
- 👉 شبا که می خوابی چرا چراغ اتاقت تا صبح روشنه. اونو خاموش کن یه لامپ کوچیکی بزنی تا برق کمتر مصرف بشه.
- 👉 تو حوصله نداری به فیس بوکت بررسی در آن فعال باشی چرا برای خودت فیس بوک درست کردی. همه میگن فیس بوکت مثل صحرای عربستانه خشک و خالیه.
- 👉 همیشه دور و بر میز ناهار خوریت را جارو کن چرا همه چی ریخته!
- 👉 بچه هات رو ببر سفر، دق کردن.

باز یادمه وقتی مادربه با چشمان گریان گم. چه مهربان مادری. جوان درآمد و رفت جناب سرهنگ از بیمار پرسید: گفت: «خیر جناب سرهنگ، زن پدرم «پسر جان مادرت بود؟! بهت تبریک می بود.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

فریمان-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



هیچکدام باور نمی کردیم!

بیماریش چه بود. معمولا بستگانمان بیماران به دیدنشان می آمدند جز من که کسی را در تهران نداشتم. تنها برادرم یه روز از جنوب آمد دیدن من و رفت چون شاغل در شرکت نفت بود.

بگذریم، یادمه یه روز ملاقات، خانمی با یک عالمه میوه و غذا و شیرینی به دیدن همان جوان شاگرد دبیرستان نظام آمد. همه ما هم که در آن اتاق بزرگ بستری بودیم و بیشتر هم افسر بودند از میوه و شیرینی های آن مادر بی نصیب نشدیم. خلاصه روزی که آن مادر آمد در اتاق ما روز پرشوری بود. همه متوجه تخت آن جوان شده بودیم و مهرورزی های آن مادر یادمه. پاهای آن جوان را هم می بوسید. گاهی هم سرش را بوسه می زد. ماها هم مادر داشتیم ولی چنین باشکوه علاقه مادر به فرزند ندیده بودیم. خلاصه آن روز از یاد من که در آن اتاق بودم نمی رود.

درست اسفندماه سالی بود که پوران ترانه ماندگار «گل اومد بهار اومد، من از تو دورم» را برای نخستین بار از رادیو خوانده بود و من در همان ماه در پادگان نظامی سلطنت آباد دوره خدمت افسری نظامی خود را می گذراندم. در پادگان مقابل آشپزخانه به علت غفلت من، کامیونی ارتشی مرا به دیوار چسباند و لگن خاصره ام ترک برداشت. مرا به بیمارستان شماره دو ارتش در خیابان آن وقت تخت جمشید بردند. پزشکان بعد از معاینه گفتند: «درست لگنت ترک برداشته ولی جوانی زود جوش می خورد.»

این اتفاق ماهی افتاد که بلیط سفر به جنوب در جیب داشتم و عید می خواستم پیش خانواده ام باشم. بهرحال یک هفته بعد در بیمارستان جوان بیماری را که دانش آموز دبیرستان نظام بود آوردند و بغل تخت من بستری کردند. یادم نیست

Horizon Solar Power

GO SOLAR & SAVE 50 to 70% of your Electricity Bill

NO DOWN PAYMENT OR INSTALLATION FEE

You May Qualify For One Year Free Electricity

IT'S JUST A NO BRAINER

www.Solar4Life.Net



Ali Bozorgi Talab

Certified Solar Energy Consultant

CsIb HIS# 118000 SP

Please call for more information

(408) 858-9300

یادداشت‌های بی تاریخ

دکتر صدرالدین الهی



سرود سگ‌گزیدگان

حرف های ضد و نقیضش ذهن صاف بچه را کدر می کند.
- اما من وقتی قلم به دست می گیرم، زبان او برایم مثل سرمشق مدرسه است. بازهم خنده ای از سر لچ سرداد و گفت:
- مثل او که نمی توانید بنویسید. حرف هایش هم فقط به درد سردرگم کردن آدم می خورد.

استاد عاشق حافظ بود. خسته که می شد دست به دیوان همشهریت دراز می کرد. باز می کرد می داد من بخوانم و خود چشم فرو می بست و فقط اگر اشتباهی در جایی می کردم چشم بسته اصلاح می کرد. اما آن روز او با تو لچ کرده بود و با من هم. هرچه بر او تو فروخواندم به دلیلی که فقط از چشم صراحی می تواند بترآود به مخالفت با آن برخاست. در معانی ابواب بوستان و گلستان تردید کرد. شواهد پی در پی آورد که بسیاری از حکایات تو ترجمه فارسی شعر عرب است و چون من تذکر دادم که اگر چنین هم باشد، این مترجم برای من فارسی زبان از آن شاعر عرب چیره دست تر است، غریب که: «پس امانت چه می شود؟»

کار به جایی نرسید جز این که شب از راه رسید و برخاستیم و او باز به لجبازی گفت: «مرحوم پدرتان کار بدی کرد که در کودکی به شما سعدی درس داده است.»
در کوچه باغ های خرم مقصودبک کژ و مژ می شدم و در فکر این بود که استاد چقدر حق دارد؟ از تو چه پنهان ای شیخ که بعضی از استدلال های او به جان پذیرفتنی بود مثل آن شعر بی ربط سر سفره در حق عمه خانم و یا لاقل من در آن روز پذیرفتم زیرا که گوینده آن دکتر پرویز نائل خانلری بود؛ استاد من در مدرسه ادبیات، صاحب مجله «سخن»، سخنوری چیره دست و نقادی بلند آوازه. مورد باور و احترام همه همگنان و نیز یار غار و دوست دیرینه صادق هدایت نویسنده ای که هیچ ایرانی نمی تواند دوستش نداشته باشد.

♦♦♦♦

پاریس بودم که مصاحبه بزرگ خانلری و من درباره هدایت کار دستش داد.

عصر دل خسته تابستان بود. در تنگناتنگ غروب، توی حیاط کوچک خانه ییلاقی استاد نشسته بودیم. نسیم خنک البرز از پیچ و خم های کوچه باغ های مقصودبک می گذشت و برگ های سبز و تشنه تبریزی ها را به پیچ بچه ای چون نجوای نیم شب دو دلدازه از سر بام، وا می داشت. میز کوچکی بود و دو صندلی و یک بطر عرق اتحادیه با دو استکان و یک بشقاب پنیر و خیار و سبزی و گوجه فرنگی و نان سنگگی نه چندان تازه.

حرف های آن روزمان تمام شده بود و معمولاً اگر استاد قراری نداشت می گفت بمانید تا چراغ روشن شود و خودمان هم روشن شویم. استکان اول را برایم می ریخت و بقیه را بر عهده من می گذاشت که هرچه می خواهم و می توانم بنوشم اما خود بسته به آن که چقدر خسته بود گاه پشت سرهم و تند تند می نوشید و گاه آرام و با تأنی و اغلب حتی لقمه ای بدرقه جام نمی کرد.

نور می که بالا می گرفت، باز استاد به اعتبار روز خوش یا بدی که داشت گاه سخت بذله گو و شیرین سخن می شد و گاه می افتاد روی دنده لجاجت و محاجه. آن روز روی این دنده بود. در این حالت اصراری داشت که طرف را، هر که می خواست باشد، بچزاند و بچلاند. و اوایل بود اگر شاگرد او بودی. اگر حرمت او را بیش از حرمت پدر رعایت می کردی، و اوایلتر می شد اگر تو هم سرت گرم بود و خلاف رأی او حرفی می زدی.

آن روز سر من گرم بود. استاد در جواب این تفاخ من که در هشت سالگی گلستان و در نه سالگی بوستان سعدی را پیش پدر خوانده ام پوزخندی زد و گفت:

- پدرتان بسیار کار بدی کرده که به یک بچه هفت هشت ساله گلستان و بوستان درس داده.
- چرا استاد؟
- برای این که سعدی را نباید در مدرسه ابتدایی درس داد.
- پس چرا در مکتب خانه ها بعد از قرآن، سعدی درس می دادند؟

- خوب آنها هم نمی فهمیدند. سعدی مال پختگی و کمال و عقل انسان است و گرنه

محال است اگر تیغ بر سر خورم
که دندان به پای سگ اندر برم
توان کرد با ناکسان بدرگی
ولیکن نیاید ز مردم سگی
و ای شیخ دیدم که آن استاد لجباز وقتی
کارد به استخوانش می رسد، دست به
سوی تو دراز می کند، با همه ایرادها که
آن شب بر تو و فکر تو گرفت. ای شیخ تو
جواب ناگزیر تمام به جان آمدگانی.

♦♦♦♦

خانلری سال هاست که روی در نقاب خاک کشیده. من سال هاست که دور از وطنم جان خسته را به این سوی و آن سوی می کشم. بارها اتفاق افتاده که در این سال ها چه در داخل مملکت و چه در خارج به قول خانلری بازار فحاشان گرم شده و مردان حق را به سبب راستی ها و درستی ها و سرخم نکردن ها به باد تهمت و افترا گرفته اند، هربار که این دل شکستگان پیش من عقده دل را گشود و شکایت سر داده اند من از شعر تو و نامه استاد این سرود را که «سرود سگ‌گزیدگان» می خوانمش بر آنان فرو می خوانم تا مگر آبی بر آتش دلسوختگی های آنان باشد:

محالست اگر تیغ بر سر خورم
که دندان به پای سگ اندر برم

تمام مدعیان هدایت از چپ و راست به سرش ریختند و برادرش محمودخان بیش از دیگران در این عرصه تاخت. کتابی و مجله ای برایش فرستادم و از آن همه گرفتاری که فراهم شده بود عذر خواستم. در نامه مفصلی جوابم داد و شرح موقوف را این طور نوشت:

«از آن مصاحبه کذایی که به اصرار شما انجام گرفت، بهره من آن بود که دو سه ماهی بازار فحاشان گرم شد و همه اوباش و اراذل شهر از جمله نزدیکان آن بزرگوار، در بی شرمی بر یکدیگر سبقت گرفتند و دشنام و تهمتی نبود که به من ندادند و بر من نبستند. یگانه دفاعی که من داشتم آن بود که دشنام ها را نخوانم و به کسی اجازه ندهم که آنها را برای من نقل کند. البته هرگز در پی آن نرفتم که جوابی بدهم. در این باب همیشه نصیحت سعدی را در نظر داشتم در آن حکایت که می گوید:

سگی پای صحرائشینی گزید
به خشمی که زهرش ز دندان چکید
دختر خردسالی در خانه داشت،
پدر را جفا کرد و تند نمود
که آخر تو را نیز دندان نبود؟
پدر گفت:

مرا گرچه هم مقدرت بود و نیش
دریغ آدمم کام و دندان خویش

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!
Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen.
I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408)366-2180 + (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA. 95070

تتو در ایران، نقش‌هایی بر تن‌های ممنوع

غزل صدر

مریم می‌گوید که بحران‌های جنسی میان زوجها زیاد شده و بسیاری برای ایجاد جذابیت جنسی بیشتر جاهایی خصوصی از بدنشان را تتو می‌کنند که فقط شریک جنسی‌شان ببینند. اما زنان همیشه به میل خود تتو نمی‌کنند. زهرا، تحصیل کرده دکترای الاهیات می‌گوید شوهرش همیشه از رنگ‌پریدگی صورتش گله داشت و اصرار می‌کرد که زهرا خط دور لب‌هایش را تتو کند. زهرا به درخواست او خط لب‌هایش را تتو کرد در حالی که خودش ترجیح می‌داد صورتی طبیعی داشته باشد. حالا حس می‌کند جوان‌تر شده اما شوهرش همچنان از ظاهر او ایراد می‌گیرد.

در سال‌های پیشتر هم، در ایران خالکوبی رایج بود، اما بیشتر میان قشرهای فرودست جامعه، مثل مردانی که مدتی در زندان بودند یا زنان تن‌فروش. حتی میان افراد مذهبی کسانی که اعتقادات پهلوانی داشتند تتو می‌کردند. «آبی» از تجربه‌ای که در سال‌های اخیر در تتو کردن بر بدن افراد مذهبی داشته می‌گوید. بسیاری مذهبیون معتقدند پس از مرگ، مرده‌شور جای تتو را آن‌قدر می‌سابد تا پاک شود. رفتن به جهان باقی با آثار تتو در عرف مذهبی پسندیده نیست.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

هر نقشی بر هر کجای بدن که بخواهید، بدون هیچ قیدی - تجربه‌ای خارج از چارچوب‌ها. «آبی» نقاش جوانی است که از سال‌ها پیش تتوکاری را یاد گرفته و مشتری‌های زیادی داشته است. «آبی» می‌گوید که دخترها و پسرها طرح‌های بسیار متفاوتی برای تتو انتخاب می‌کنند. مردان اغلب طرح‌هایی را می‌پسندند که نشان قدرت باشد. در حالی که زنان تصویر کلیشه‌ای «ظرافت و حُجُب زنانه» را ترجیح می‌دهند و طرح‌های ظریف را انتخاب می‌کنند. در سال‌های اخیر، تتوی دست از مچ تا آرنج میان دختران نوجوان رایج شده است، یعنی کاری که تا کنون غالباً در انحصار مردان بود. ولی با همان کلیشه‌های دختر ظریف و محجوب، تتوی مچ تا آرنج را هم با رنگ‌هایی چون صورتی سفارش می‌دهند، که تصور می‌شود رنگی زنانه است، و کمی از «مردانگی و زمخت بودن» طرح کم می‌کند.

مریم تتوکاری‌ست که مشتریان برای تتو کردن به خانه‌اش می‌روند. مشتریان مریم زنانی هستند که یا خودشان یا شوهرانشان معتقدند تتو جذابیت جنسی را زیاد می‌کند. بسیاری از مشتریان او نام شوهرشان، مصرعی شعر عاشقانه یا جملاتی فلسفی بر بدنشان تتو می‌کنند.

کاری را شروع کرده بود، می‌گوید، سه میلیون تومان جریمه نقدی و سه سال زندان بود. مغازه‌های خیابان منوچهری تهران که وسایل تتو می‌فروختند، ادوات و تجهیزات را در ویتترین نمی‌گذاشتند.



این روزها بسیاری کسانی که دوست دارند بر بدن خود نقش ببندازند، و استودیوهای تتوی زیرزمینی مشتریان زیادی دارند. این استودیوها، که اغلب تجهیزات قاجاق دارند، طبعاً در مغازه‌های بر خیابان نیستند و تتوکاران در خانه‌های خود و یا زیرزمین‌های اجاره‌ای، استودیو دارند و کار می‌کنند. اگر سابق بر این به دلیل ممنوعیت تتو ناچار بودند خط تلفنی جدا از خط تلفن شخصی خود داشته باشند و زیاد جرئت نمی‌کردند درباره کار خود تبلیغات کنند، حالا به کمک صفحات اینستاگرامی پرمخاطب، هم نمونه کارهایشان را به نمایش می‌گذارند و هم قیمت می‌دهند و هم وقت و قرار مراجعه می‌گذارند.

با این حال و به رغم علاقه فراوان نسل جوان به تتو، منابع رسمی هنوز می‌کوشند علاقه‌مندان تتو را فقط قداره‌کشان و اوباش خیابانی معرفی کنند. هرگاه مجرمی دستگیر می‌شود، رسانه‌های رسمی تتوهای تنش را نشان می‌دهند و روی آن تأکید می‌کنند، و پیامشان برای مخاطب این است که تتو و جرم دست در دست هم دارند. گاهی فوتبالیست‌هایی که تتو دارند، حضورشان در مسابقات منجر به واکنش‌های مقامات رسمی می‌شود. با تمام این‌ها، ذره‌ای عقب‌نشینی در تتوکاری جوانان دیده نمی‌شود.

سهیل که یکی از پرطرفدارترین صفحات اینستاگرامی تتو در ایران را دارد، تتو را تجربه‌ای خاص و شخصی می‌داند:

تتو تاریخی دیرینه دارد. مدتی پیش توموگرافی (برش‌نگاری) بر پیکر دو مومیایی که صد سال پیش در مصر در گورهای کم‌عمق کشف شده بودند، آثار تتو را بر بدنشان نشان داد. این دو

پیکر متعلق به مرد و زنی بودند که در فاصله ۳۳۵۱ تا ۳۰۱۷ سال پیش از میلاد مسیح می‌زیستند. بر بازوی مرد، مومیایی گاوی وحشی با دمی طولی و شاخ در کنار تصویری از یک گوسفند تتو شده بود و زن بر شانه راستش چهار طرح شبیه به حرف اس انگلیسی (S) داشت.

در دوران معاصر رواج دوباره تتو در جهان آن‌قدر همه‌گیر شده که در کپنهاگ سمینار سلامت تتو برگزار می‌شود و در فرانسه سندیکای تتوکاران به وجود آمده است تا در آگاهی‌بخشی برای سلامت تتوشوندگان و توجه دادن به لزوم مراجعه به تتوکاران رسمی با پروانه بهداشتی فعالیت کنند. در ایران روایت مولانا از مردی که بر تنش نقش شیری بی یال و دم و شکم را خالکوبی کرده بود حکایت از قدمت تتو دارد:

گفت چه صورت زنم ای پهلوان

گفت بر زن صورت شیر ژیان

طالعم شیرست نقش شیر زن

جهد کن رنگ کبودی سیر زن

گفت بر چه موضعت صورت زنم

گفت بر شانه‌گهم زن آن رقم

و حتی در برخی منابع هنری از آثاری متعلق به دوران هخامنشیان نام برده شده است که حاوی تتو بوده‌اند.

در ایران معاصر اشتیاق به تتو نظر جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده است. تتو تا سال‌ها پیش در ایران ممنوع بود. مجازات حمل وسایل تتو در صورت کشف (آنطور که سهند که در آن زمان تتو

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال‌ها تجربه، سرعت عمل،
و دقت، شما را یاری می‌دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوریتی

♦ مدیر و مدیرکل

♦ سوشیال سکيوریتی (SSI)

♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)

♦ دریافت حقوق پرستار

♦ دریافت حقوق بازنشستگی

♦ مصاحبه‌های سالانه سوشیال سکيوریتی

♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوریتی (Appeal)

در سراسر بی‌اریا

(415) 446-8682 + (925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129



ROYA FOUNDATION
International Alliance to Assist Children

5th Annual Fundraising Gala, San Francisco
Benefit of Building Children Cancer Center in Kurdistan



Dinner, Drink and Dance the night away with DJ Nima



Saturday September 28, 2019 from 7:00 to 11:30pm

Green Room at San Francisco, War Memorial and Performing Art Center
401 Van Ness Avenue, San Francisco

Give the gift of cure to children

Tickets: Early bird by September 1st, \$100 - After September 1st, \$125

Tickets are tax deductible, and available at <http://www.Royafoundation.org> & eventbrite.com

The Primary source of fund is raised during our Annual Fundraising Gala.

روی شکم من نشانند. فشار سنگین این مرد روی ستون فقرات من موجب شد که هر دوی ما سقوط کردیم و من پریشان از حالت هیپنوتیزم خارج شدم. اتاق نیمه تاریک و مهمانان به نظرم اشباح وحشتناک بودند که با پای برهنه از خانه فرار کردم و آنها به دنبال من در تاریکی شب می‌دویدند که مرا بگیرند. بالاخره من افتادم روی زمین و آنها رسیدند و مرا برگرداندند و دلجویی کردند، اما از آن شب به بعد ترس من از تاریکی شروع شد به نحوی که غروب آفتاب از خانه بیرون نمی‌روم.»

این واقعه به ما درس عبرتی می‌دهد که بدون اطلاع کامل از تخصص افراد خود را در اختیار هر کسی که ادعای استادی می‌کند قرار ندهیم. نکته دیگر اینکه در جلسه هیپنوتیزمی بخش ناخودآگاه روان آزاد می‌شود تا آنچه درمانگر در جهت بهبودی بیمار تلقین کند، مورد قبول واقع شود. اما اگر هیپنوتیزم کننده نسبت به مسائل روانشناسی و بیماری‌های روانی ناآگاه باشد، هر نوع تلقینات می‌تواند برای شخص در حالت هیپنوتیزم مشکلات روانی پدید آورد لذا توصیه می‌شود خود را در اختیار هر کسی که ادعای هیپنوتیزور بودن دارد، قرار ندهید.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

سلامت جسمانی تا این حد از لحاظ روانی ضعیف و ترسو باشد. در پاسخ به سوال من که چه اتفاقی برایش پیش آمده که دچار ترس از تاریکی شده داستانش را اینگونه تعریف کرد. گفت: «با جوانی دوست شدم که ادعا می‌کرد دارای قدرت هیپنوتیزم است و چند بار روی من آزمایشاتی انجام داد و پرسش‌هایی مطرح کرد که من پاسخ دادم. در این رابطه مرا با شخص دیگری آشنا کرد که او هم ادعای هیپنوتیزور بودن داشت و من که اطلاعاتی در این باره نداشتم با تعریف‌هایی که در مورد استعداد من می‌کردند، تصور کردم افراد آگاهی هستند. لذا با میل خودم را در اختیار آنها گذاشتم و در جلسات شبانه آنها شرکت کردم. یک شب مرا همراه خود به منزل کسی بردند که تعدادی مهمان از جمله یک آمریکایی را دعوت کرده بودند و به آنها وعده داده بودند که نمایش هیپنوتیزمی برای آنها تشکیل می‌دهد. در حقیقت من از قصد اصلی آنها که ارتباط با خارجی‌ها و از طریق آنها رفتن به خارج بود بی‌خبر بودم. نوبت به اجرای نمایش هیپنوتیزم رسید که آن شخص مرا هیپنوتیزم کرد و بدنم را مانند پل روی دو صندلی قرار دادند و شخص سنگین وزنی از میان مهمانان را

بنام هستی بخش

حسین الماسیان / بخش بیست و هفتم

h.almasian@yahoo.com



احساس و محرک اراده باشند. ۳. جملات تلقینی باید با توجه به روحیه و اعتقادات فرد انتخاب گردد. ۴. باور و اطمینان به اثربخشی تلقینات در مورد خود و دیگران ضرورت دارد. ۵. چنانچه تلقینات را در مورد شخص دیگری اجرا می‌کنیم ادای تلقینات باید سبب برانگیختن احساسات در خود ما و دیگران باشد تا اثربخش گردد. ۶. تلقینات زمانی مفید و اثربخش می‌شود که اجرا کننده (گوینده) آن خود باور به اثربخشی داشته باشد و شخصیت گوینده نافذ و از نظر پذیرنده تلقین مورد قبول قرار گیرد.

سوال: آیا تکرار حالت هیپنوتیزم موجب اختلال حواس در فرد (سوژه) نمی‌شود؟
پاسخ: اینکه اصولاً فرد را برای چه هدفی در هیپنوتیزم قرار می‌دهیم مسئله مهمی است. آیا قصد درمانی داریم و به منظور از بین بردن عادات بد و ضعف‌ها و جایگزین ساختن خصوصیات پسندیده عمل می‌کنیم یا به منظور تقویت استعدادها و توانایی‌های نهانی فرد. در صورتی که هدف کمک و بهبود حال فرد است و عمل هیپنوتیزم توسط شخص آگاه به موازین روانشناسی و آگاه بر بیماری‌های اعصاب و روان صورت گیرد، تکرار جلسات هیچ نوع اختلالی در حواس فرد تولید نخواهد کرد. اما اگر هدف سرگرمی و نمایش قدرت و شهرت طلبی از جانب هر یک هیپنوتیزور یا سوژه باشد، چون هدف قدرت نمایی و وادار کردن سوژه به انجام بعضی اعمال نمایشی است ممکن است فرد سوژه از لحاظ احساسی آسیب ببیند. به عنوان نمونه واقعه‌ای را مطرح می‌کنم که سال‌های پیش برای یکی از همشهری‌های من اتفاق افتاده بود. در شهرستان محل زندگی خود با فردی از همشهری‌ها آشنا شدم که در یک محله زندگی می‌کردیم و یکدیگر را قبلاً می‌شناختم اما این بار به عنوان دوست به من نزدیک شد. پس از مدتی رفت و آمد و ایجاد صمیمیت متوجه شدم با این که حدود چهل سال به بالا سن دارد به محض تاریک شدن هوا ترس و وحشت ناخودآگاه از تاریکی بر او مسلط می‌شود به نحوی که نمی‌تواند شب از منزل خارج شود. این جریان با توجه به خصوصیات مردم آن شهر بسیار تعجب‌آور بود که مردی با آن سن و سال و

سوال: اگر یک شخص ناشنوا در شرایط هیپنوز قرار گیرد به دلیل ناشنوا بودن امکان برقراری ارتباط وجود دارد؟
پاسخ: فرد ناشنوا چنانچه جز گروه حساس نسبت به پدیده هیپنوتیزم باشد و در مرحله عمیق خلسه قرار گیرد به دلیل برقراری ارتباط احساسی با هیپنوتیزم می‌تواند دستورات ساده را از طریق انتقال فکر دریافت و عمل کند. تحقیقات نشان داده که حدود ۲۲ درصد افراد در شرایط خلسه عمیق قرار می‌گیرند. در چنین حالت یک رابطه فکری و احساسی با سوژه برقرار می‌شود که از محدوده ارتباط محاوره‌ای عادی خارج است و تحت قوانین تله پاتی قرار می‌گیرد. به این نکته باید توجه داشت که یک بار هیپنوتیزم کردن چنین فردی الزاماً منجر به برقراری ارتباط تله پاتیک نخواهد شد و تکرار آزمایش است که این تبادل احساس و امواج فکری را میسر می‌سازد.

سوال: آیا انسان با استفاده از تلقین به خود می‌تواند موجب بروز شخصیت مطلوب در خود گردد؟

پاسخ: در صورتی که استفاده از تلقینات تحت شرایط مناسب و کاربرد تکنیک‌های علمی قابل توجیه از دیدگاه روانشناسی باشد مسلماً در ایجاد عادات خوب و شخصیت مطلوب موثر خواهد بود. لذا صرفاً بیان یک سری عبارت و جملات تلقینی نسبت به خود الزاماً پدید آورنده این مقصود نخواهد بود. برای اثربخشی از طریق تلقین باید از روش خود هیپنوتیزم و برنامه ریزی بخش ناخودآگاه روان استفاده کرد. زیرا پذیرش روانی بیشتر به علت رکود نسبی فعالیت‌های فوق قشری و آزاد شدن بخش ناخودآگاه روان صورت می‌گیرد، در این صورت است که می‌توان پیام‌ها را به صورت تصویرسازی توأم با احساس به ناخودآگاه منتقل کرد و اثربخشی آن را کاملاً احساس کرد.

شرایط تلقین:

۱. عبارات مورد استفاده برای تلقین باید موجز و حتی الامکان رساننده معنی باشند.
۲. عبارات تلقینی می‌باید برانگیزنده



آتوسا یکان

مربی و راهنمای زندگی

Professional Certified Life Coach
atoosa30@yahoo.com

مربی زندگی یک روانشناس نیست. او کسی است که با حمایت و تشویق شما و با ارائه راه‌های جدید برای رسیدن به هدف‌ها، به شما کمک میکند تا زندگی شخصی و حرفه‌ای خود را توسعه دهید.

مربی زندگی یک سیستم پشتیبانی است که یک هدف در ذهن دارد:
بالا بردن کیفیت زندگی شما

- ♦ رسیدن به شادی و نشاط درونی
- ♦ Self-esteem
- ♦ Relationships
- ♦ Behavior Problems
- ♦ Adults & Teens
- ♦ Life Choices
- ♦ Happiness & Balance
- ♦ خودشناسی، خودسازی، هدف‌یابی
- ♦ تصمیم‌گیری‌های درست در زندگی شخصی و یا کاری
- ♦ روابط و حل اختلافات زوجی و یا خانواده‌ها
- ♦ صحبت‌های مثبت و سازنده برای نوجوانان و جوانان

♦ تخصص و تجربه در روش‌های مؤثر، شاد کردن و تقویت حافظه سالمندان شما در منزل و یا خانه سالمندان ♦ جلسات Coaching و Meditation در دفترهای خود و یا سرویس سیار در صورت لزوم برای راحتی شما

Atoosa Yekan "Not just another life coach..."

دفاتر در سن حوزه و پلزننون. سرویس سیار موجود می‌باشد.

۹۷۰۰-۲۹۷ (۹۲۵)

دادگاه می سفید». خلاصه اینکه چنان بازی «باجی خیرم ده» راه انداخت که بیا و تماشا کن.

ما هم پس از مختصری چک و چانه زدن های ابا اجدادی عصبانی شدیم و گفتیم: «اصلا آقا! ما وکیل نمی خواهیم! برو گمشو مردیکه الدنگ! اظلال عالی لایزال!»

نوبت مان رسید و رفتیم داخل دادگاه. چشم تان روز بد نبیند، دیدیم یک آقای اخمالوی عنق منکسره ای با ردای قاضیگری عینهو شمر ذی الجوشن آن بالا نشسته است و با آن چشم های ورقلمبیده ازرق شامی اش چنان چپ چپ نگاه مان می کند که پنداری ما پسر خاله مرحوم مغفور صدام حسین هستیم. توی دل مان گفتیم: «با امامزاده بیژن ادرکنی!»

بقول بیبهقی از دست و پای بمریدیم اما به روی مبارک خودمان نیاوریدیم و با قامتی افراشته و تبختر رفتیم نشستیم پشت میز وکیلان. آقای قاضی القضاة نگاهی به ما انداختند و فرمودند: «شما؟» عرض کردیم: «حسن بن نوروزعلی از فرزندان علیامخدره مکرمه حضرت حوا و جناب آدم!» فرمودند: «وکیل هستید؟» عرض کردیم: «خیر عالیجناب!» فرمودند: «چیکاره هستید؟» عرض کردیم: «قلم به مفت!» فرمودند: «قلم به مفت دیگر چیست؟»

کردیم به چه کلفتی! وکیل مان از آن وکیل های دبنگ ینگه دنیایی بود که اخ و تف را به هوای سکه بیست و پنج سنتی از زمین بر می داشت و بو می کشید!

یک روز به ما گفتند فلان روز و فلان ساعت باید در دادگاه باشید. کجا؟ سانفرانسیسکو.

فلان روز و فلان ساعت نیمه های شب بیدار شدیم و از ترس اینکه نکنند در گردنه خر بگیران گیر بیفتیم ساعت چهار صبح ریسه شدیم و رفتیم دادگاه.

ساعت هشت صبح وکیل مان با یک کیف گنده و یک پرونده به قطر شکم بابای مرحومش از راه رسید و یگراست آمد سراغ ما، ما هم چاق سلامتی مختصری کردیم و گفتیم: «اجازه می فرمایید برویم داخل دادگاه بلخ؟» آقای وکیل سری جنبانند و گفتند: «دسته چک تان همراه تان است؟» گفتیم: «بله! چطور مگر؟» فرمودند: «برادری مان بجا، جو بده آلو زرد ببرا! علی الحساب یک چک سه هزار دلاری بنویسید بدهید دست مان!»

گفتیم: «برای چه؟ مگر شما قبلا پنجهزار دلار از ما نگرفته اید؟» قیافه حق به جانی گرفتند و فرمودند: «آن پنجهزار دلار بابت تشکیل پرونده و کارهای مقدماتی بود! سه هزار دلار را بابت حضورم در



طفلکی!

گفتند دیگر نمی خواهیم بر گردیم ایران. گفتیم: «پدر آمرزیده ها! پدرتان خوب، مادرتان خوب! آخر می خواهید اینجا بمانید که چه بشود؟ مگر مرده شورش به رحمت خدا رفته است؟ می دانید زندگی در غربت آنهم با سه تا بچه قد و نیم قد یعنی چه؟ مگر از جان تان سیر شده اید؟» گفتند: «نه خیر آقا! ما ایران رفتنی نیستیم! دیگر به آن نیرنگستان آریایی اسلامی بر نمی گردیم! خدا هم ارحم الراحمین است و سرما را قدر بالا پوش و برف را قدر بام آدم می دهد! در دنیا هم همیشه روی یک پاشنه نمی چرخد!»

به خودمان گفتیم: «ای آقا! از قدیم گفته اند با پول می شود روی سیبیل شاه نقاره زدا» بنابراین رفتیم پنج هزار دلار دادیم برای شان وکیل گرفتیم تا شاید بتوانند گرین کارت بگیرند و اینجا ماندگار بشوند. رفتیم و آمدیم و رفتیم و آمدیم و هزار جور دروغ و دبنگ سر هم کردیم و برای شان یک پرونده پناهندگی درست

می گوید: نامزدم آمده بود خانه ما. نشستیم و از اینور و آنور حرف زدیم. مادرم با یک کیک شکلاتی خیلی قشنگ آمد توی اتاق. کیک را گذاشت روی میز و رفت. من برگشتم به نامزدم گفتم: «این کیک را خودم درست کرده ام. وقتی ازدواج کردیم کیک های خوشمزه تری برایت درست خواهیم کرد.»

نامزدم نگاهی به من انداخت و چیزی نگفت و چند لحظه بعد بلند شد، خدا حافظی کرد و رفت. رفتم پیش مادرم و گلابه کردم که «چرا نامزدم از یکم من تعریف نکرده است؟»

مادرم گفت: کدام کیک؟ آن کیک شکلاتی را خودش آورده بود!

گرین کارت

بیست و چند سال پیش بود. خواهر زن مان با شوهر و سه تا بچه قد و نیم قدش با یک ویزای توریستی شش ماهه آمده بود ینگه دنیا. پس از سه چهار روز آمدند و

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408)738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

داده است که عامل آن یک اختلال بیولوژیکی در مغز می باشد. قسمتی از مغز بسیار ضعیف عمل می کنند. در مواردی سموم در محیط زندگی و تماس دایم با آنها باعث ADHD شده است. ضربه خوردن به سر، کودک نارس بدنی آمده گاهی عامل آن بوده است. دلایل کمی وجود دارد که ADHD در اثر مصرف زیاد شکر و مواد قندی و شیرینی یا مواد محافظت کننده غذاها یا آلرژی و واکنس زدن اتفاق افتاده باشد.

درمان: درمان این بیماری ها بسیار طولانی است، چون رفتار کودک باید زیر نظر باشد. بایستی کودک را با بیماری خود آشنا کرد. رفتار درمانی، مشاوره با کودک و خانواده جزو روشهای درمان است و والدین بایستی دانش خود را راجع به ADHD افزایش دهند.

در حال حاضر در آمریکا داروی معروف Ritalin مصرف می شود که یک داروی محرک بوده که سریع الاثر بوده و هر ۴ ساعت بایستی مصرف شود. نوع طولانی اثر آن روزی یک بار مصرف می شود. داروی Amphetamine نیز بسیار جهت درمان موثر است و داروی جدید Strat-tera که داروی محرک نیست؛ بسیار موثر واقع شده است.

پدرو مادر باید هرگونه علائمی که مشاهده کردند را به پزشک گزارش کنند که در چه موقع اتفاق می افتد و چه مقدار طول می کشد. سابقه چنین بیماری در خانواده نیز باید گزارش شود. همزمان با این تحقیق، پزشکان معاینات دیگری هم می کنند که بیمار ممکن است بیماری دیگری غیر از ADHD داشته باشد چون همراه با ADHD بیماری های زیر در این کودکان مشاهده شده است:

۱- Conduct disorder: بیش از ۳۵ درصد کودکان ADHD این ناراحتی را نیز دارند. به وسایل اطراف خود صدمه زده و از مدرسه فرار می کنند.

۲- Mood disorder: حدود ۱۸ درصد کودکان ADHD دارای این حالت نیز هستند. معمولاً سابقه این بیماری در خانواده وجود دارد. این حالت ممکن است منجر به خودکشی در سنین ۱۳ تا ۱۹ سالگی شود و نیاز به دارو درمانی با داروهای دیگر را دارد.

۳- اضطراب: ۲۵ درصد بیماران ADHD دارای این حالت نیز هستند. وحشت، ترس و Panic همراه با عرق کردن، بالا رفتن ضربان قلب و تهوع از علائم آن می باشد و نیاز به دارو درمانی دارد.

دلایل بروز ADHD: تحقیقات نشان



ADHD چیست؟

در اغلب موارد معلم ها متوجه این عارضه جدی شده و آن را به اطلاع پدر و مادر می رسانند و والدین بایستی با پزشک اطفال صحبت کنند که پزشکان از رفتار کودکان در خانه و مدرسه سوال کرده تا بتوانند به تشخیص بیماری کمک کنند.

در صورتیکه رفتار غیر عادی تا حدود شش ماه طول بکشد باید حتما والدین به پزشک اطفال مراجعه کنند و از نظر مواظبت (safety) و سلامتی مراقب کودک خود باشند. کودکان ADHD گاهی متوجه خطرات اطراف خود نیستند. این خطرات ممکن است ناشی از اتومبیل ها در نزدیکی آنها، چمن زنی ها، مواد شیمیایی و سمی یا داروها و مواد تمیز کننده باشد که به آنها آسیب برساند.

تشخیص بیماری طبق دستورالعمل های آکادمی پزشکان اطفال انجام می شود که برای کودکان شش تا دوازده سال و یا سنین پایین تر مصرف می شوند. تشخیص بیماری در کودکان پنج سال به پایین مشکل است چون رفتار آنها مرتباً عوض می شود.

جهت تشخیص دقیق بیماری پزشکان نیاز به همکاری والدین، معلم مدرسه، معلم ورزش و افرادی که از بچه نگهداری می کنند (Caregivers) دارند.

جهت تشخیص بیماری پزشکان کودکان را با کودکان سالم هم سن و سال خود با رفتار سالم مقایسه می کنند و در صورتیکه سه علائم قبلی که اشاره شد را پیدا کردند، همراه با آزمایش های فیزیکی و عصبی به تشخیص بیماری می پردازند و در صورت داشتن علائم زیر کودک را به یک روان پزشک معرفی می کنند.

- ۱- کودن شدن mental retardation
- ۲- مشکل در سخن گفتن و آموختن
- ۳- مصرف دارو به مدت طولانی
- ۴- مشکل در دیدن و شنیدن
- ۵- سوء استفاده از کودک child abuse
- ۶- اضطراب و یا افسردگی جدی
- ۷- تهاجم به کودک
- ۸- داشتن حالات صرع و لرزش دست
- ۹- عدم خواب و یا اضطراب در خوابیدن

در بسیاری موارد فعالیت و جنب و جوش کودکان از حالت عادی خارج می شود بطوری که نا آرام هستند، سرو صدای زیاد می کنند، نوبت خود را رعایت نمی کنند، چیزهای اطراف خود را پرتاب می کنند، گاهی ساکت شده و به هیچ چیز توجه نمی کنند و کارهایی را که شروع کرده اند تمام نمی کنند.

این رفتار در بعضی کودکان غیر عادی بوده و دورنمای یک بیماری را نشان می دهد. این یک بیماری رفتاری است بطوری که با امور روزمره زندگی آنها و خانواده آنها تداخل می کند. بدون توجه به مطالب درسی چیزی هم یاد نمی گیرند و با همکلاسی های خود مشاجره می کنند و چون رفتار خود را نمی توانند کنترل کنند به نام کودک بد (Bad kids) نامگذاری شده اند.

در صورت عدم درمان، بیماری شدت پیدا کرده و ممکن است در تمام عمر همراه آنها باشد. در روابط خود با دیگران شکست خورده و حتی کار و شغل خود را از دست میدهند که عوارض بالا ADHD نامیده می شود.

در حال حاضر خوشبختانه درمان موثر وجود دارد و پزشکان اطفال یک روش درمان را پیش گرفته تا کودکان درمان شده و به حالت نرمال و طبیعی و زندگی خوشحال برگردند. در این روش پدر و مادر نقش مهمی دارند.

بنابراین ADHD یک بیماری و اختلال مغزی است که مانع کنترل رفتار کودکان می شود و یکی از مهمترین و مزمن ترین بیماری کودکان می باشد. این بیماری بین ۴-۱۲ درصد کودکان دبستانی را در بر می گیرد و پسران سه برابر دختران دچار این بیماری می شوند.

علائم بیماری به سه گروه تقسیم می شوند:

- ۱- عدم توجه Inattentive
 - ۲- فعال بودن غیر عادی Hyperactivity
 - ۳- کم حوصلگی و بی صبری Impulsivity
- (بایستی توجه کرد که گاهی کودکان این حرکات را نشان می دهند که ممکن است ناشی از یک اضطراب و ناراحتی موقتی باشد و ADHD نیست)



Farima Berenji
MA - PhD

Sufi and Persian Dance Master and Dance Ethnologist
Certified International Dance Council/ UNESCO Dance Ambassador

Member of National Folk Dance Association
Artistic Director of the Worldwide Simorgh Dance Collective

Classes & Workshops for Kids & Adults

Specializing in Ancient Warrior & Mystical Persian Dance & Sufi Whirling

Dances of Iran, Azerbaijan, Georgia, Kafkaz, Uzbekistan, Tajikistan & Balkan

For information on classes & workshops contact:
website: farimadance.com
email: info@farimadance.com

سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو و حومه



Soheila Rezae
Lic.: 01834116

دو خانه بسیار زیبا در بهترین مناطق شهر رزویل
با قیمت های فوق العاده مناسب به فروش می رسد!
این اکازیون را از دست ندهید!

- ◆ Beds: 4 (Downstairs bedroom) ◆ Baths: 3 ◆ Huge loft upstairs ◆ Sq Ft: 3384
- ◆ Lot size: .2410 Acre ◆ Lot SqFt: (Apprx.) 10498 ◆ Year Build: 2000
- 201 Half Dome Ct., Roseville, CA Price: **\$599,900**



- ◆ Beds: 4 ◆ Baths: 3 (2 1)(FH) ◆ Sq Ft: 3167 ◆ Lot size: 8973 ◆ Year Build: 2001
- ◆ High Ceiling ◆ Master Bedroom Downstairs ◆ Paradise Looking Backyard
- ◆ Updated & Remodeled ◆ Large Loft Price: **\$649,900**
- 3141 Mount Tamalpais Dr, Roseville CA 95747



Soheila.Realtor@gmail.com

916-616-7395

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA 95661

Nick Sadek
Sotheby's
INTERNATIONAL REALTY

ابوحنیفه دینوری



گیاه‌شناس مشرق‌زمین است و از اینکه ابن ابی اصیبه از ترجمه حال او غفلت کرده تعجب می‌کند و می‌گوید ابن بیطار نام پنجاه گیاه را که گذشتگان از آن شناختی نداشتند از ابوحنیفه نقل می‌کند و در همه‌جا مشهود و هویدا است که دینوری به نقل اکتفا نکرده و خود به نفسه، انواع گیاهان نام‌برده در کتاب خود را دیده و به تشریح آن‌ها پرداخته است. از کتاب‌های دیگر او کتاب‌الاکراد است که پیرامون اصل و نسب کردها نوشته است. کتاب‌های تاریخ او بین سال‌های (۱۸۸۸ - ۱۹۱۲ میلادی) به‌وسیله «ولادیمیر گیرگاس» و «کراخوفسکی» در شهر لیدن هلند به زبان فرانسه ترجمه و انتشار یافته است. تاریخ مرگ وی را در آخرین هفته مارس ۸۹۵ میلادی ذکر کرده‌اند.

ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود بن وند معروف به ابوحنیفه دینوری، زادگاه وی دینور در کرمانشاه و به تاریخ تقریبی (۸۲۸ - ۸۸۹ میلادی) برابر با (۲۲۲ - ۲۸۲ هجری قمری) همه‌چیزدان، اخترشناس، متخصص کشاورزی، گیاه‌شناسی، متخصص ذوب فلزات، جغرافی‌دان، ریاضی‌دان، و تاریخ‌نگار در دوران سامانیان و عصر طلایی اسلام است. تحصیلات خود را در اصفهان، کوفه و بصره به پایان رساند و از محضر اسحاق سکیت و پسرش یعقوب سکیت بهره‌ها گرفت. دینوری، گیاه‌شناس، مورخ، جغرافی‌دان، ستاره‌شناس و ریاضی‌دان، نحوی و لغت‌شناس بوده و به علوم هند آشنائی داشته است. یکی از آثار معروف او «کتاب‌النبات» است که به شناخت گیاهان اختصاص داشته و به تأیید کارشناسان این رشته، دینوری اطلاعات مندرج در این کتاب را براساس تحقیق و تتبع خود استخراج نموده است و دیگران از او نقل قول کرده‌اند. البته کتاب النبات حاوی بسیاری مطالب فلسفی و تاریخی بود، اما از اطلاعات گیاهی نیز آکنده بود و بعدها فراوان از آن نقل قول شد. لکلرک درباره او گفته است: «ابوحنیفه، بزرگ‌ترین

سیر و سفری در گلستان ادب پارسی بخش آخر

گردآوری و نگارش: پرویز نظامی



درباره شاهنامه فردوسی

که شاهنامه برگرد آنها می‌چرخد. انسان در اتصاف به این صفت، بار وظیفه ای بر دوش دارد که باید به منزل برساند. و «هستی» موهبتی است که باید حش را شناخت، و آن بهره وری از همه خوبی‌ها و زیبایی‌های زندگی است، و همچنین تحمل مصائبی که معنای زندگی از آن ناشی می‌گردد، و انسانیت انسان در آن است که خود را سهمیم در کشیدن باری بینگارد که بر دوش همگانی بشریت نهاده شده:

تو را از دو گیتی برآورده اند

به چندین میانجی پیورده اند

نخستینت فکرت، پسینت شمار

تو مر خویشتن را به بازی مدار

بیان و کلام فردوسی نیز با کتاب‌های متداول دیگر فرق دارد. اگر مثنوی را استثنا کنیم که دارای سبک خاص خود است، کتاب‌های دیگر شعر فارسی حکم جویبار دارند، روان و زلال، زمزمه گر. شاهنامه رودی است به فراخور طبیعت؛ کوهسار و دشت و دره را در می‌نوردد، زیر آسمان پرستاره، در تاریکی شب و روشنایی روز، روان به سوی دریایی ناپیدا، که دریای زندگی است؛ جوشش نبوغ انسانی است که بی‌تصنع و تکلف، هرچندگاه در دوری و از گوشه ای سر بر می‌آورد. جامعه انسانی نیز مانند طبیعت، کوه و دشت و دره هاویه‌هایی دارد، برآمدگی‌هایی تیز، که گاه تا حد دوارانگیزی رفیع می‌شوند. شاهنامه یکی از آن برآمدگی‌هاست. چند کتاب دیگر و چند اثر دیگر هم چنین اند. اینها حاصل انفجار غیرمعمود طبع انسانی اند.

آخرین نکته ای که می‌خواهم بگویم آن است که ما از زندگی شخصی فردوسی نیز می‌توانیم چیزها بیاموزیم، یا توازن، سادگی و بزرگواری ای که در اوست، و آن هم در میان زندگی بزرگان ما تا حدی می‌توان گفت که بی‌نظیر است.

قهرمانان شاهنامه، آدمیان خاکی هستند، نه متفاوت با دیگران، درخششی که دارند در سایه استعداد، حمیت و کوشش خود آنان به دست آمده است. هیچ فرد سرزنش‌ناپذیر یا خطاناپذیر در میان آنان نیست. ارزش آنان در همین طبیعی بودن آنهاست، که به فراخور خاک سرشته شده اند، و در خوبی یا بدی که دارند، حق خاک را ادا کرده اند.

این، خمیر مایه اصالت است. روح بزرگی که مانند باد بهاری در سراسر کتاب می‌وزد، فردوسی در آن نهاده. وی به علت بزرگی روح، فرهنگ و صفای روستاسس که داشته، توانسته است این «مینوی گسترده‌بر خاک» را بیافریند. در این فضا مردان و زنان جای دارند که فناپذیر شده اند.

به نظر من بزرگترین بهره ای که ما از شاهنامه می‌گیریم، آموختن بزرگمنشی انسانی است. کتاب دیگری نمی‌شناسم که آن را بدین پایه طبیعی، متعادل و سرشار به قلمرو ادراک آورده باشد.

در ادب عرفانی، عطار، مولوی، حتی سعدی و حافظ، بر این کوشش هستند که آدمی را از جای خود برکنند. او را پرواز دهند و از او «شاهباز سدره نشین» و «مرغ باغ ملکوت» بسازند، در حالی که این آرزو تخیلی بیش نیست. هیچ یک از قهرمان‌های این چنانی آفریده طبع آنان را نمی‌توانیم در میان جمع و در زندگی روزمره بازیابیم. نمونه‌هایی که به عنوان «مردان راه حق» و «ابدال» از آنان یاد می‌شود، استثناهایی هستند در حاشیه اجتماع که هرگز نمی‌توانند سرمشق خیل عظیم جامعه انسانی قرار گیرند. ولی فردوسی بلند پروازی پرواز دادن آدمی ندارد، به او می‌گوید همین باشد که هستی، اما «مرد» باش.

«انسان» و «هستی» دو محوری هستند

Ali Driving & Traffic School

کلاس‌های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



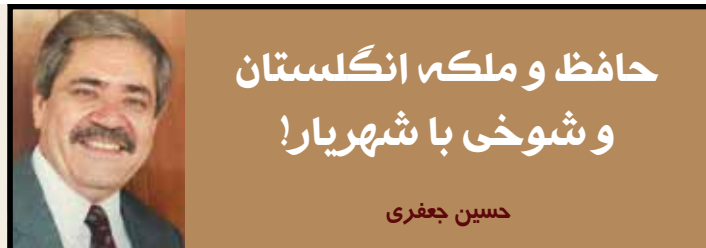
Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می‌توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس‌ها به زبان فارسی نیز عرضه می‌گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه‌ای

(408)370-9696 ◆ (408)394-5249



حافظ و ملکه انگلستان و شوخی با شهریار!

حسین جعفری

آری به اتفاق، جهان می توان گرفت
شاعر بسیار عزیز و ارجمند دیار ما یعنی «شهریار» هم که نام اصلی او «محمدحسین بهجت تبریزی» است و در ابتدا نیز تخلص او «بهجت تبریزی» بود و می خواسته تخلصی بهتر از آن برای خود انتخاب کند، به ویژه که «بهجت» عده ای را به این گمان می انداخت که او زنی است شاعر، در نواری می فرماید هنگامی که من تازه آغاز به سرودن اشعاری کرده بودم و دنبال «تخلص» مناسبی هم برای خود بودم، جسارت کرده و تفرالی هم از حافظ زدم و خیلی عجیب است که این بیت از حافظ آمد:

**بادت اندر شهریاری برقرار و پر دوام
سال خرم فال نیکو مال وافر حال خوش**
گفتم حافظ جان ما را دست انداخته ای؟ مگر ممکن است من جسارت کنم و تخلص «شهریار» را برای خود انتخاب کنم؟ من کجا و این تخلص شاهانه کجا! و بار دیگر تفرالی زدم و این بار با نهایت تعجب این بیت آمد:

**غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم
به شهر خود روم و شهریار خود باشم**
به این ترتیب، دل و جراتی پیدا کردم و همین را با مدد از حافظ به عنوان تخلص خود انتخاب کردم. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

اصل خطی دیوان های گوناگون حافظ را در کتابخانه های این سه کشور پیدا کرد. دکتر کدکنی، در همان جا، تفرال دیگری را هم از دیوان حافظ می آورد که آن هم جالب و خواندنی است. او می نویسد: «شاه عباس صفوی برای فتح بغداد نخست از قرآن کریم استخاره کرده و این آیه آمده است: الم غلیت الروم فی ادنی الارض.... سپس از دیوان خواجه حافظ فال گرفته و این بیت آمده است:

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
(همانجا، همان ص.)
این نکته را نیز اضافه کنم که حتی معروف است در زمان ویکتوریا، ملکه معروف انگلستان نیز که پیش از ملکه فعلی انگلستان بیشترین رکورد سلطنت را در آن کشور داشت و از قرار این ملکه، ارادتی هم به لسان الغیب داشته، به خواهش او به مناسبتی که خواسته بود، فالی هم از دیوان حافظ برای آن ملکه که در عین حال پادشاه هندوستان هم بوده است، گرفتند و نباید فراموش کرد که این امر زمانی روی داد که وی ملکه ای بسیار جوان و زیبا بوده و جالب است غزلی که از خواجه بزرگوار آمده و ملکه را بسیار خوشحال کرده، با این بیت آغاز می شود:

حسننت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت

نباید فراموش کرد که این سلسله یکی از عواملی بودند که زبان فارسی دست کم، چهار قرن توانست به عنوان زبان رسمی هندوستان نفوذی در آنجا پیدا کند که هنوز هم این نفوذ را کمابیش، حفظ کرده است. گرچه سابقه نفوذ زبان فارسی در هند برمیگردد به دوره غزنویان، یعنی پنج قرن پیش از تاسیس سلسله گورکانیان معروف به مغول. البته نباید فراموش کرد که بسط و توسعه زبان فارسی در دوره گورکانیان، مدیون عامل دیگری هم هست و آن سیل مهاجرت شاعران و بزرگان علم و ادب زبان فارسی به هند است که نام و اسامی تنها پاره ای آنان کتاب قطور و دو جلدی «کاروان هند» است که به کوشش زنده یاد «احمد گلچین معانی» تالیف و تدوین شده است.

از جمله پادشاهان معروف سلسله گورکانیان، همانگونه که نام برده شد، «اورنگ زیب» بود که در تاریخ هندوستان از او به عنوان یکی از پادشاهان معروف و مقتدر آن سلسله نام برده شده است. حتی دو قرن پیش از بابرین یعنی در زمان حافظ نیز مردم هند، به ویژه بزرگان آن، به این شاعر آسمانی ارادت بی اندازه ای داشته اند که در چند غزل از حافظ، به موضوع اشاراتی هم رفته است.

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در «کیمیای هستی» که کتابی است بسیار ارزنده و خواندنی در سه جلد، درباره فالی از دیوان حافظ دو نمونه به نقل از کتاب «زهرالریح» می آورد که جالب و خواندنی است. او می نویسد: اورنگ زیب برای فتح قندهار [فالی از دیوان حافظ] زده و این بیت آمده است:
-تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد-
(سیاهی هندوان را فراموش نکنید، و او از این اندیشه خویش شرمگین شده و دستور داده است که نسخه های دیوان حافظ را از هند جمع آوری کنند تا در هند دیگر دیوان حافظ وجود نداشته باشد. (ن.ک.)- این کیمیای هستی- محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر سخن تهران ۱۳۹۶ ص ۴۰.

البته نباید فراموش کرد که با وجود این دستور نابخردانه و خشمگینانه اورنگ زیب، هنوز هندوستان و ایران و امپراطوری عثمانی (و ترکیه فعلی) سه کشوری هستند که بیشترین نسخه

تفرال از دیوان حافظ سابقه ای بسیار طولانی داشته است، نه تنها در ایران، بلکه در اغلب کشورهای فارسی زبان و حتی ممالک غیرفارسی زبان که در اینجا تنها به چند نمونه آن پرداخته می شود، با این یادآوری که درباره تفرال از دیوان حافظ کتاب های گوناگون نوشته و این فال ها و پاسخ های جالب آن، گردآوری و تکمیل و بارها انتشار یافته است.

اورنگ زیب یکی از پادشاهان بزرگ هندوستان از سلسله بابرین است که سلسله آنان «بابر» از نوادگان تیمورگورکانی بود و هنگامی که قلمرو اصلی آنان از بین رفت که پایتخت «هرات» بود، بابر از خراسان شمال شرقی، به هندوستان فرار کرده و در آنجا سلسله ای را که معروف شد به امپراتوری گورکانی هند یا امپراتوری مغولی هند در اوایل نیمه نخست قرن ۱۶ میلادی و تقریباً همزمان با تشکیل سلسله صفویه در ایران، در قلمرو هند و پاکستان و بنگلادش امروزی تشکیل داد که تاریخ تشکیل آن با آنکه تقریباً همزمان با سلسله صفویه بود، اما طول عمر آن به مراتب بلندتر از آنها شد و این سلسله تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه نیز ادامه یافت و بالاخره در سال ۱۸۵۷ میلادی پس از سالها نبرد سرانجام کمپانی هند شرقی توانست این امپراتوری را منقرض و قطعه قطعه کرده و بخش عمده ای از سرزمین های آن را تصرف کند که بعداً نیز حکومت آن از طریق همین کمپانی، به قلمرو حکومت انگلستان افزوده شد.

پادشاهان معروف این سلسله علاوه بر «بابر» عبارتند از همایون، جهانگیر، شاه جهان، اکبر شاه کبیر، محمد شاه و عده ای دیگر و در زمان همین محمدشاه بود که نادر توانست به هندوستان حمله کرده و با پیروزی بر محمد شاه، به آن همه جواهرات دست یافته و آن ها را به عنوان غرامات جنگی از هند به ایران انتقال دهد.

البته نادر با این حمله خود و غارتی که در هندوستان راه انداخت خاطره بسیار بدی از خود در تاریخ هندوستان باقی گذاشت بطوری که «نادری کردن» در تاریخ امروزه نیز در زبان هندی به معنای وحشی گری و غارت و چپاول و قتل و آدم کشی های دسته جمعی و بسیار وحشتناک به کار برده می شود.

دی جی و موزیک زنده جهت مراسم جشن
DJ & Live Music

Ali Asgari
۶۹۳-۶۱۴۸ (۴۰۸)
Instagram: aliasgarimusicfans



Amin Rafsanjani / Realtor
BRE #01989647

امین رفسنجانی

متخصص و مشاور در امور املاک مسکونی (خرید و فروش)

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک بسیار مهم است. من می توانم شما را در این مورد مطلع نمایم.

♦ خرید و فروش املاک در کوتاهترین مدت، مناسب ترین هزینه و بهترین قیمت ♦ مشاوره رایگان جهت بررسی توانایی مالی ♦ ارزیابی رایگان املاک مسکونی در اسرع وقت ♦ ارائه سرویس بهتر و تامین رضایت شما ضامن موفقیت من است

♦ Sales & Purchase ♦ First time Buyers ♦ Free Market Evaluation ♦ Guided by Principles of Trust, Respect & Integrity



2253 Cypress Springs Dr.



1210 Stephanie Ct.



731 Colleen Dr.



2881 Meridian Ave #166



7097 Santa Teresa Blvd.



2218 Channing Ct.



8741 El Toreador Way



5317 Vauxhall Cir.



6023 Buffett Pl.



24879 Skyland Rd.



860 B St.



(408) 857-2131

1567 Meridian Ave., San Jose, CA 95125

ARafsanjani@InteroRealEstate.com ♦ www.AminEstates.com

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

Burg & Brock, does not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in S



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock. Law Offices of B

صنوبر در ایران امروز

در همه متون و نوشته‌های فنی و تخصصی که طی ۶۰-۷۰ سال گذشته از سوی دانشکده‌های کشاورزی ایران و مؤسسات تحقیقات کشاورزی ایران منتشر شده، همه جا بی‌استثنا، صنوبر به‌عنوان درختی از پهن‌برگان، مشابه تبریزی، از جنس *Populus* متعلق به تیره بید معرفی شده است. این درخت در انگلیسی *Populus* نامیده می‌شود و دو گونه از این جنس به نام *Populus alba* (به رنگ روشن، معروف به سپیدار) و *Populus nigra* (به رنگ تیره، معروف به کبوده یا کبودار) است. درختان این جنس هیچ‌گونه شباهت و قرابتی با درختان سوزنی‌برگ یا مخروطیان مانند کاج و سرو ندارند و از این‌رو میوه مخروطی شکل هم تولید نمی‌کنند.

شکل برگ در گونه‌های جنس *Populus* قلبی شکل است که در اصطلاح گیاه‌شناسی *cordate* نامیده می‌شود. کبوده یا سپیدار در انگلیسی *Aspen* می‌نامند و گاه صنوبر لرزان هم نامیده می‌شود که «برگ‌های آن به واسطه داشتن دم‌برگ‌های مسطح یا مختصر نسیمی به‌لرزه درمی‌آید» (۲). به‌علاوه، قامت راست و بلند تبریزی در میان درختان شاخص است و جای آن هم بیشتر در کنار جویبار است. بر اساس همین تشابهات است که صنوبر را همان سپیدار انگاشته‌اند و در شرح این بیت از حافظ: دل صنوبریم همچو بید لرزان است / ز حسرت قدوبالای چون صنوبر دوست، گفته‌اند که: «(۳) از خانواده سپیدار و کبوده و تبریزی است و درختی است بالا بلند و راست و کشیده و همانند سرو در قد و قامت. برگ‌هایش به صورت دل یا قلب است و این برگ‌ها چون دم و بیخی باریک و نازک دارند بر اثر کمترین وزش نسیم به‌شدت می‌لرزد و به‌حرکت در می‌آیند. حافظ در این بیت قلیش را به برگ‌های صنوبر تشبیه کرده که در برابر نسیم همانند شاخه‌های بید معلق می‌لرزد.»

سر در گمی ناشی از نامیدن دو چیز با یک نام به‌مراتب بیش از سر در گمی نامیدن یک چیز با دو نام است، زیرا در مورد اخیر، با فراگرفتن هر دو نام مشکل حل می‌شود ولی در حالت نخست همیشه احتمال اشتباه وجود خواهد داشت. سبب برگ‌زدن نام صنوبر برای درختی از جنس تبریزی بر این مؤلف به‌تحقیق معلوم نیست. این امر مؤلفان فرهنگ‌ها، و به‌تبع آن دیگران، را نیز دچار توهم و تناقض‌گویی کرده است. (۴) در فرهنگ معین، همراه با شرح مختصات میوه مخروطی صنوبر چنین آمده که «برگ‌هایش متناوب و سوزنی... سطح فوقانی برگ‌ها سبز کم‌رنگ و سطح تحتانی برگ‌ها سپیدرنگ است»، درحالی‌که برگ سوزنی سطح فوقانی و تحتانی ندارد و این عبارت که روی برگ به رنگ سبز و پشت برگ به رنگ سپید است مصداقی از تبریزی یا سپیدار است. در همین فرهنگ آمده که «درختان خانواده تبریزی و سپیدار را در بعضی کتب نیز به‌خطا به نام صنوبر ذکر کرده‌اند». در دائرةالمعارف مصاحب آمده که «در بعضی نواحی ایران تبریزی را هم صنوبر می‌خوانند». در جای دیگر، (۵) ذیل مدخل صنوبر و صنوبری آمده که «صنوبر نام درختی بلند است با برگ‌ها و میوه‌های شبیه به دل و به همین سبب در شعر حافظ دل صنوبری آمده است.» پیداست که مؤلف با عبارت «برگ‌ها و میوه‌های شبیه به دل» سعی داشته هر دو گونه را باهم منظور کند، درحالی‌که میوه مخروطی و برگ قلبی شکل در یک گونه باهم جمع نمی‌آیند. در فرهنگ بزرگ سخن، زیر مدخل صنوبر برابر امروزی آن «تبریزی» با دو بیت شاهد از منوچهری و جامی در توصیف صنوبر قدیمی آمده است و زیر مدخل صنوبری دو تعریف «به شکل صنوبر» و «مخروطی شکل» آمده که اولی به‌معنای «به شکل تبریزی» و دومی در اشاره به میوه صنوبر قدیمی است. این تناقض همه جا به چشم می‌خورد.

صائب، بار دل به‌معنای غم و غصه آمده و با ایهام بار به معنای میوه، بی‌ثمری صنوبر نشانی از آزادگی دانسته شده است:

آزادگان ز چرخ شکایت نمی‌کنند / از بار دل ملول صنوبر نمی‌شود

هر که را آزادگی صائب ولی نعمت شود / چون صنوبر با تهیدستی به صد دل می‌رسد
گران بر خاطر آزادمردان نیست کوه غم / ز بار دل نمی‌گردد دوتا قامت صنوبر را
در صدها بیت شعر قدیم فارسی قامت موزون یار به صنوبر تشبیه شده است. ایلاق (شاعر سده چهارم) در بیت زیر و خواجوی کرمانی، سعدی و خاقانی، هریک در دو بیت، قدوبالای معشوق را از جهت بلندی و راستی به صنوبر تشبیه کرده‌اند:

زلفین برشکسته و قد صنوبری / زیر دو زلف جعدش دو خط عنبری

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

دو خط عنبری = خط عارض.



صنوبر

در هزار سال شعر فارسی

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

دل صنوبریم همچو بید می‌لرزد / ز بیم درد فراق تو ای صنوبر دل
(خواجوی کرمانی)

صنوبر را در شعر قدیم فارسی از سوزنی برگان یا مخروطیان دانسته‌اند. دل را به میوه صنوبر، دل شکسته را به میوه کفیده، و قامت راست و موزون معشوق را به بالای آن تشبیه کرده‌اند. جای صنوبر بر لب جوی است و جلوه‌گاه معشوق صنوبر قد را چشم پُراشک عاشق گفته‌اند. صنوبر، از آن جهت که میوه‌اش قابل استفاده نیست، در شمار درختان غیرمثمر است، و این بی‌بروباری را حاکی از تهیدستی و نشان آزادگی صنوبر دانسته‌اند.

در ادب فارسی، صنوبر درختی بوده از جنس *Abies* متعلق به تیره کاجیان و از گروه بزرگ سوزنی‌برگان یا مخروطیان که در زبان عربی همان صنوبر نامیده می‌شود. به‌رغم آنکه در بسیاری منابع کاج و صنوبر را مترادف یا نزدیک به هم می‌دانند، باید گفت صنوبر از جنس و گونه‌های متفاوت با کاج است. در بیشتر موارد واژه صنوبری در اشاره به «شکل میوه صنوبر» بوده که مخروطی شکل و شبیه قلب است. با آنکه مخروطیان (*Conifers*) را به لحاظ شکل عمومی میوه‌شان چنین نام نهاده‌اند (مخروط = *Cone*)، با این حال میوه صنوبر کاملاً مخروطی نیست بلکه به شکل استوانه، کمی شکم‌دار، و شبیه مشت بسته است، با بیٹی از صائب:

به گلشنی که نهال تو جلوه‌گر گردد / به سینه مشت شود بار دل صنوبر را

شعر قدیم فارسی سرشار از تشبیه دل به میوه صنوبر است. در اشعار بسیار، یا قلب و دل صنوبر در اشاره به میوه آن لرزان است و یا درخت صنوبر به زیر بار دل می‌لرزد، با بیٹی از قطران تبریزی:

دلش گشته از رفتن سخت لرزان / چو از باد صرصر درخت صنوبر

صُرصر = باد سخت.

دقیقی در دو بیت زیر و سلمان ساوجی و هلالی جغتایی در دو بیت بعد قامت معشوق را به صنوبر تشبیه کرده‌اند و دل را در سینه چون میوه نشسته بر شاخ صنوبر دانسته‌اند:

فروبارید ابر از دیدگانم / بر آن خورشید کش بالا صنوبر

کش = که آن را.

صنوبر دیدم و هرگز ندیدم / درخت نسیم کش بر سر صنوبر

شکل صنوبری که دلش نام کرده‌اند / سلمان به یاد قد تو دربر گرفته است

صنوبرا تو چه دل بسته‌ای به هر شاخی / چو سرو باش که از بار دل شوی آزاد

فلس‌های میوه به‌اصطلاح مخروطی صنوبر پس از رسیدن از هم باز می‌شوند و میوه به صورت کفیده و شکافته درمی‌آید. دل‌های شکسته و صدپاره صنوبر مضمونی از همین تشبیه است، با دو بیت از صائب:

با یک دل این فغان که من زار می‌کنم / با صد دل شکسته صنوبر نمی‌کند

در بیت بالا، دل به میوه قلبی شکل صنوبر تشبیه شده است.

بر چمن پیرا ز آزادی نمی‌گردیم بار / از دل صدپاره باشد چون صنوبر رزق ما

چمن پیرا = پیراینده چمن. بار = سر بار. [از آزادگی و مناعت، سر بار باغبان چمن نمی‌شویم زیرا مانند صنوبر نصیب و قسمت ما همان دل شکسته و صدپاره است.]

پس از چندی، فلس‌ها از میوه جدا می‌شود و می‌ریزد، ولی بدنه میوه برجای می‌ماند و نمی‌افتد، با بیٹی از صائب:

مشکل است از مردم آزاده دل برداشتن / از صنوبر کی به افشاندن فند دل بر زمین؟

و همین میوه فلس‌دار به تن سوراخ سوراخ تشبیه شده است، با بیٹی از جامی:

ز رشک قندت ای سرو سمندر / به صدپاره دلی دارد صنوبر

صنوبر را از آن جهت که میوه‌اش قابل استفاده نیست، همچون سرو و بید و چنار، در شمار درختان غیرمثمر یا بی‌ثمر می‌دانند، با بیٹی از سیف فرغانی در اشاره به بی‌بروباری صنوبر:

گر از قامت بر نخوردیم شاید / نیاید ز سرو و صنوبر شکوفه

بر = میوه. شاید = شایسته و بجاست.

بی‌بروباری صنوبر را نشان تهیدستی و صفت آزادگی آن دانسته‌اند. در سه بیت زیر از

بیماری آرتروز و تاثیر یوگا بر این بیماری

مریم سالاری-مربی یوگا

همانطور که واقف هستید برای روشن شدن چگونگی کمک گرفتن از یوگا در هر بیماری، در هر ماه ابتدا به تعریف بسیار اجمالی از خود بیماری و دردهای ناشی از بروز آن پرداخته می شود. در این ماه ابتدا به تعریف بیماری آرتروز و مشکلات ایجاد شده در اثر مبتلا شدن به این بیماری و در ادامه به چگونگی تاثیر یوگا بر آن می پردازم.

آرتروز (Arthritis)

امروزه بیماری آرتروز یکی از شایع ترین بیماری هاست که بسیاری از مردم دنیا از دردهای ناشی از آن رنج می برند. آرتروز یا التهاب مفاصل به عنوان یک بیماری مفصلی شناخته شده است. بیش از صد نوع انواع مختلف آرتروز وجود دارد. استئوآرتروز - Osteoarthritis OA و آرتروز روماتوئید - Rheumatoid Arteritis-RA شایع ترین انواع آرتروز هستند. بیماری آرتروز تاثیر مستقیم بر استخوان ها - مفاصل - غضروف ها - مایع سینوویال، کپسول غشاء و رباط ها داشته و سبب دردهای مزمن در ناحیه های آسیب دیده می باشد. برای روشن شدن مطلب قبل از پرداختن به انواع بیماری آرتروز، توجه شما را به خلاصه ای

است که توسط غشاء سینوویوم در اطراف مفاصل ترشح می شود. وظیفه مایع سینوویوم حفاظت و در اصل روغن کاری مفاصل می باشد. نقش مهم دیگر مایع سینوویال تغذیه و رساندن اکسیژن مورد نیاز غضروف ها می باشد. همچنین غشاء سینوویوم توسط کپسولی (Capsule) احاطه شده که باعث نگهداری مفاصل می شود.

رباط (Ligament)

رباط ها نوارهایی که حالت کششی و ارتجاعی داشته و باعث اتصال دو مفصل به یکدیگر می شود.

استئوآرتروز

Osteoarthritis - (OA)

همانطور که در بالا اشاره شد، استئوآرتروز یکی از شایع ترین نوع آرتروز می باشد. در این بیماری سطح غضروف ها که در انتهای استخوان ها قرار دارند و باعث جلوگیری از تماس دو استخوان بر یکدیگر شده، نازک و پوسته پوسته می شوند. این پوسته ها وارد مایع سینوویال شده و سبب تحریک و التهاب در غشاء سینوویوم می شود. همچنین تخریب غضروف ها باعث شده سطح دو استخوان بر یکدیگر تماس پیدا کرده و باعث دردهای مزمن خواهد شد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

۲- مفاصل نیمه متحرک (مفاصل بین

مهره ها)

۳- مفاصل متحرک (مفاصل زانو، آرنج، مچ دست و پا)

تاندون (Tendon)

ماهیچه های اطراف مفاصل توسط طناب فیبری به نام تاندون به استخوان ها متصل شده اند و با منقبض و منبسط شدن باعث حرکت استخوان ها و در اصل حرکت بدن می شوند.

غضروف (Cartilage)

غضروف ها به عنوان یک بافت همبند در انتهای بسیاری از استخوان های بدن از جمله بین مچ دست و پا، زانوها، آرنج، شانه ها، انتهای دنده ها، گوش و بینی و بین مهره های ستون فقرات یافت می شوند. غضروف ها که دارای بافت ارتجاعی و محکمی هستند، همچون کوسن در انتهای استخوان ها و مهره ها قرار گرفته اند. همچنان آنها مانند یک فنر عمل کرده و فشار وارد آمده بر استخوان ها را خنثی میکنند و مانع اصطکاک و فشار دو استخوان بر یکدیگر می شوند.

سینوویال (Synovial Fluid)

و غشاء سینوویوم

(Synovial Membrane)

مایع سینوویال، ماده زرد رنگ غلیظی

از تعریف استخوان ها، مفاصل، غضروف ها، مایع و غشاء سینوویال، تاندون و رباط و وظیفه هر یک جلب می کنم.

استخوان (Bone)

استخوان ها ساختار بدن را فراهم می کنند. بدون وجود استخوان ها شکل ظاهری یک انسان میسر نمی باشد. بدن یک انسان بالغ از ۲۰۶ استخوان تشکیل شده است که شامل استخوان جمجمه، شانه ها، دست و پاها، دنده ها و ستون فقرات (مهروه ها) می باشد.

مفاصل (Joints)

مفاصل محل اتصال دو استخوان هستند و بدون مفصل انسان قادر به حرکت نمی باشد. به طور کلی مفاصل از نظر حرکتی به سه دسته تقسیم می شوند.

۱- مفاصل غیر متحرک (جمجمه)



مریم سالاری

مربی یوگا

کلاس های رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.

با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

Date: Every Saturday

Time: 12pm - 1:15pm

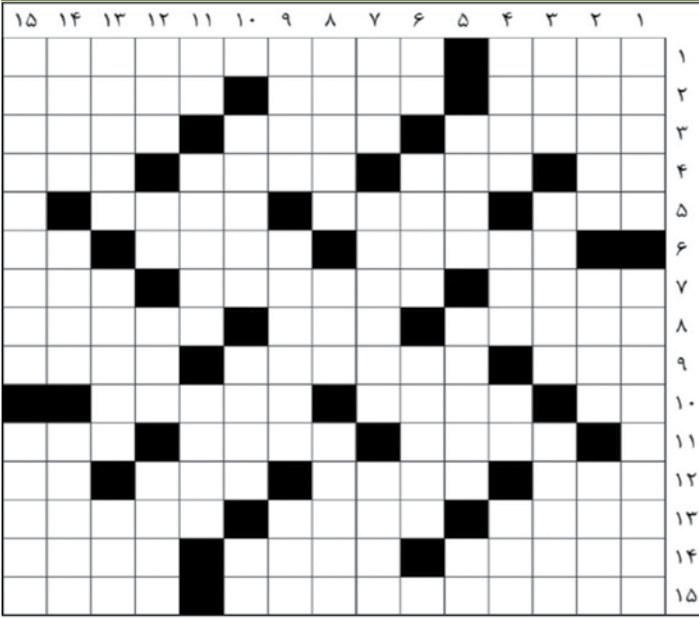
- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ Free Parking & Elevator on site
- ♦ For questions & information please call Maryam

(408) 802-8882

Pars Equality Center
1635 The Alameda, San Jose, CA 95126

حل جدول در صفحه ۴۲

سرگرمی



- | عمودی | افقی |
|---|---|
| ۱- پایتخت تبت- از شاهزادگان قاجار، فرزند فتحعلی شاه | ۱- با بیش از ۹.۵ میلیون بازدیدکننده در سال، پربازدیدترین موزه جهان است- آخرین پادشاه سلسله اشکانی |
| ۲- مقابل خروجی- گروهی از مردم- مردمک چشم | ۲- از جاده های معروف شمال ایران- پدر و پسر نویسنده- برتری ها |
| ۳- پسوند شباهت- عصر و روزگار- درشت هیکل و بدقواره | ۳- رشته کوه آسیایی- باقی گذاشتن- بسیار مهربان |
| ۴- نام پسر اسفندیار پسر گشتاسپ- علامت کارخانه- بازی نفسگیر!- پدر بزرگ | ۴- بستن و مسدود کردن- محل تغذیه جنین- دوستان- از بند رسته |
| ۵- جسد و مردار- پوشیده نگه داشتن- نمک هندی | ۵- رد یا- سم و زهر- آبادی بزرگ که از چند ده تشکیل شده باشد |
| ۶- نام ترکی- نیمتنه نظامی- از وعده های غذایی | ۶- ماه شب اول- جدا شدن زن و شوهر- گفتگوی اینترنتی |
| ۷- شایسته و جایز- سوغات- زرسنج | ۷- صدمتر مربع- نام دیگر هلیکوپتر- غزال |
| ۸- قسمتی از گل- حیوان عسل دوست- نام دختر کورشکبیر | ۸- ملیح- دوشیزه- ایالتی در آمریکا |
| ۹- دانه و آگاه- رمانی از علی اصغر شیرزادی- سنگ انداختن | ۹- کبوتر- تنبل- کرم حشره |
| ۱۰- شهری در گلستان- امپراطور دیوانه روم باستان- هزار کیلوگرم | ۱۰- واحد بازی تیس- وقت و هنگام- شک و دودلی |
| ۱۱- در مثل خسیس پس نمیدهد!- پاک نژادی- از سکه های هخامنشی | ۱۱- شاهد- از تمدنهای تاریخی- از اعداد مقدس |
| ۱۲- واحد پول مکزیک- پشه- نوعی ماهی- رسم کننده | ۱۲- شهری در آلمان- شهری در فرانسه- بسیار درخشان- ضمیر سوم شخص مفرد |
| ۱۳- کمیاب- وارسته- جانب | ۱۳- چرک آلود- شهری در استانکرمان- نویسنده اثر معروف «مسخ» |
| ۱۴- فلز مایع- جذر عدد ۱۶- خالق اثر خشم و هیاهو | ۱۴- سبزی که از الیاف گیاهی بافند- بهره و نصیب- از آثار عبدالحسین زرین کوب |
| ۱۵- موزه دیدنی شهر لندن- خالق شاهزاده و گدا | ۱۵- برجسته ترین یادگار شاهنشاهی ساسانی، در تیسفون- رودی در فرانسه |

تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

Pezhvak of Persia

پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

با درج آگهی در نشریه پژواک کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و چهارمین جمعه هر ماه

www.ferdosi.org

۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰

ورود برای عموم آزاد است

جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه های هر ماه میلادی در شهر فریمانت. مکان:

Fremont, Main Library

۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰

۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰

ورود برای عموم آزاد است

شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در رستوران فیمس کباب.

تلفن اطلاعات:

۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰

**1290 Fulton Ave., #3
Sacramento, CA**

سخنرانی مهندس بازرگان

شنبه ۱۰ آگوست ساعت ۶ عصر

سخنران مهندس بازرگان در مرکز اسلامی و فرهنگی

شمال کالیفرنیا

(۵۱۰)۸۳۲-۷۶۰۰

برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن

شنبه ها ساعت ۸:۳۰ شب

از کانال ۱۵ سن حوزه

یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر

از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو

گروه همایش دوستان

چهارشنبه هر هفته از ساعت ۷ الی ۹ عصر

(۴۰۸) ۸۵۷-۲۶۲۷

مکان: Scientology Building در شهر مانتن ویو

**1080 Linda Vista Ave.
Mountain View, CA**

آموزش شعر و ادب با نصرت الله نوح

در کلاس تدریس حافظ و حافظ خوانی، غزلیات حافظ از نقطه نظر اسطوره شناسی، تاریخی، آیات و احادیث مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد. این جلسات هر هفته در روزهای سه شنبه از ساعت ۷ تا ۹ عصر برگزار می شود.

(۶۵۰)۵۶۵-۹۶۸۵

استخدام

رستوران یاس واقع در شهر سن حوزه به تعدادی «سرور» با تجربه و با سابقه کار نیاز دارد. ۴۸۴۱-۷۱۲ (۴۰۸)

تدریس خصوصی

شیمی و زیست شناسی توسط دانشجوی دکتری در ناحیه سانتا کلارا کانتی ۹۹۵۴-۴۱۴ (۳۰۵)

استخدام

نیازمند به یک خانم و یا آقا برای کار Marketing در بی اریا بطور تمام و یا نیمه وقت. ۸۶۲۴-۲۲۱ (۴۰۸)

استخدام

به یک بانوی ایرانی برای مصاحبت با یک آقای سالمند در Rehab بطور نیمه وقت در شهر Redwood City نیازمند هستیم ۸۱۲۴-۵۷۱ (۶۵۰)

مشارکت

جهت مشارکت سهمی از زمینی به مساحت حدود ۱۰۰۰ متر مربع در شمال تهران به فروش می رسد. ۷۵۹۳-۸۸۸ (۸۳۱)

استخدام

به یک خانم ایرانی، مهربان و صبور، بطور شبانه روزی، با داشتن گواهینامه مجاز در ایالت کالیفرنیا جهت نگهداری از یک زوج سالمند و بازنشسته نیاز است. ۲۳۲۶-۳۰۳ (۶۵۰)

فال ستارگان

دعا

از جهات مختلف این ماه، ماه شادی بخشی است و از آنجایی که هر از گاهی بدخلق و بی حوصله هستید اکنون زمان خوبی است برای داشتن روحیه بهتر. شاید نگران باشید که به روابط احساسی با همسران علاقه ای ندارید. اگر این طور است دلیلش را پیدا کنید. شاید فکرتان جای دیگری است و این می تواند دلیلی بر آن باشد. مسافرت کوتاهی در پیش دارید. بیشتر به فکر سلامتی خود باشید.

مهتر

بهتر است از رفتار خوب تان استفاده کنید تا از شرایط بد خلاص شوید. در مواردی سعی کنید دیگران را مجبور کنید طرف خنده دار مسائل را ببینند. در حال حاضر خنده تنها چیزی است که مشکلات را حل می کند. به نظر می رسد که آینده مسیرهای مختلفی را پیش پای شما قرار داده است. اگر در مسیر حرکت با مانع برخورد کردید یا شکست خوردید، نا امید نشوید.

تیر

یک نفر قصد دارد به شما بی اعتنائی کند. این شخص ممکن است انتقادگر باشد و یا بخواهد شما را طرد کند و گرچه این کار او خصوصیات بد این شخص را نشان می دهد و نه شما را ولی می تواند مضراتی برای شما داشته باشد. خوشبختانه خیلی ها در زندگی شما هستند که به شما اعتقاد دارند پس شما اجازه ندهید فقط نظر یک نفر احساس منفی از خودتان را به شما بدهد. به مهمانی بزرگی دعوت می شوید و بسیار خوش خواهد گذشت.

شروعین

شما ممکن است فراموش کرده باشید اما همیشه کسی هست که شما می توانید به کمک او تکیه کنید. اما خوش قلبی آنها را مسلم فرض نکنید. سعی کنید به راحتی از کوره در نروید. آرامش خود را حفظ کنید و توجه بیشتری به اطرافیان بخصوص افراد خانواده داشته باشید. سعی کنید هر ماهه پولی کنار گذاشته و پس انداز کنید. روزی ممکن است این پول به دردتان بخورد.

بهمین

بیشتر از همیشه دوست دارید اعتبارتان را بالا کنید ببرید. بنابراین خیلی تلاش می کنید تا برای اطرافیان مفید و مسمر ثمر باشید. اگر به کسی خوبی می کنید اول شخص را بشناسید بعد این کار را انجام دهید. این ماه بهترین زمان برای ماجراجویی است و هر چه قدر بیشتر تفریح کنید بیشتر به شما خوش می گذرد. از شایعه پراکنی دوری کنید.

آبان

سختاوت، جزئی از نام شماسست و از خریدن هدایایی کوچک برای افراد زندگی تان لذت خواهید برد! کسی نمی تواند شما را با جواب های ساده دست به سر کند. حاضرید هر کاری بکنید تا در نهایت به عمق ماجرا پی ببرید. اما یادتان باشد که این کار شما می تواند راحتی تان را سلب کند. شاید اگر حقیقت را بفهمید ناراحت شوید، اما به هر حال بهتر از این است که دروغ بشنوید.

مرداد

شما غرق در دنیای خودتان هستید، بنابراین اگر می خواهید تغییری در خودتان ایجاد کنید اکنون زمان خوبی برای این کار است. اگر احساس خستگی می کنید سعی کنید بیرون بروید و کاری انرژی زا انجام دهید. به جای این که دیگران را تشویق کنید تا شما را در مسیر دستیابی به اهدافتان همراهی کنند، باید اول از همه اهداف تان را مشخص کنید و با خود صادق باشید.

اردیبهشت

کاملاً درگیر نگرانی های خود هستید به طوری که از محیط اطراف بی خبر می مانید. مانعی ندارد اگر زمانی را برای صحبت کردن درباره مشکلات شخصی خود اختصاص دهید. تنها مشکل این است که اگر از احساسات بی خبر باشید دیگران را ناراحت می کنید چون هیچ گونه علاقه ای به آنها نشان نمی دهید. همچنین در نظر داشته باشید که این ماه تحت تاثیر افکار و عقاید درونی خود هستید. بنابراین ماه مناسبی برای تصمیم گیری های منطقی نیست.

اسفند

اگرچه این روزها برای بسیاری تعطیلات تابستانی است، اما از شما انتظار می رود که سر کارتتان حاضر باشید و به تعهدات تان برسید. مشورت های سازنده دیگران دقیقاً همان چیزی است که به آن نیاز دارید. به شما توصیه می شود که به دیگران فرصت دهید کنند تا کمک تان کنند. بعد از مدت ها یکی از دوستان قدیمی را می بینید و ساعت های خوبی را می گذرانید.

آذر

مسئولیت بیشتری را پذیرفته اید و جالب تر این که از آن لذت می برید. اما اگر شروع کنید به دستور دادن به دیگران نتایج بدی متوجه شما خواهد شد. برای خودتان متأسف نباشید، حتی اگر در ماجراهای عشقی تان شکست خورده اید. باید بدانید که خوشبختی و شادی در زندگی فقط با عشق و عاشقی به دست نمی آید. می توانید بیان عشق تان احساس خوشبختی کنید.

شهریور

کار سخت جزئی از برنامه شماست و شما آماده اید که هر کاری که سر راه تان قرار می گیرد را انجام دهید. شما به این که موثر و برنامه ریز هستید افتخار می کنید. و در انجام کارها سعی می کنید نهایت توان خود را به کار گیرید. در حال حاضر بسیار تاثیرگذار شده اید و شخصی که دارای مقامی است بزودی متوجه شما خواهد شد. این خبری عالیست خصوصاً اگر در این زمان منتظر رفتن مقام و یا حقوق خود بوده اید.

خرداد

همه برنامه هایی که در سر دارید اجرا می شود و دیگران ایده هایتان را جدی می گیرند. اشکالی ندارد اگر همه چیز سر وقت تمام نشود. قرار نیست که همه معماهای زندگی را حل کنید. افکار شما متوجه مطالب متفاوت است و سخت است که بخواهید مدت زمان طولانی روی یک مطلب تمرکز کنید. از جر و بحث کردن دوری کنید. به جز ضرر به اعصاب هیچ منفعت دیگری برایتان ندارد.

رستوران کاسپین

در قلب شهر مانتن ویو

در محیطی گرم و خانوادگی آماده پذیرایی از میهمانان شما



ناهار و شام با انواع غذاهای متنوع در رستوران کاسپین

سلطانی - جوجه - کوبیده - خورشت قیمه - خورشت قرمه سبزی...

Caspian Catering

Let us prepare our delicious food at your location so you can focus on your guests!

(650)967-7752

Delivery by doordash & Uber

1910 El Camino Real, Suite D, Mountain View

عشق، هوس، نفرت

بخش بیست و نهم

عباس پناهی



تجاری روبروی دکه در سمت دیگر خیابان، مرد موقر و شیک پوشی به سمتش آمد و پس از خوش و بشی گرم، پرویز به روال همیشگی برایش یک آب طالبی خنک تهیه کرد و بدستش داد و در ضمن گفت: «آقای مهندس، آیا شما در دفتر کارتان به یک مهندس جوان خوب و خوش خلق تحصیل کرده رشته معماری از ایتالیا نیازی ندارید؟» جمله طولانی بود و مهندس با چهره ای شوخ و خنده دار گفت: «پرویز خان، این که به این بزرگی گفتمی ما در دفتر کوچکمان چطور جا بدهیم؟» و با هم خندیدند. مهندس پرسید: «حالا این مهندس جوان خوب و خوش خلق تحصیل کرده رشته معماری از ایتالیا کی هست و کجاست؟» پرویز گفت: «از دوستان من است. تازه از ایتالیا برگشته و چون دلش نمی خواهد بیکار بماند، در ضمنی که هر روز تلاشش را برای پیدا کردن کار می کند، از کله صبح هم به من و برادرم کمک می کند و میوه ها را از میدان می خرد و اینجا میاورد و چند ساعت هم به ما کمک می کند و آب میوه به مشتری می دهد و تا ساعت چهار پنج بعد از ظهر هم بدنال کارهایش می رود.» این توصیفی که پرویز از فریدون کرد، برای مهندس آنچنان

خوش آیند بود که گفت: «من همیشه چنین جوان هایی را ستایش کرده ام. این شخص بهترین مهندس خواهد شد زیرا که از کار کردن عار ندارد و معلومست که هیچ کارگر و مهندس و نقشه کش و معماری نمی تواند از زیر دستش بدون انجام کار صحیح عبور کند. حتما پا پهای همه عوامل کارگاه از بامداد لباس کار به تن کرده و کار می کند. همین الان بهش خبر بده که از هم اکنون استخدامم. بگو مدارکش رو بپاره من ببینم و بعد بر سر حقوقش با هم چانه بزنیم.» پرویز از خوشحالی پر درآورده بود. گفت: «آقای مهندس من اینجا تلفن ندارم که به خانه مان زنگ بزنم. در واقع ما هم تلفن نداریم اما یکی از همسایه های ما تلفن دارد و ما برای تلفن، همیشه به آنها زحمت می دهیم.» مهندس پرسید: «مگر در خانه شما زندگی میکنند؟» پرویز گفت: «بله چون داستان مفصلی دارد که من نمیدانم اجازه دارم که برای شما تعریف کنم یا نه. اما وقتی خودتان دیدیدش، لابد برای شما همه چیز را خواهد گفت.» مهندس گفت: «مانعی ندارد، تو شماره تلفن همسایه را به من بده. من وقتی به خانه رسیدم، تلفن میکنم که فردا صبح مدارکش را با خود بیاورد.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

فریدون شب را در کنار پرویز در دکه ماند و به او کمک کرد و بامداد وقتی بهروز برادر پرویز، با وانت بارش که پر از میوه بود از میدان تره بار آمد و کار دکه را تحویل گرفت، فریدون و پرویز با وانت و بقیه میوه ها به سمت خانه او روانه شدند.

وجیهه خانم مادر پرویز زنی بود ریز اندام با لهجه آذری و با رویی به شیرینی عسل و به گشاده گی بزرگترین دروازه های عالم. جلو آمد و اولین کلمه ای را که برای خوش آمد فریدون گفت این بود: «خوش گلدین منیم عزیز اوغلووم فریدون (فریدون ای پسر عزیز من، خوش آمدی.)» لازم نبود که برای فریدون چیزی ترجمه شود چه که (همدلی از همزبانی خوشتر است). پرویز به مادر گفت: «مادر جان، فریدون زبان ما را بلد نیست.» فریدون بی معطلی گفت: «آنچه را که مادرت گفت، کلام دلش از سد نفر مترجم، گویاتر بود.» مادر پرویز گفت: «بله آقا فریدون. پرویز برای من از تو تعریف کرده و من دیشب چه زیاد گوصه خوردم. به پرویز جان گفتم بگو بیاد اینجا من روی تخم چشمم نگهش میدارم تا وقتی حالش خوب بشه و بتونه فکرش رو جمع کنه و راه خوب رو انتخاب کنه. از الان تا هروقت که خواستی همینجا پیش ما بمون و من رو هم مثل مادر خودت بدون و از من و بچه ها غریبه نباش.»

وجیهه خانم به رسم همیشگی دو صبحانه آماده می کرد. یکی در نیمه شب برای بهروز که باید به میدان تره بار می رفت و یکی برای پرویز که در ساعات اولیه بامداد از راه می رسید و می بایستی چیزی بخورد و بخوابد. این بار صبحانه را برای دو نفر مرتب کرد و مشغول خوراک رسانی به پسر و مهمان نو رسیده شد. پس از صرف صبحانه چون هردو بی خواب بودند، براحته به خواب رفتند و حدود سه بعد از ظهر بیدار شدند که بوی ناهار آماده همه اطاق را پر کرده بود. فریدون در ساک را باز کرد و وسایل نظافت را برداشت و برای شستشو به حمام خانه رفت. مادر و فرزند با هم مشغول گفتگو شدند. وجیهه خانم به پرویز گفت: «واقعا که بچه با

چند روز نخست را فریدون در کنار بهروز هرروز بامداد به میدان می رفت تا هم چم و خم میدان را بشناسد و هم کارگران میدان او را به چهره و نام بشناسند تا وقتی که به تنهایی به میدان میاید، در کارش مشکلی پیدا نشود. پس از چند روزی که به این منوال گذشت، فریدون خود یک پا بچه میدان تره بار شد و انگار نه انگار که او مهندس آرشیوتکت است و آنهمه درس خوانده و تلاش کرده تا به کارهای مهم دست بزند. هیچ گله ای هم نداشت و شاد بود از اینکه اینک خود از درآمد کار خودش ارتزاق می کند، هرچند ناچیز. فریدون از چند روز بعد صبح ها از ساعت سه بیدار می شد و همه چیز را آماده می کرد و به میدان می رفت و میوه های ضروری را بار میزد و به دکه می برد و پس از تخلیه مقداری از میوه ها، وانت را با بار اضافه اش به پرویز می داد و تا ساعت ده بامداد در دکه می ایستاد و وقتی بهروز برادر پرویز می رسید، جایش را با او تعویض می کرد.

پرویز مرد جوان خوش اخلاق و زود جوشی بود و به همین سبب همه مشتری هایش به نحوی با او دوست بودند و تقریبا شغل همه مشتری ها را می دانست. یكروز غروب وقتی کارها تعطیل می شدند، از ساختمان بزرگ



زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت
علاقتمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

♦ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)

♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)

جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه

♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور
در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408)829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

حکایت

مردی سگی داشت که در حال مردن بود. او در میان راه نشسته بود و برای سگ خود گریه می کرد. گدایی از آنجا می گذشت، از مرد پرسید: «چرا گریه می کنی؟» مرد گفت: «این سگ وفادار من، پیش چشم جان می دهد. این سگ روزها برایم شکار می کرد و شبها نگهبان من بود و دزدان را فراری می داد.» گدا پرسید: «بیماری سگ چیست؟» مرد گفت: «نه، از گرسنگی می میرد.» گدا گفت: «صبر کن، خداوند به صابران پاداش می دهد.»

گدا یک کیسه پر در دست مرد دید. پرسید: «در این کیسه چه داری؟» مرد گفت: «نان و غذا برای خوردن.» گدا گفت: «چرا به سگ نمی دهی تا از مرگ نجات پیدا کند؟» مرد گفت: «نانها را از سگم بیشتر دوست دارم. برای نان و غذا باید پول بدهم، ولی اشک مفت و مجانی است. برای سگم هر چه بخواهد گریه می کنم.» گدا گفت: ای مرد ابله! اشک خون دل است و به قیمت غم به آب زلال تبدیل شده، ارزش اشک از نان بیشتر است. نان از خاک است ولی اشک از خون دل.»

بر چهره من، سیلی اسلام مهاجم
از حق و حقوق بشری سهم نبردم
ریشی است که پوشانده صفای کراواتم
هرچند خودم مبتکر این کلماتم

ایرانیم و اهل دل و کاشف الکل
من شاعر ابیات میان قطراتم
آماده نباشم به دموکراسی کامل
یکذره دمو هستم و یکخرده کراتم

ایرانیم و عاشق زیبایی انسان
دلداده مرد و زن شیرین حرکاتم
باری مگر آینده بسازم ز گذشته
اکنون که شده تجزیه تحلیل صفاتم

تاریخ نوشته است که من دشمن خویشم
تقصیر خودم بوده تمام تلفاتم
ایرانیم و وارث شیرینی طنزم
قندم، عسلم، نیشکرم، توت هراتم

خواهند اگر حکم قتالم بنویسند
من خود قلم و خود ورق و نیز دواتم
هادی! همه شب فکر وطن بودم و افسوس
وقت سحر از غصه ندادند نجاتم!



با هادی خرسندی

www.asgharagha.com
hadikhorsandi@aol.com

ایرانیم و...

ایرانیم و مظهر تفریطم و افراط
گه قطره چکانم به مثل، گاه قناتم

بخشم به طرف گاه سمرقند و بخارا
گه فکر پس انداز نخ لای نباتم

استاد فنونم همه، جز فن تعادل
کشتی بلدم، بی خبر از آکروباتم

کارم ز تعارف بکشد سوی تملق
پیدا نبود سر ضمیر از وجناتم

هم صاحب سهم گوگل و سیسکو و ای بی
هم یار فلسطین ز زمان عرفاتم

گه سوی فضا میروم و شیرزنم من
گه زائر شامات و گدای عباتم

گه از دل آتش گذرم همچو سیاوش
گه فکر گذشتن ز بل نحس صراطم

بینایم و ناظر به عبودیت کورم
آقایم و مقهور اقلیت لاتم

بیدارم و در فکر گروه هپروتم
هشیارم و دلواپس جمع هپراتم

هر بار بی حادثه ای سوخت فیوزم
زیرا که بهم ریخته بود آمپر و واتم

من وارث وارونه دارائی خویشم
نفت است که انداخته در این ظلماتم

از خاک وطن لاله دمیده ست فراوان
کی گندم کافی دمد از خاک فلاتم؟

ایرانیم و شاه و خمینی ثمراتم
من عامل تکثیر ژن این حضراتم

انگار که آن شب که سرشتند گل را
مانده می آنها ته پیمانہ ذاتم

من مدعی عالم ام و خالق آدم!
راضی، متشکر ز خود از جمله جهاتم

من مبدأ تاریخم و توضیح مسائل
من مایه پیدایش فرهنگ لغاتم!

با هوشترین ملت منظومه شمسی
من هستم و انگشت نما بین کراتم

گه مرده مردادم و گه زاده خرداد
مبنای شب و روز بود مرگ و حیاتم

گه دایره-دنبک زن ایام سرورم
گه گریه کن تعزیه شام وفاتم

گه فاتح و پیروز و پر و فول و برنده
گاهی کت و سگمارسم و بازنده و ماتم

گه سنتی ام، شیره سوهان قم ام، من
گه شبیک و مدرنم، شکلاتم، شکلاتم

گه تا به فلک فاصله دارم ز خرافات
گاهی ببرد جت به هوا با صلواتم

گه کافر بی دینم و لائیک و سکولار
گه غسل کنان معتقد خمس و زکاتم

برای فروش

یک رستوران موفق ایرانی با ۱۵ سال سابقه و با
درآمد مکفی در شهر سن حوزہ، به علت بازنشستگی
به فروش می رسد. اجاره آن حدود ۲۰۰۰ دلار در
ماه و با مساحت ۸۸۰ اسکورفیت می باشد.

برای اطلاعات بیشتر با ما تماس بگیرید!

(۴۰۸) ۲۹۴۲-۴۲۵

افرنک ویدئو پروداکشن
Afrang Video Production
با سال ها تجربه
An Experienced Music Video Company
We provide the following services:
Music Videos
Promos
Weddings
Photography Service
Special events photography and videography
Ben Solati
(831) 707-3195
www.afrangproduction.com
afrangmusicproduction@gmail.com

نشده ایم به خاطر پول دست به کار غیر اخلاقی بزنیم.»
از خیریه حضرت زهرا به بیتا قول و وعده می دهند که ضمن رهن یک دستگاه آپارتمان، برای شما در همان خانه اجاره‌ای یک وسیله بسته بندی در خانه کار می گذاریم تا کار کنید و منبع درآمدی داشته باشید اما این وعده هم محقق نمی شود.

«این عالی بود. می توانستم خانه بمانم و از خواهرانم مراقبت کنم و در عین حال در خانه درآمدزایی داشته باشم. خانمی که با خیریه مراد داشت گفت ده میلیون به مسئول خیریه سپرده و بهتر است به آنجا مراجعه کنم. ما رفتیم آنجا. هرگز برخورد تحقیرآمیز آن آقا را فراموش نمی کنم. از موضع بالا و با داد و فریاد و توهین و تحقیر با ما برخورد کرد. راحت تر بگویم که ما را از ساختمان خیریه بیرون انداخت. هر بار باید توضیح بدهم که ما از یک خانواده آرام و محترم بودیم و قصدمان سو استفاده از دیگران نیست. ما چند دختر جوانیم که هیچ قوم و خویشی نداریم. چه کاری می توانیم بکنیم؟ کجا برویم؟ خواهرم هنوز به سن قانونی نرسیده. ما هیچکس را در این دنیای بزرگ نداریم. فقط یک سقف می خواهیم و یک زندگی ایمن.» **دیناله مطلب در صفحه ۵۵**

دادند و وعده دادند و هیچ نتیجه‌ای نداد. از فوت مادرم ده روز می گذشت که آقایی به نام شیشه‌گران آمد و گفت که می خواهد به ما کمک کند. گفتند که با کسانی که دستشان به جایی می رسد ارتباط داریم و دست و بالمان باز است. هر بار هم مقداری مواد غذایی می آوردند و مثلاً اندکی پول می دادند. قول دادند که مقداری پول به عنوان ودیعه کمک می کنیم تا جایی اجاره کنیم. ما هم با ذوق شروع کردیم به جستجو اما هر جا می رفتیم می گفتند به دختر مجرد خانه نمی دهیم. بعد از مدتها یک خانه شصت متری پیدا کردیم و توافق کردیم. اما این بار آن آقای خیر زیر قولش زد و گفت نمی توانم پردازم. بعد از آن به سفارش کسی به خیریه حضرت زهرا مراجعه کردم و خانمی از خیریه آمد و شرایطمان را دید. ما چندین بار در مورد زندگی مان توضیح دادیم، منتها جوری با ما رفتار می کردند که مثلاً اگر بخواهیم به شما کمک کنیم باید زیر نظر ما و تحت کنترل ما باشید. تصور می کردند همین که ما زنیم و جوانیم حتماً دست از پا خطا می کنیم در حالی که این طور نبود و همه کاسب های محل ما را می شناختند. با اینکه من خواهرانم در فقر مطلق زندگی می کنیم به هیچ وجه حاضر

زندگی دردناک سه خواهر تنها

ماهرخ غلامحسین پور



«به خاطر دو خواهر کوچکترم زنده ام، این تنها رسالت من است، نجات آنها از مرگی که هر شب دست در دست هم حسش می کنیم. سقفی که هر آن ممکن است فرو بریزد و اسم ما که فردای آن روز به عنوان سه دختر تنهایی که نه مادر داشتند و نه پدر، تیترو صفحات حوادث روزنامه ها بشود.»

«درخواست ما از ورثه این بود که به پاس سال ها زحمات پدرم، به اندازه اجاره یک سقف کوچک به ما ودیعه بدهند تا بتوانیم یک آپارتمان چهل متری اجاره کنیم. مادرم سعی می کرد با ادب و احترام جریان را به مصالحه برساند. یک روز مادرم رفت جلوی در خانه یکی از وراث که در را رویش باز نکردند. مادرم قسمشان می داد به خدا و پیغمبر، اما وکیل وراث گفت خدا و پیغمبر برای آن دنیاست این دنیا خدا و پیغمبر نمی شناسد. ما استشهاد محلی جمع کردیم، اما فایده‌ای نداشت و مادرم یک شب که خوابید دیگر بیدار نشد. دق کرد و ما را تنهای تنها گذاشت.» بیتا عکسها و فیلمهایی از آن خانه فرسوده برایم می فرستد. خانه ای با هزار متر مساحت و چهارصد متر زیر بنا. با قدمتی تقریباً هفتاد ساله و در آستانه فروپاشی، محل لانه گزینی حیوانات موذی و موش.

دختران تنها بعد از مرگ مادرشان به شدت احساس ناامنی می کنند: «این خانه امنیت ندارد. کلید طبقه دوم را همه کاسبها و کارگرهای محل دارند. آنجا شده انباری آنها. هر لحظه منتظریم یک غریبه در خانه مان را باز کند و وارد شود. همه چیز اینجا متروکه است. زمین حیاط نشست پیدا کرده و سقش شکم داده و تمام شب از دیوارها صدا می شنویم. زمستان که می آید آب باران از چهارطرفمان سرازیر می شود. ما در ناامنی کامل زندگی می کنیم. چندین بار شده که شبها زنگ در خانه مان را زدند و ما فهمیدیم که یک سری ناشناس یا خیابان خواب می خواهند به زور وارد خانه شوند. ما سه دختر در یک خانه متروکه و ناامن زندگی می کنیم.» اما بیتا به گلایه و سازگاری با زندگی بسنده نمی کند. او مصمم می شود از خواهرانش حمایت کند. پس شروع کرد به نامه نگاری و مراجعه به مراکز دولتی و خیریه‌ها.

«به خیریه‌های زیادی مراجعه کردم. شاید بتوانند به اندازه ودیعه یک آپارتمان نقلی کمک کنند. شرح این جستجو خودش یک کتاب است. نمی خواهم از تک تک کسانی بگویم که چه آدم‌هایی آمدند و ما را بازی

این برشی است از جملات تلخ «بیتا»، او و دو خواهر کوچکترش ساکن یک خانه فرسوده بسیار قدیمی حوالی میدان فردوسی تهرانند. خانه ای که متعلق به آنها نیست و پدرش قبل از مرگ زود هنگامش سرایدار آنجا بوده. مادر هم بعد از فوت پدرش، دوام نیاورد و راهی دیار باقی شد. حالا این سه دختر تنها به هر ارگان و مرجعی که اسمش را در ایران شنیده‌اند و به تمامی خیریه های تهران نامه نوشته و درخواست کمک کرده‌اند. نتیجه تا امروز این است که هیچکس به درخواست کمکشان پاسخی نداده. او نمی خواهد به خاطر خواهر کوچکترش نام خانوادگی اش منتشر شود. از تحقیر شدن آنها در محل تحصیل می ترسد.

بیتا دومین دختر از سه دختر یک خانواده کارگر است که مدرک دیپلم گرفت. اصلیت آنها به قوم ترکمن برمی گردد اما پدرش از سیزده سالگی به تهران مهاجرت کرد و از همان نوجوانی به درخواست مالک همین خانه به عنوان سرایدار ساکن آنجا شد. تمام این سال ها از آن خانه مراقبت کرد، ازدواج کرد، بچه دار شد و در نهایت فوت کرد. با او هم قدم می شویم و در زندگی اش قدم می زنیم: «از وقتی شش ساله بودم می شنیدم که پدرم امین مالک خانه است. او به امید سقفی که بالای سرمان بود هرگز به فکر خرید خانه یا پس انداز نیفتاد. بعدها پدرم مرد و چند سال بعد هم مالک ساختمان درگذشت. همان روزها بود که ورثه از ما شکایت کردند. اگر خانه را تحویل می دادیم باید گوشه خیابان می خوابیدیم. دادگاه رفتیم و مشاور گرفتیم، خیلی سختی کشیدیم. پدرم تازه درگذشته بود و ما هیچ پس اندازی نداشتیم، شوک مرگ پدری که هنوز جوان بود مادرم را درگیر بیماری فراموشی کرد. خواهر کوچکم یازده ساله و خواهر بعدی محصل بود به همین دلیل هم من سر کار رفتم و خواهر بزرگترم از مادرم نگهداری می کرد.» مادر بیتا تنها مدت کوتاهی بعد از مرگ پدرش زنده ماند و او هم سپیده دمی، دیگر از خواب برخواست.

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم (به زبانهای فارسی و انگلیسی)



لطفاً برای تعیین وقت در تماس با ما یا به صورت آنلاین با ما تماس بگیرید.

408-261-6405 818-616-3091

Pars Equality Center
1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

Pars Equality Center
4954 Van Noy Blvd, Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A DOJ Accredited Agency
511 (c)(3) Nonprofit Organization

کسب تابعیت (سببی زن شیب)

کارت اقامت دائم (کارت سبز)

درخواست مهاجرت خانوادگی

تأیید کارت سبز

مجوز اشتغال

معافیت از پرداخت هزینه

غزل

لاله خونین کفن از خاک سر آورده برون
 خاک مستوره قلب بشر آورده برون
 نیست این لاله تو خیز، که از سینه خاک
 پنجه جنگ جهانی جگر آورده برون
 رمزی از نقش قتالست که نقاش سپهر
 بر سر خامه ز دود و شرر آورده برون
 یاکه در صحنه گیتی ز نشان‌های حریق
 ذوق صنعت اثری مختصر آورده برون
 منکسف ماه و براو هاله خونبار محیط
 طرحی از فتنه دور قمر آورده برون
 دل ماتمزه مادر زاریست که مرگ
 از زمین همزه داغ پسر آورده برون
 شعله واقعه گوئیست که از روی تلال
 دست مخبر به نشان خبر آورده برون
 دست خونین زمین است که از بهر دعا
 صلح جویانه ز کوه و کمر آورده برون
 آتشین آه فرو مرده مدفون شده است
 که زمین از دل خود شعله‌ور آورده برون
 پاره‌های کفن و سوخته‌های جگرست
 کز پی عبرت اهل نظر آورده برون
 عشق مدفون شده و آرزوی خاک شده است
 کش زمین بیخنده در یکدیگر آورده برون
 پاره‌ها ز آهن سرخست که در خاور دور
 رفته در خاک و سر از باختر آورده برون
 بس که خون در شکم خاک فشرده است بهم
 لخت لختش ز مسامات سر آورده برون
 راست گوئی که زبان‌های وطن خواهانست
 که جغای فلک از پشت سر آورده برون
 یا ظفر نامچه لشکر سرخست که دهر
 بر سر نیزه به یاد ظفر آورده برون
 یا به تقلید شهیدان ره آزادی
 طوطی سبز قبا سرخ پر آورده برون
 یاکه بر لوح وطن خامه خونبار
 نقشی از خون دل رنجبر آورده برون
ملک الشعرای بهار

قسم به رنگ لبانت که رنگ خون منست
 رخ تو قبله که کودک درون منست
 منجمی که نگاهش به اختر من بود
 تعجیش همه از بخت واژگون منست
 چو دید عقرب زلفت نشسته بر قمرم
 اشاره کرد کنون موسم جنون منست
 گرم بشام دو زلف تو گم شوم غم نیست
 چرا که برق نگاه تو رهنمون منست
 اگر که حلقه الفت به گردنم بندی
 که آرزوی نخستین تا کنون منست
 به آشیان تن تو پناه خواهیم برد
 اگر چه ساحر چشمت پی فسون منست
 ز استان لبانت نیاز می طلبم
 گرم کند بدهد آنچه در شئون منست
محمد رضا پاک نژاد

غزل

تا خیال دلکشت گل ریخت در آغوش چشم
 صد بهارم نقش زد بر پرده گلپوش چشم
 مردم بیگانه را یارای دیدار تو نیست
 خفته ای چون روشنائی گرچه در آغوش چشم
 وقت آن آمد که ساغر پر کنیم از خون دل
 کز می لعلت تهی شد جام حسرت نوش چشم
 چشم و دل، نادیده، بر آن حسن پنهان عاشقند
 آفرین بر بینش دل، آفرین بر هوش چشم
 آتش رخساره روشن کن شبی، ای برق عشق
 تا چراغی بر کنیم در خانه خاموش چشم
 مژده دیدار می آرند یا پیغام دوست
 اشک شوق امشب چه می گوید نهران در گوش چشم
 می رسد هر صبح بانگ دلنوازت، ناز گوش
 می کشم هر شب شراب چشم مستت، نوش چشم
 در غبار راه او ای سایه بینا شو که من
 منت صد توتیا دارم از تو بر دوش چشم

هوشنگ ابتهاج

گر چه مستیم و خرابیم چو شب های دگر
 باز کن ساقی مجلس سر مینای دگر
 امشب می را که در آنیم غنیمت شمیریم
 شاید ای جان نرسیدیم به فردای دگر
 مست مستم مشکن قدر خود ای پنجه غم
 من به میخانه ام امشب تو برو جای دگر
 چه به میخانه چه محراب حرامم باشد
 گر به جز عشق توام هست تمنای دگر
 تا روم از پی یار دگری می باید
 جز دل من دلی و جز تو دلارای دگر

نشینده است گلی بوی تو ای غنچه ناز
 بوده ام ورنه بسی همدم گل های دگر
 تو سیه چشم چو آئی به تماشای چمن
 نگذاری به کسی چشم تماشای دگر
 باده پیش آر که رفتند از این مکتب راز
 اوستادان و فزودند معمای دگر
 این قفس را نبود روزنی ای مرغ پریش
 آرزو ساخته بستان طرب زای دگر

عماد خراسانی



گر خدا بودم

گر خدا بودم ملانک را شبی فریاد می کردم
 سکه خورشید را در کوره ظلمت رها سازند
 خادمان باغ دنیا را ز روی خشم می گفتم
 برگ زرد ماه را از شاخه شب ها جدا سازند
 نیمه شب در پرده های بارگاه کبریای خویش
 پنجه خشم خروشانم، جهان را زیر و رو می ریخت
 دست های خسته ام بعد از هزاران سال خاموشی
 کوه ها را در دهان باز دریاها فرو می ریخت

می گشودم بند از پای هزاران اختر تبار
 می فشاندم خون آتش در رگ خاموش جنگل ها
 می دریدم پرده های دود را تا در خروش باد
 دختر آتش بر قصد مست در آغوش جنگل ها

می دیدم در نی افسونی باد شبانگاهی
 تا ز بستر، رودها، چون مارهای تشنه، بر خیزند
 خسته از عمری به روی سینه مرطوب لغزیدن
 در دل مرداب تار آسمان شب فرو ریزند

بادها را نرم می گفتم که بر شط شب تبار
 زورق سرمست عطر سرخ گل ها را روان سازند
 گورها را می گشودم، تا هزاران روح سرگردان
 بار دیگر، در حصار جسم ها خود را نهران سازند

گر خدا بودم، ملانک را شبی فریاد می کردم
 آب کوثر را درون کوره دوزخ بجوشانند
 مشعل سوزنده در کف، گله پرهیزکاران را
 از چراگاه بهشت سبز تر دامن برون رانند

خسته از زهد خدایی، نیمه شب در بستر ابلیس
 در سراسیمه خطایی تازه می جستم پناهی را
 می گزیدم در بهای تاج زرین خداوندی
 لذت تاریک و درد آلود آغوش گناهی را

فروغ فرخزاد

ای اشک عاقبت تو به خون جگر مکش
 ای دیده انتظار از این بیشتر مکش
 خواهی ز دستبرد بمانی چو در آمان
 همچون متاع باغ ز دیوار سر مکش
 همچون نسیم سرزده در هر چمن مرو
 آتش بهره چه هست ز خشک و ز تر مکش
 خواران عشق را ز سر راه خود مران
 چون گردباد خار و خس ره ببر مکش
 گیسو مریز بر رخ و ابرو مکش به هم
 همچون غروب خیمه ی شب را بسر مکش
 افتاده ام به دام و ندارم ره گریز
 مرغ اسیر را تو دگر شاهپر مکش

مسعود سپند



می گذشت، پرسیدم: «کجا می توانم، گلی جار را پیدا کنم؟» مرد نگاهی به درون ماشین انداخت و با پوزخندی گفت: «چیزی گم کرده‌اید؟ حاشیه جاده را در دامنه کوه مقابل بگردید، او را می بینید.»

راننده به آرامی از کنار جاده می رفت که زنی بسیار لاغر اندام دیده شد. لباس محلی کهنه‌ای به تن داشت. موهای مجعد و وز کرده‌اش از زیر چارقدش چنان بیرون زده بود که از دور فکر می کردی روی سرش یک سید بزرگ گذاشته است. با دستان لاغر و گش یک کیسه پارچه‌ای روی پشتش انداخته بود و لنگان لنگان، راه می رفت. خانم گلچین با دیدن زن فریاد زد «خودش است» و از راننده خواهش کرد که ماشین را متوقف کند. هنوز ماشین کاملا نایستاده بود که پایین پرید و خودش را به چند قدمی گلی جار رساند. بقیه با تعجب پرسیدند: «چه شده است؟» خانم گلچین پشت سر گلی جار قدم برمی داشت و هر از چند ثانیه کلامی بین او و گلی جار رد و بدل می شد که برای ما قابل شنیدن نبود. با وصفی که از او شنیده بودم حدس می زدیم چه حرف‌هایی نثار خانم گلچین می کند.

به دامنه کوه که رسیدیم، گلی جار بی توجه به ما دور خودش می چرخید و غر می زد. چهره چروکیده‌اش او را پیرتر از آن چه بود، نشان می داد. خودم را به خانم گلچین رساندم. در گوشش به آهستگی گفتم: «چه شده است؟» به تلخی جواب داد: «بد جوری فحشم داد.» خانم گلچین با ترس و خیلی آرام بار دیگر به گلی جار نزدیک شد و تا خواست دهان باز کند چند فحش رکیک نثارش کرد. راننده که از ماشین پیاده شده بود و از فحش‌های گلی جار کمی عصبانی، به تندی و با صدای بلند گفت: «چرا فحش می دهی؟» گلی جار دستانش را به کمر زد و با صدای بلند و دو رگه غرید: «مردک عرق خور قمار باز به تو چه مربوط است؟» راننده بدون آن که چیزی بگوید، عقب عقب رفت و به ماشین اداره چسبید. خنده‌ام گرفته بود، می دانستم راننده در جوانی همان شخصیتی را داشته که گلی جار بیان کرده بود. دکتر افشاری قدمی به جلو گذاشت تا حرفی بزند که راننده با عصبانیت گفت: «دکتر ولش کن، دیوانه است.» گلی جار با لحنی مسخره فریاد زد: «دکتر، دکتر، می رود توی... خر سوزن می زند، بهش دکتر می گن.» دکتر هم مثل راننده رفت چسبید به ماشین اداره.

شیراز را هم تغییر ندادم. صبح شنبه آخرین نفری بودم که سوار ماشین اداره شدم. راننده پرسید: «مقصد کجاست؟» مکث کردم و گفتم: «به بیضا می رویم در ضمن یکی از دوستانم مایل است این هفته با ما باشد. اگر اشکالی ندارد، او را هم با خودمان ببریم.» اعضای گروه همه سکوت کردند. این را نشانه رضایت دانستم. فوراً آدرس منزل خانم گلچین را به راننده دادم. پس از معرفی اعضای گروه، خانم گلچین کنار من روی صندلی ماشین نشست و به طرف بیضا حرکت کردیم. در بین راه از هر دری سخن گفتیم به جز گلی جار. به بیضا رسیدیم، راننده توفقی کرد تا آدرس اداره دامپزشکی را بپرسد. با عجله گفتم: «اگر می شود، اول سری به جاری آباد بزنیم.» هیچکس نپرسید چرا.

به جاری آباد که رسیدیم، راننده پرسید: «به کدام دامداری باید برویم؟» به خانم گلچین نگاه انداختم. نمی دانستم موضوع را چه طور برای آنها توضیح بدهم. سرم را به طرف صندلی عقب برگرداندم و گفتم: «راستی می دانید در جاری آباد زنی زندگی می کند به نام گلی جار که عشایر از او حساب می برند و به او باج می دهند؟» احساس کردم، تیرم به هدف خورد. اعضای گروه را نسبت به موضوع کنجکاو کردم. همه مشتاق شدند بدانند گلی جار کیست و چرا عشایر از او حساب می برند! گفتم: «اهالی منطقه بر این باورند که او قدرت پیشگویی دارد.» تهیه کننده با کنجکاوای پرسید: «وقت داریم این زن را ملاقات کنیم؟» دکتر افشاری که آن روز با ما بود نگاهی به تهیه کننده انداخت و گفت: «من این چیزها را باور ندارم، وقت تلف کردن است.» می دانستم اگر با اعضای گروه به توافق نرسیم کار دشوار می شود. باید همه کوششم را می کردم. گزارشگر نگاهی به دکتر افشاری انداخت و ادامه داد: «من هم اعتقادی به این خرافات ندارم، ولی تنها مزیتش این است که مسخره بودن پیشگویی بیشتر برایمان روشن می شود.» احساس کردم به هدف نزدیک شده‌ام. نگاهی به ساعت انداختم. ساعت نه صبح بود. گفتم: «دکتر دوستی تا ساعت ده در اداره باید بماند، بنابراین ما یک ساعت وقت داریم، مایل هستیید سراغی از گلی جار بگیریم؟» چند لحظه‌ای همه سکوت کردند. سکوت را علامت رضا دانستم. از مردی که با دوچرخه از کنار ماشین



دکتر فریبا مکارمی

گلی جار... زن پیشگو

ضبط کن.» از او یک روز مهلت خواستم تا با اعضای گروه مشورتی داشته باشم. کمی شوکه شده بودم. دلم برایش سوخت و نمی توانستم ناامیدش کنم. با خودم فکر کردم شاید موافقت کردن با او کمی باعث تسکینش شود. از طرفی به اعضای گروه چه باید می گفتم؟ حتماً حسابی به من می خندیدند.

دل را به دریا زدم و به رئیس اداره دامپزشکی شهرستان بیضا، دکتر دوستی، اطلاع دادم که چند موضوع برای ضبط برنامه رادیویی شنبه آینده در نظر داشته باشد. خوشبختانه پیشنهادم را پذیرفت. درخواست کرد که به دلیل مشغله کاری، ضبط برنامه را از ساعت ده صبح شروع کنیم. به خانم گلچین تماس گرفتم و ساعت حرکت را به او اطلاع دادم و گفتم: «در راه رسیدن به بیضا هیچ حرفی در مورد گلی جار نزن.» بی نهایت خوشحال شد و ادامه داد: «راستی افرادی که گلی جار را ملاقات کرده‌اند از گستاخی او چیزهایی می گویند. با زن‌ها میانه خوبی ندارد و در ملاقات‌هایش به افراد فحش‌های بسیار رکیکی می دهد.» به شوخی گفتم: «فحاشی او را هم تحمل می کنم، اشکالی ندارد.» تصمیم گرفتم تا آخرین لحظه جریان را با اعضای گروه در میان نگذارم. ساعت حرکت از

آماده خارج شدن از منزل بودم که تلفن زنگ خورد. نمی خواستم جواب بدهم، ولی پشیمان شدم. گوشی را برداشتم، خانم گلچین یکی از دوستان نزدیکم بود. با صدایی گرفته گفت: «می توانی کمک کنی؟» از او خواهش کردم: «چند ساعت دیگر که کارم تمام شد، تماس بگیر.» به او قول دادم، هر کاری از دستم برآید، برایش انجام خواهم داد.

عصر آن روز خانم گلچین دوباره تماس گرفت و داستان را با گریه برایم تعریف کرد. ظاهراً پول زیادی، متعلق به صاحب کار پسرش، داخل کیفی روی صندلی ماشین کنار دست او بوده و شخصی کیف را با موتورسیکلت سر چراغ قرمز به سرعت می برد. اظهار تأسف کردم و گفتم: «چه کاری از دست من بر می آید؟» با صدایی آهسته و لرزان پرسید: «هنوز در برنامه‌های رادیویی شرکت می کنی؟» پاسخ دادم: «بله، چطور مگر؟» در حالی که بغض گلویش را گرفته بود، ادامه داد: «راستش شنیده‌ام، زن عجیبی به نام گلی جار که در روستای جاری آباد شهرستان بیضا زندگی می کند این قدرت را دارد که اگر چیزی دزدیده شده باشد، نشانه‌هایی برای پیدا شدن آن به مال باخته بدهد. اگر برایت امکان دارد، این هفته برنامه‌ات را در بیضا

واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:

حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی

تالیف: دکتر احمد ایرانی،

کارشناس ترجمه

لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶

بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار

Ahmad Irani

201 Glenwood Cir., Apt. 319, Monterey, CA, 93940



از خانه‌هایی با اجاره میلیاردی تا آتاق‌های سرایداری



«علی» می‌گذرد. آنها در دانشگاه با هم آشنا شده‌اند. حالا علی ۳۰ ساله است و راحله ۲۸ ساله. از دو سال پیش با اطلاع خانواده‌ها قرار ازدواج گذاشته‌اند اما امروز به گفته راحله، باید از هم جدا شوند: «علی را با همه وجود دوست دارم اما خسته شدم از این که انگار قرار است ما یک عمر مثل دانشجویان زندگی کنیم. علی فوق لیسانس گرافیک دارد و من لیسانس گرافیک. علی دو جا کار می‌کند اما باز هم پول کافی برای رهن و اجاره باقی نمی‌ماند. دو سال است ساندویچی هم که می‌رفتیم، دو تایی یک ساندویچ می‌گرفتیم. ته همه این صرفه جویی‌ها و اذیت‌ها، پس اندازمان شده است ۲۰ میلیون تومان.»

کار هر روز آنها تا مدت‌ها گشتن سایت «دیوار» با فیلترهای مختلف بود. دیوار یک سایت برای خرید و فروش وسایل نو و دست دوم، از ماشین و مبلمان گرفته تا اجاره و فروش خانه است: «آن‌قدر دیوار را با فیلترهای مختلف گشتیم و به هر کسی که در آژانس املاک کار می‌کند سپردیم که خسته شدیم. بهترین گزینه‌ای که گیرمان آمده، یک آپارتمان ۴۴ متری ۲۷ ساله ته خیابان «جیحون» است که ۵۰ میلیون تومان برای رهن کامل می‌خواهد.»

رقم رهن آپارتمان‌هایی که نیما در فایل‌هایش موجود دارد، به اندازه خرید یک خانه معمولی است: «در محله‌هایی که من کار می‌کنم، اگر بخواهید یک آپارتمان حرفه‌ای بالای ۱۲۰ یا ۱۴۰ متر با باشگاه ورزشی و استخر و لابی و لابی‌من رهن کنید، باید یک میلیارد و ۳۰۰ تا یک میلیارد و ۷۰۰ تومان پول بدهید.» او ادامه می‌دهد: «البته الان یک مورد اکازیون دارم که طرف پول لازم است؛ ۲۲۰ متر در خیابان «فرشته»، خیابان «بوسنی هرزگوین». امکانات فول گاز، یخچال، ماشین لباسشویی و ظرف‌شویی و توکار دارد. می‌توانم یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان برایت رهن کنم. فقط علاوه بر کمیسیون، باید یک شیرینی خوب هم به من بدهید.»

چندی پیش خبرگزاری «ایلنا» سراغ این خانه‌های نجومی رفته و در گزارشی با تیترو «خانه‌هایی که یک و نیم میلیارد تومان اجاره داده می‌شوند»، نوشته بود: «در بجه‌وحه بازار مسکن و درست در زمانی که خیلی از خانواده‌ها در تهران به دلیل افزایش شدید قیمت اجاره بها، مجبور به مهاجرت یا کوچ به مناطق ارزان‌تر و بعضاً حواشی تهران هستند، در سمت دیگر پایتخت خانه‌هایی با قیمت‌های این‌چنینی برای اجاره گذاشته شده است.» پنج سال از شروع دوستی «راحله» و

در چند روز گذشته به تمام املاکی‌ها سر زده‌اند اما قیمت آپارتمان‌ها به پول آنها نمی‌خورد که نمی‌خورد. سه سال از ازدواج «احسان» و «سمیه» گذشته است. آنها در این مدت، یک خانه ۵۰ متری در شرق تهران اجاره کرده بودند: «۵۰ میلیون برای رهن داده بودیم. در این سه سال، ماهی ۵۰۰ هزار تومان هم اجاره داده‌ایم اما حالا صاحب‌خانه آپارتمان‌ش را برای پسرش می‌خواهد که به زودی داماد می‌شود. ما هم در تهران همه جا را گشته‌ایم اما با ۵۰ میلیون پول پیش و زیر یک میلیون اجاره، نتوانسته‌ایم جایی را پیدا کنیم. برای همین تصمیم گرفتیم برویم سمت شهرک «اندیشه». با این پول در همان شهرک می‌توانیم خانه پیدا کنیم.»

احسان معتقد است قیمت اجاره بهای خانه‌ها متأثر از قیمت فروش ملک است و در این چند وقت گذشته که قیمت‌ها بی‌رویه بالا رفته، اجاره‌ها هم نجومی شده‌اند و خیلی از زوج‌های جوان و اجاره‌نشین‌ها دیگر توان ماندن در تهران را ندارند. روز سی و یکم تیر امسال، «حسن روحانی» در نشست با مدیران ارشد بخش مسکن، با انتقاد از گزارش‌ها و اعداد و ارقامی که در زمینه افزایش اجاره‌بها از سوی برخی رسانه‌ها منتشر می‌شود، گفت: «بر اساس آمار وزارت راه و شهرسازی، در بخش مسکن استیجاری به طور متوسط در تهران میزان اجاره‌بها ۳۰ درصد افزایش یافته که این رقم امیدوارکننده است. البته مطلوب نبوده اما در عین حال با آمار و ارقامی که این

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
م	خ	ن	پ	ا	ن	د	و	ا	ر	د	و	و	و	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا

اجاره - فروش و یا مبادله در ایران

آپارتمان یک اتاق خوابه، هم کف، مبله، ایده آل، با حمام و خدمات لازم و شرایط بسیار مطلوب، در مجاورت **Roseville Mall** آماده واگذاری

برای کسب اطلاعات بیشتر لطفاً با دکتر امیرحسین انصاری تماس حاصل فرمایید.

۶۱۱۳-۴۷۲ (۹۱۶)

ازدواج بر اساس قوانین ایران: زندانی برای زنان

مریم حسین خواه

«همه چیز از آن امضا شروع شد. یک دفتر بزرگ گذاشتند جلوی من و گفتند امضا کن. من هم امضا کردم. مثل همه دیگرانی که می‌شناختم و قبل از من آن را امضا کرده بودند. چه می‌دانستم که این امضا یعنی چی. انگار هیچکس نمی‌داند، وگرنه چطور می‌شود آدم بالغ و عاقل، به اختیار خودش سندی امضا کند که اجازه عبور و مرورش را بدهد دست یکی دیگر و اگر با همان آدم صاحب اجازه هم‌خوابی نکند، نان شب هم به او ندهند. چطور می‌شود آدم با اراده خودش امضا بدهد که از فردا کارکردنش در خارج از خانه مشروط به اجازه دیگری باشد و مجبور باشد به زندگی کردن در هر جایی که آن دیگری صلاح بداند. این‌ها همه به کنار، آدم چطور می‌تواند سندی را امضا کند که بر اساس آن هیچ حقی بر بچه‌اش نداشته باشد و فقط با شروط دشواری بتواند تا هفت سالگی او را نگه دارد؟ ترسناک‌تر از همه این‌هاست که با امضای این سند، وارد قراردادی می‌شوی که خارج شدن از آن خیلی سخت است و در واقع حق چندانی برای خروج از آن نداری. اما طرف دیگر هروقت بخواهد می‌تواند از این قرارداد خارج شود. اگر هم بخواهد، می‌تواند خارج نشود، و با هر چند نفر دیگر که دلش خواست همین قرارداد را امضا کند و هم‌زمان صاحب اختیار همه آنها هم باشد. من چطور می‌توانم از این قرارداد خارج شوم؟ به سختی. این قدر سخت که گاه بیشتر شبیه محال است. مثلاً این‌ها که بارها و بارها از طرف قرارداد کتک بخورم، آن قدر که قاضی باور کند دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. یا این‌ها که طرف معتاد شود و من بارها مجبور شوم کتک کنم ترک کند، و او هم چنان معتاد بماند، و قاضی باور کند که اعتیادش زندگی من را مختل کرده است. یا این‌ها که خودش رفته باشد و خرج زندگی‌ام را قطع کرده باشد. تازه بعد از همه این بلاها باید شانس بیاورم که بتوانم امضایم را پس بگیرم و دوباره آزاد شوم.»

این‌ها، روایت یک زن ایرانی است که بر اساس قوانین جمهوری اسلامی ایران، سند ازدواج را امضا کرده و تازه فهمیده که از نگاه قوانین کشورش چه جایگاهی به عنوان همسر دارد.

در نگاه اول، این روایت شاید بدبینانه یا غیرواقعی و حتی یک‌سویه به نظر بیاید. اما نگاهی به مواد قانونی درباره ازدواج در جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که ازدواج بر اساس قوانین کنونی در ایران، می‌تواند زندانی باشد که با امضای عقدنامه درهائیش به روی زن قفل می‌شود و کرامت و شأن انسانی زن و مرد را زیر سؤال می‌برد.

سن ازدواج، و شرط رضایت دولت و ولی
بر اساس قوانین فعلی ایران، دختر بچه‌ها را می‌توان از ۱۳ سالگی به خانه شوهر فرستاد. این قانون، ازدواج دختر بچه‌های زیر ۱۳ سال را نیز با اجازه ولی (یعنی پدر و جد پدری) و تشخیص قاضی دادگاه بلامانع دانسته است.^(۱)

مشکل فقط سن پایین ازدواج نیست و اگر یک زن ۴۰ ساله هم باشد تا وقتی که باکره است برای ازدواج نیازمند رضایت پدر و جد پدری است.^(۲) و اگر باکره نباشد و پیش از ازدواج رابطه جنسی داشته باشد، قانون دیگری را نقض کرده است و مجرم شناخته می‌شود. علاوه بر همه این‌ها اگر یک زن مسلمان عاشق مردی غیرمسلمان



بلکه حتی در زمان زندگی مشترک نیز می‌توانند دوباره و چندباره ازدواج کنند و هم‌زمان چهار زن را به عقد دائم خودشان در بیاورند. اگر هم قصدشان خوش‌گذرانی موقت و گرفتن معشوقه باشد که اصلاً محدودیتی برای شان وضع نشده و می‌توانند هر تعداد زنی را که بخواهند به عقد موقت یک ساعت تا ۹۹ ساله خودشان در بیاورند. زن اما نه تنها چنین حقی را ندارد بلکه قانون به مرد اجازه داده که اگر زنش را در حال رابطه جنسی با مردی دیگر ببیند، او را به قتل برساند، و نه تنها از قصاص بلکه حتی از پرداخت دیه به خانواده زن هم معاف باشد.^(۳) به این ترتیب قانون با مشروع دانستن حق شوهر برای قتل زن به دلیل رابطه جنسی با دیگری، مجوز قتل‌های ناموسی را به مردان می‌دهد.

نفقه و مهریه، پول در قبال رابطه جنسی
در عوض همه این آزادی‌ها و اختیاراتی که از زن به محض امضای قرارداد ازدواج سلب می‌شود و کرامت انسانی او که با قوانینی همچون چند همسری مردان و بی‌حقی در سر نوشت فرزندانش نقض می‌شود، چه چیزی نصیب او می‌شود: نفقه و مهریه. دو حقی که برخی مدافعان قانون فعلی معتقدند زن ایرانی به دلیل برخورداری از آنها شرایطی آسان‌تر و بهتر از شوهرش دارد و باید قدردان این وضعیت باشد.

بر اساس قانون، شوهر موظف است که «همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی» را تأمین کند و حتی در صورتی که زن عادت یا نیاز به داشتن خدمتکار دارد هزینه‌های آن را هم بپردازد.^(۴) زن هم هیچ وظیفه قانونی در قبال مشارکت در این هزینه‌ها ندارد و اگر شوهر از پرداخت نفقه امتناع کند، زن می‌تواند به دادگاه شکایت کرده و یا حتی این موضوع را به عنوان یکی از دلایلش برای درخواست طلاق مطرح کند. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

هم می‌شود. مادر عملاً هیچ حقی بر فرزند ندارد و حتی نمی‌تواند تابعیت ایرانی خود را به فرزندش بدهد. اگر چه قوانین مربوط به حضانت در سال‌های اخیر تغییرات مثبتی کرده و پس از جدایی حضانت فرزندان تا هفت سالگی با مادر است و پس از آن دادگاه می‌تواند با توجه به مصلحت کودک تصمیم بگیرد، اما سرپرستی کودک (ولایت) حق بلامنازع و غیر قابل واگذاری پدر و جد پدری است. به این معنا که حتی اگر حضانت کودک با مادرش باشد، او نمی‌تواند اجازه عمل جراحی فرزندش را بدهد و اجازه دست پدر و جد پدری است. مادر حتی اجازه اداره امور مالی فرزندش همچون بازکردن حساب بانکی (بجز حساب قرض‌الحسنه) و برداشت از آن را برایش ندارد، حتی اگر از اموال خودش برای کودکش خانه‌ای خریده باشد، پدر می‌تواند هر گاه خواست خانه را بفروشد. افزون بر همه این‌ها اگر شوهر یا پدرشوهرش، فرزندش را بکشند از قصاص معاف هستند.^(۵)

حق سرپرستی کودکان حتی در صورت فوت پدر و جد پدری یا عدم صلاحیت‌شان نیز به مادر واگذار نمی‌شود و مادر حداکثر می‌تواند با اجازه اداره سرپرستی که زیر نظر دادستان است، فقط قیم کودکانش باشد. در موقع طلاق هم سر نوشت فرزندان مشترک و بی‌حقی مادر بر کودکانش یکی از بندهای محکم بر پای زنان است. با وجود تسهیل قوانین حضانت به نفع زن، این حضانت تا وقتی به زن داده می‌شود که او با هیچ مرد دیگری رابطه نداشته باشد. بر اساس قانون به محض ازدواج مجدد حضانت مادر باطل می‌شود و به پدر واگذار می‌شود.^(۶) شوهر سابق همچنین می‌تواند با دست‌آویز کردن مواردی همچون فساد اخلاقی به دلیل داشتن دوست‌پسر یا روابط خارج از ازدواج حضانت مادر را سلب کند.^(۷)

تعدد زوجات برای مرد، قتل ناموسی برای زن
برای مردان اما نه تنها ازدواج مجدد مانعی برای حضانت فرزندان‌شان نیست،

البته از زانو به پایین، پاهایش آویزان بود. یادم میاد میاد به شوهرم و دوستانی که همراهان بودند گفتم که «گوش من از صدای موزیک کر شد، چه برسه به این بچه نوزاد. برای اون یکی بچه هم واقعا دلم می سوزه که با چه وضع اسفناکی خوابش برده!» دوستم باخنده جواب داد: «حتما کسی را نداشتند که از بچه ها مراقبت کند. ناچار شدن که با خودشون بیارن!» بهش گفتم که منطقی خبلی بی معنی بود. اگر کسی را نداشتند که بچه هاشون را در منزل نگهداری کنه، می موندن خونه!

خب برگردیم به مهمونی آن شب. فکر کنم چون فقط به این خانم خیره شده بودم و حرفی نمی زدم، کمی جا خورده بود. دوباره گفتم: «خب گلنار جون، حالا دیگه می تو نیم ازمهمونی لذت ببریم! پسرم خوابش بردا!». طاقت نیاوردم. گفتم: «شما که اینقدر بنظر میاد نگران خوابیدن پستون هستید و دلتون هم می خواد که از مهمونی لذت ببرید، پس چرا او را در منزل نزد کسی نداشتید تا بتونه هم به موقع بخوابه و هم در تختخواب خودش باشه و هم شما از مهمونی لذت ببرید!» خط وسط دو ابروش رفت در هم، صورتش قیافه جدی به خود گرفت و با حالت فیلسوفه ای جواب داد: «والله، دلیلی که ما پسرمون را با خودمون همه جا می بریم، بخصوص مهمانی های ایرانی، این است که می خواهیم او نه تنها با فرهنگ ایرانی آشنا بشه، بلکه یاد بگیره تا با مردم (سوشیالایزینگ) بکنه. آخه خیلی مهم است که ما بعنوان پدر و مادر به بچه هامون یاد بدیم که ریشه اصلی ما ایرانی ها از کجا سرچشمه گرفته. خودتون حتما می دونید که این بچه ها اکثر ساعت های روزانه شان رو در مدرسه با دوستان خارجی خود می گذرونند و بخاطر همین با فرهنگ ایرانی کاملا بیگانه هستند. بنابراین وظیفه ما پدر و مادرها هست که به بچه هامون هر طوری که شده ایران و فرهنگمان رو پشناسونیم، وگرنه بزرگ که شدند اصلایاشون میره که ملیتشون چی هست و تازه فارسی صحبت کردن هم به خوبی یاد نخواهند گرفت!». و بعد با قیافه حق به جانبی پرسید: «آیا شما بچه دارید!»... (مثل اینکه می خواست بدونه آیا حرف و منطقی را متوجه می شویم). گفتم: «بله، چهارتا پسر». گفت: «ماشالله. چهار تا پسر! تو این یکی موندیم. چندسالشونه!»... جواب دادم: «همه بزرگ شدند و هر کدام زندگی خودشون را دارند.»

همینطور که با پتو داشتیم بطرف پسر بچه می رفتیم، فکر می کنم که مادرش چشمش افتاد به من و متوجه شد که می خوام پتو روی بچه اش بیندازم چون سریعا آمد بطرفم، لبخندی زد و گفت: «خدا را شکر که بالاخره خوابش برد. خیالم راحت شد. آخه می دونید، بچه های این دوره و زمونه خیلی پر انرژی و خیره سر هستند. وقتی می بریمشون مهمونی نمی دونم چرا بزور می خوان خودشون رو بیدارنگهدارند! یعنی بجایی میرسه که دیگه عذاب میشن. خود من هرچی به پسر میگویم «خب بچه جون خسته ای روی مبل دراز بکش، چشماتو ببند، زودخواب می بره»، اما اصلا انگار نه انگار. گوش شنوا نداره. می خواد خودشو بزور بیدار نگهداره که ببینه چه خبره! تا اینکه مثل الان بالاخره از خستگی غش می کنه!» دوباره خنده ای کرد و ادامه داد: «ترو خدا نگاه کنید، همینطوری که نشسته خوابش برده!» بعد دستش را بطرف پتو دراز کرد و گفت: «گلنار جون شما چرا زحمت می کشید، بدید من میکشم روش!» پتو را از من گرفت و کشید روی پسرش. دوباره لبخندی زد و گفت: «خب، دیگه خیالم راحت شد، میتونم یکم به خودم برسم و ازمهمونی لذت ببرم!»

در تمام مدتی که این خانم حرف میزد من فقط نگاهش می کردم و در فکر بودم که آیا (جواب بدم! جواب ندم! آیا حوصله بحث کردن دارم! یا حوصله ندارم!) همان موقع نیز بیاد چند وقت پیش افتادم که با شوهرم و یک زوج دیگه رفته بودیم به یکی از رستوران های ایرانی برای صرف شام. موزیک زنده داشتند. گروهی نوازنده می نواختند و خواننده هم مشغول به خواندن بود. در این سالن نه چندان بزرگ صدای موزیک اینقدر بلند بود که دیوارها بنظر می رسید که داشتند می لرزیدند. ما که اصلا صداهای خودمان را موقع صحبت کردن نمی شنیدیم و باید هوار می کشیدیم. تعدادی از هموطنان درست جلوی سن بر دور میزی نشسته بودند و داشتند با موزیک حال می کردند. بغل دست صندلی یکی از آنها کالسکه ای بود که هر چند وقت به چند وقت خانمی از جاش بلند می شد و کالسکه را در همانجا شروع می کرد جلو و عقب بردن و یا این که بچه را از جایش بلند می کرد و در بغلش همانطور که ایستاده بود تکان می داد. پسر بچه کوچکی نیز با آنها بود که بعد از مدتی خوابش برد. دو تا صندلی گذاشتند بغل هم و پسر بچه را درازش کردند روی صندلی ها.



از اینجا، از آنجا گلنار

اثر الکل کار خودش را کرده بود چرا که صداها از حد معمول خود بلندتر، و خنده ها نیز تبدیل شده بود به قهقهه هایی مانند هوار کشیدن. چند نفری هم افتاده بودن به جوک گفتن. یکی پس از دیگری معلوم بود که هر کدام می خواستند که صدایشون از اون یکی بلندتر و جوک هاشون از دیگری خنده دار تر باشه. البته همه جوک های دسته اول و بسیار بامزه. و خب... مثل همیشه جوک های بقول معروف «بی تربیتی» هم از اینجا و آنجا شنیده می شد. از طرز حرف زدن و حرکات چند تنی نیز می توانستم کاملا حدس بزنم که سرشون از خوردن مشروب زیادی گرم شده بود. بعضی اوقات کلماتی که از دهانشان بیرون میامد کاملا واضح نبود و یا کلماتی نه چندان مودبانه در بین حرف های نامشخص شان شنیده می شد. همینطور که با بقیه مهمان ها مشغول حرف زدن بودم به یاد پسر بچه ای افتادم که چند ساعت پیش چشمم بهش افتاده بود. سرم را برگرداندم بطرف مبلی که روی آن نشسته بود، دیدم که به همان صورت نشسته، سرش کج افتاده و خوابش برده! با خودم فکر کردم که چطور پدر و مادر این بچه اصلا توجهی به او ندارند! رفتم به طرف میزبان و از او پرسیدم که پدر و مادر این پسر بچه چه کسانی هستند! اشاره کرد به خانم و آقای که با بقیه مهمان ها به دور میز بزرگ جمع شده و مشغول خوردن، نوشیدن، حرف زدن و خندیدن بودن. از میزبان خواستم که پتویی بهم بدهد تا روی بچه بکشم.

چند وقت پیش یکی از آقایان مهمانی شامی برگزار کرده بود و با مهربانی از من و شوهرم نیز دعوت کرد. حدود بیست نفری مهمان داشت که همگی به دور میز بزرگی در اتاق پذیرایی جمع شده و مشغول به حرف زدن بودیم. تعدادی از مهمان ها را می شناختم و با چندی نیز همان شب آشنا شدم. دست میزبان درد نکند، کلی پیش غذا تدارک دیده بود و هم چنین به اضافه انواع و اقسام مشروبات الکلی و مهمان ها نیز با پیش غذاهای خوشمزه و مشروبات متنوع، به قول معروف داشتند کلی حال می کردند.

حدود یک ساعتی از آمدن مان گذشته بود که یکدفعه چشم افتاد به یک پسر بچه ای که هفت هشت ساله بنظر می رسید. تک و تنها سرش را پائین انداخته بود و با قیافه ای بانمک اما متأثر و غمگین، در گوشه اتاق نشسته بود روی مبل و داشت با انگشتان دستش بازی می کرد. چند دقیقه ای به او خیره شدم که یکی از آقایان شروع کرد با من به حرف زدن، مشغول به صحبت شدیم و پسر بچه را فراموش کردم. بقیه مهمان ها نیز در حال گپ زدن با یکدیگر، خندیدن، خوردن و نوشیدن. در مورد هر موضوعی صحبت می شد، از سیاست گرفته تا وضع اقتصادی، اجتماعی، هنری و مسائلی دیگر که جای نوشتن ندارد و البته مطابق معمول نیز اکثریت، همه عقل کل و هر کسی بنا به توانایی فکری خود سعی می کرد که کلیه مشکلات و ناراحتی های روز دنیا را حل کند. چند ساعتی گذشت. فکر می کنم که

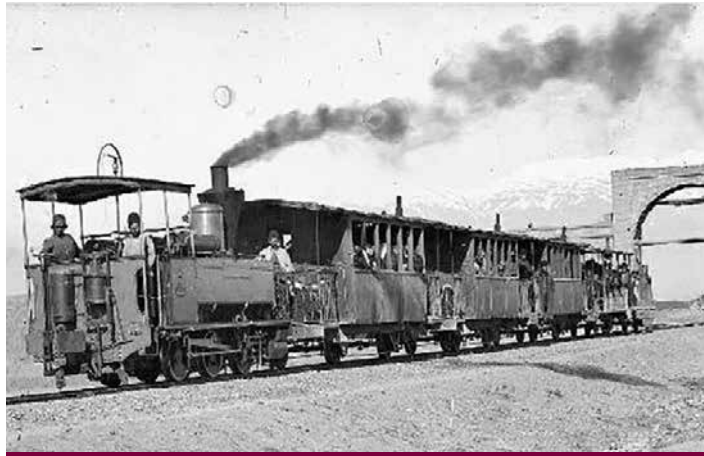
ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک، کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

تعالیم والدین به اطفال در تهران قدیم

جعفر شهری



اولین قطار شهری در تهران قدیم

گوشزدشان می کردند:
هیچکس از پیش خود چیزی نشد
هیچ آهن خنجر تیزی نشد
هیچ حلوائی نشد استاد کار
تا که شاگرد شکرریزی نشد

و تا حد اختیار داری گوشت و پوستشان استاد و معلم را پیششان بزرگ و صاحب اختیار قلمداد می کردند.

غسل و وضو و نماز بود که از کودکی و خردی به فرزندان تعلیم می کردند و برای فراگرفتن آنها انعام و جایزه مقرر می داشتند و نماز را ستون دین و دین را ستون زندگی دانسته آدم بی نماز را کافر و نجس و نزد خدا بی روزی می دانستند. از تعریفات نماز بود که خداوند بنده نمازخوان را عزیز و بزرگ و غالب و موفق و خوش سیما و مطلوب و محبوب داشته او را بر سایر بندگان رجحان می گذارد. نماز شخص را ذکی و هوشیار می گرداند. نماز رزق را وسیع و قلب را روشن و دل را آرام و روح را خرم و فکر را منور و اندیشه را مستقیم می سازد. نماز آبرو و بزرگی و حیثیت و اعتبار می آورد. نماز خیر دو عالم داشته نماز خوان را از شرور دور و به سعادت نزدیک و در امورات یار و مددکار و در بلایا نگهبان می باشد.

حقوق پدر و مادر را که از واجبات دانسته رعایت حرمتشان داشته، در ترضیه حالشان کوشیده زنده و مرده ایشان را احترام داشته از برابر آنها راه نرفته، قبل از ایشان ننشسته بر سخن ایشان اعتراض نداشته سبب کاری که موجب دشنام به ایشان شود نگردیده، در حاجات و تنگدستی احسانشان نموده به شادی خاطرشان کوشیده از کدورتشان اجتناب نمایند، و در تاکید آن این کلام که سعادتمند فرزندی می باشد که دعای خیر پدر و مادر در دنبال و بدترین فرزند آن که نفرین پدر و مادر همراهش باشد، که روزی او تنگ و غم و رنجش زیاد و خفیف و بی حرمت و کوتاه عمر و مرگش به بی آبرویی و فلاکت می باشد.

گوش نبرده دندان خلال نمایند و ناخن نگیرند و خلط نینداخته، آب در دهان نگرداندند و آروغ برنیاورند که صدای دهان بدتر از صدای دُبر می باشد چه اولی به اراده و دومی خارج اراده صاحب آن می باشد. هر آینه در جمع نشسته اند کم حرکت بوده، جنبش بیجا نداشته باشند. پرحرف نبوده زیادتیر از گوینده بودن شونده باشند و تا سؤال نشده پاسخ نیاورند و چون پرسیده شد سخن را در دهان گردانده جواب سنجیده بگویند و در میان حرف دیگران ندویده کلام گوینده قطع نمایند و اگر موضوع و داستانی را هم بدانند تا آنها به آن گوش بدارند و ارائه دانش نمایند و بیخ گوش با کسی صحبت نداشته باشند.

احترام بزرگتر از خود را داشته اگرچه به یک ساعت از او بزرگتر باشد و به پیران احترام گذارده ایشان را معزز و مکرم بدارند که برکت های جامعه می باشند. در اینصورت برایشان در قدم پیش نگرفته، پیش سلام بوده، قبول قول و اطاعت داشته، در مجالس قبل از آنها وارد نشده در خروج پیشی نگرفته، در سخن با آنها تشدد و تغییر و تعصب نورزیده، حق به جانب آنها داده اگرچه محق نباشند و در کارهای دشوار رعایت حال ایشان داشته، از خفت و تحقیر ایشان برحذر بوده بدانند که خود روزی دچار روزگار آنان خواهند گردید و خداوند کسی را به پیری و آبرو خواهد رسانید که حقوق پیران را رعایت کرده، احترام ایشان را بر خویش فرض گرداند.

همچنین احترام استاد و معلم که پدران ثائوی و روحانی بوده سعادت دنیا و آخرت آنها به دست ایشان می باشد. از دستوراتشان تخلف نورزیده، از صمیم قلب محبتشان بوده، حضور و غیابشان را محترم داشته تعلیمات و دستورات و تجربیات ایشان را که برایگان در اختیارشان می آید مغتنم بشمارند. بدانند کسی ذوالفنون از مادر نیامده پرسیدن و جویندن را ننگ شمارند و این شعر از معرکه گیرها که

خود را شسته اطراف دهان و انگشتان را از آلودگی پاک بکنند و سپس بسم الله گفته دو زانو بر سر سفره بنشینند و تا بزرگتر دست به طعام نبرده از دست درازی اجتناب نمایند و موقع کشیدن غذا تناسب غذا و جمعیت را در نظر گرفته کمتر از آنچه به او می رسد بردارند و بی حرص و ولع بخورند و با سه انگشت سبابه و شست و وسطی لقمه بردارند. لقمه به اندازه دهان و بلکه کوچکتر بگیرند و در خوردن حرص و ولع و شتاب نداشته باشند. چشم بدست و دهان این و آن نیندازد و دولپی نخورند و هنگام خوردن صدا از دهان و گلوئی و ظرف و مثل آن برنیاورند و هنوز چیزی از اشتهایشان مانده دست بکشند و بعد از اتمام غذا الحمدالله بگویند و در مهمانی ها و مجالس دیگران تا همه دست از طعام نکشیده اند از سفره کنار ننشینند، شاید معلول و بی دندانی در آن میان بوده که باید غذا را بتائی تناول نماید و از کنار نشستن دیگران گرسنه بماند. در راه و کوچه و بازار و انظار مردم چیز نخورده دهان نجانبانند مبادا طفل و گرسنه ای را رغبت و اشتها به حرکت آید و آنگاه است که او مسئول و مورد مواخذه خواهند بود.

در مهمانی ها که تا از آنها دعوت بعمل نیامده پا نگذارند که (بدون دعوت به خانه خدا نباید رفت)، یعنی تا اذان که دعوت خداست گفته نشده پا به مسجد نباید گذاشت که مهمان بی دعوت قرب و آبروی خویش را می ریزاند و چون دعوت شدند اهمال نکرده تاخیر و تعطیل نمایند که این نیز نوعی بی ادبی و عدم احترام به صاحب مجلس می باشد و همچنین که در مهمانی ها خود را آراسته بهترین لباس را پوشیده با آن آبروی صاحب خانه را خریده، در مجلس از سخنان لغو و بیهوده و جلف و سبکسری و غیبت این و آن و تظاهر به دانش و خودنمایی احتراز بکنند. چون مهمانی به آنها برسد او را معزز و محترم داشته از پذیرائی او کوتاهی نمایند و درباره مهمان خست و لثامت روا ندارند که مهمان روزی خود آورده و در خارج شدن غم و نکبت صاحبخانه را با خود بیرون می برد و به مهمان امر و نهی نکرده دستور و تکلیف روا ندارند و دیگر در خوردن های او حکمت و طبایات بکار نیاورده این برایش خوب و آن برایش بد است نمایند و هم بی اعتنائی ننموده و هم در پذیرائی الحاح و مبالغه از حد نگذارند و مهمان را حیب خدا بدانند. در پیش دیگران دست در بینی و دهان و

این تعلیمات بود که والدین به فرزندان و بزرگترها به کوچکترها می دادند:

نظافت سر و روی و کفش و لباس بود که باید نظیف و پاکیزه و طاهر و مرتب بوده باشد که مردم اشخاص را به ظاهر احترام می گذارند و عقل مردم به چشمشان می باشد و اگر کسی با ظاهر ناآراسته به مکانی وارد شود و مورد تحقیر قرار گیرد گناه آن به عهده خود او می باشد و این مربوط به آن نبود که لباس، گرانبها یا ارزان قیمت بوده باشد و شرط آن نظافت و آراستگی آن بود که نازیبا و کنیف نباشد و روایت بود که ائمه اطهار معمولا بهترین البسه را به تن می کردند، تا آنجا که حضرت حسین (ع) در هنگام شهادت بهترین جبه دیبا را به تن کرده بود و در طهارت و نظافت لباس تا آن حد تاکید می کردند که حتی پاشیده شدن شتک آبی را به دامن لباس مار و عقربی می گفتند که اگر کسی در معرض شتک چیزی قرار گیرد و آن را نشسته تمیز نکند به تعداد هر شتک در روز قیامت مار و عقرب بدامن او خواهد چسبید. و مقدم بر همه خوبی کفش و کلاه و برای زن چادر و چارقد بود که می گفتند دشمن به پا و دوست بسر نگاه می کند.

دیگر سنگینی و وقار لباس بود که در درجه اهمیت قرار می گرفت، چه برای پسران و مردان و چه برای دختران و زنان و بی ادب ترین و مطرودترین افراد کسی بود که جامه ای جلف تنگ پوشیده بدن یا قسمتی از آن را در معرض دید بگذارد و برای پسران به ریش نرسیده بود که زشت دویخت ترین البسه مخصوصا شلوار را به بربکنند و برای دختران که با بی جلوه ترین آن خود را بیوشانند تا نظر ناپاکان را جلب نموده و برای خواستگار و بیننده که حمل ظاهر فریبی و خود آرائی و سبک سری پوشنده نبوده باشد.

از آداب لباس پوشیدن بود که هنگام تغییر لباس در برابر دیگران نبوده باشد و جای تنها اختیار نمایند و لباس را به ترتیب از روکننده از زیر بیوشند و قبل از همه زیرجامه و ساتر را به تن استوار بکنند و در بیرون آوردن کفش و جوراب نخست از پای چپ شروع کرده و هنگام پوشیدن پای راست را مقدم بدارند و تا پائین بدن را بیوشانده که از زمین برنخیزند چه اینها دستوراتی است که از بزرگان دین رسیده خلاف این نکبت و کراهت می آورد. خاصه با بدن عریان مدتی ماندن که فقر و تنگدستی می آورد. غذا خوردن بود که قبلا باید دست و صورت

تاثیر رابطه جنسی سالم در سلامت بدن و زیبایی پوست

وجود دارد که هم هیجان انگیز است، همه طبیعی است و هم بی هزینه است. بهتر است بدانید که رابطه جنسی باعث تقویت زیبایی در شما می شود. در اینجا برخی از دلایل این ادعا را می خوانید.

درخشان میشوید: با رابطه جنسی پوست و موی شما درخشانتر می شود. استروژن که منجر به موهای سالم و پوست شفاف می شود با رابطه جنسی مکرر افزایش پیدا کرده و منجر به تولید کلاژن بیشتر می شود که پوست را انعطاف پذیر نگه می دارد. **دنباله مطلب در صفحه ۴۷**

نیز وجود دارند که شامل:

افزایش احساس امنیت و اعتماد به نفس: در آغوش گرفتن باعث می شود احساس خوشایند، حمایت و آرامش کنید. شما می توانید بیرون بیایید و در مقابل یک جمعیت، سخنرانی داشته باشید، با امتحان مواجه شوید و به خوبی کار کنید، یا در نهایت با چیزی که مدت هاست از آن فرار می کرده اید، رودرو شوید. اگر نیاز به یک مقدار کمی از اعتماد به نفس در هر شرایطی که باعث عصبانیت شما می شود، دارید، فقط یک آغوش خوب بخواهید. شما آرام می شوید و احساس می کنید که می توانید هر کاری را انجام دهید.

باعث تحریک پذیری کمتر خواهد شد: به آغوش گرفتن، می تواند با تحریک گردش خون، زمانی که شما احساس خشم می کنید، کمک خوبی برایتان باشد، چون این کار به شما اجازه می دهد تا تمام این تنش ها را از خود دور ساخته و آرامش پیدا کنید. اگر بی هیچ دلیل خاصی در خلق و خوی مناسبی نیستید، از کسی بخواهید که او را در آغوش بگیرید یا بالعکس حتی یک همکار نیز می تواند در این مواقع کمک خوبی باشد.

باعث ابراز احساسات می شود: چه راهی بهتر از به آغوش کشیدن برای نشان دادن عشق و دوست داشتن به افرادی که دوستشان داریم وجود دارد! این کار بدون اینکه نیاز باشد حتی کلمه ای حرف بزنید، می تواند احساسات شما را خوبی بیان کند. همه افراد معنی آغوش را می دانند. می تواند حتی بدین معنی باشد که (می توانی روی من حساب کنی) (از تو محافظت خواهم کرد)، (تورا درک می کنم)، (دوستت دارم) و بسیاری از معانی دیگر. به آغوش کشیدن، شما را با طرف مقابل خود متصل می کند و هر دوی شما از این کار بهره خواهید برد.

فواید رابطه جنسی سالم: دانشمندان دلایل زیادی را مطرح کرده اند که نشان می دهد رابطه جنسی سالم فقط یک کار روتین لذت بخش نیست، بلکه در طول این رابطه هورمون هایی در بدن زن و مرد آزاد می شوند که می توانند در بالا بردن سطح سلامت عمومی شان بسیار مفید باشند.

اگر زمان و پول زیادی را صرف درمان های زیبایی می کنید، خوب غذا می خورید، خوب ورزش می کنید و همه اینها را در جهت سلامت و زیبایی انجام می دهید، بد نیست بدانید که راه های آسانتری هم

کند تا از استرس رهایی بیابید.

سیستم ایمنی بدن شما را تقویت می کند: یکی دیگر از مزایای این کار این است که در طول زندگی و افزایش سن نیز یک کمک و همراه بحساب می آید. هنگامی که شما به آغوش می گیرید یا گرفته می شوید، سیستم ایمنی بدن شما تقویت شده و حساسیت شما به بیماری، به خصوص در فصل زمستان کاهش پیدا می کند. فصول سردتر سال، فصل آغوش برای همه مردم است چرا که جالب است بدانید این کار برای جلوگیری از سرماخوردگی و گلودرد نیز مفید است.

بی خوابی را از بین می برد: در آغوش گرفتن یکی از نزدیکان خود، مانند یک قرص خواب آور قوی است که می تواند به شما در شب هایی که نمی توانید خواب راحتی داشته باشید، یا به پوچی در زندگی خود رسیده اید، کمک بسیاری کند. اگر به خواب رفتن برای شما سخت است و شما درحال بیمار شدن و رنج بردن این مشکل هستید، بهترین کار، خوابیدن در کنار کسی است که دوستش دارید.

یک ضد افسردگی طبیعی است: به همان شیوه ای که آغوش به شما کمک می کند خوب بخوابید و استرس را از بین ببرید. همچنین به عنوان یک ضد افسردگی قوی عمل می کند. اگر احساس ناراحتی می کنید، خوشحال نیستید، یا نمی توانید معنای خود را در زندگی پیدا کنید، فردی را که در زندگیتان به شما نزدیک است را به آغوش بکشید. این تماس فیزیکی شما را به زندگی باز می گرداند و باعث می شود کمتر احساس تنهایی کنید.

دیگر مزایای در آغوش کشیدن

با در نظر گرفتن مزایای مربوط به سلامتی در به آغوش کشیدن یا گرفته شدن، مزایای احساس و روانی دیگری

فواید باور نکردنی در آغوش گرفتن یکدیگر

گردآورنده: سولماز مولوی

می دانیم که بغل کردن آرامش بخش است و استرس را درمان می کند اما فواید در آغوش گرفتن تنها برای آرامش روان نیست و تاثیرات فوق العاده ای در زیبایی و تسکین برخی دردها خواهد داشت.

مزایای به آغوش گرفتن برای سلامتی
آغوش گرفتن می تواند در لحظه معانی مختلفی داشته باشد، اما تاثیر آن بسیار فراتر از آنچه که فکر می کنید است، زیرا این کار می تواند از چندین راه مختلف سودمند باشد. در این مقاله شما درباره مزایای به آغوش کشیدن برای سلامتی خود مطالبی را خواهید آموخت که مطمئناً بعد از این شما را به آغوش گرفتن عزیزانتان بیشتر تشویق می کند. آغوش، ما را بهم متصل می کند، احساس آرامش

فواید و تاثیرات مثبت آغوش گرفتن

این کار میزان اکسیژن را در بدن شما افزایش می دهد: هنگامی که شما در آغوش گرفته می شوید، سطح هموگلوبین خون شما تحریک می شود که به انتقال اکسیژن بیشتر در جریان خون و ارگان های حیاتی بدن شما کمک می کند. این کار مانند اکسیر جوانی برای شماست.

باعث کاهش فشار خون بالا می شود: این مزیت نه تنها برای به آغوش کشیدن بلکه در مورد گرفتن دست کسی که دوستش دارید نیز صدق می کند. در هر حال، این کار ضربان قلب شما را کاهش داده و فشار خون را پایین می آورد، احساسات شما را آرامش بخشیده و خطر ابتلا به مشکلات قلبی را کاهش می دهد.

این کار به رشد کودک کمک می کند: هنگامی که یک نوزاد تازه متولد شده را در آغوش می کشید، مادران، اعضای خانواده، پزشکان و پرستاران نیز با این کار به بهبود فرآیند رشد کودک، با افزایش انرژی و ارتقاء سیستم ایمنی بدن نوزاد کمک می کنند. همچنین این کار برای نوزادان، باعث می شود اطرافیان خود را به خاطر بیاورند.

باعث کاهش استرس می شود: هنگامی که پس از یک روز استرس زا به خانه می آید، هیچ چیزی بهتر از به آغوش کشیدن فرزندان تان، شریک زندگیتان و یا حتی حیوان خانگی خود نیست. این به این دلیل است که تماس مستقیم با کسی که دوست دارید، نگرانی های شما را کاهش می دهد، باعث فراموش کردن مسائل مربوط به کار یا مشکلات مالی می شود و به طور خودکار لبخند را به صورت شما می آورد. آغوش می تواند بهتر از یک دوش داغ یا جای گیاهی، به شما کمک



می دهد، به ما اجازه ابراز احساسات می دهد و می تواند به ما کمک کند که حس کنیم در نوک قله ایستاده ایم. مزایای بسیاری برای این کار وجود دارد، از آن براحتی عبور نکنید. این کار مانند یک تزریق عصبی و روانی عمل می کند.

بعد از آغوش گرفتن فردی که دوست دارید در بدنتان چه اتفاقی می افتد

زمانی که شما کسی را در آغوش می کشید، هورمون اکسیستوسین - هورمون «شادی» آزاد می شود، این حالت، مربوط به روابط اجتماعی می باشد، بخصوص، رابطه میان مادر و فرزند، علاوه بر این، آغوش، مزایای دیگری نیز دارد، فشار خون شما را کاهش می دهد، سطح استرس شما را کاهش می دهد و به طور کلی، احساس خوشبختی را در شما افزایش می دهد. برای موثر بودن، این تماس فیزیکی باید صادقانه باشد و برای چند ثانیه طول بکشد. هیچ چیزی زیباتر از داشتن یک پناهگاه

ادامه مطلب از خانه های ما... از صفحه ۴۲

شده‌اند: «با زیر ۶۰ میلیون تومان تقریباً هیچ خانه‌ای در تهران پیدا نمی‌کنی؛ حتی اتاق سرایداری. الان یک اتاق ۳۰ متری در پارکینگ یکی از این خانه‌های اطراف هست که طرف آن را ۳۰ میلیون، ماهی یک میلیون تومان گذاشته است.»

شهریور سال گذشته بود که سایت «اقتصادنیوز» گزارش کاملی از مهاجرت بی‌بازگشت تهرانی‌ها به شهرستان‌ها به دلیل گرانی و دیگر مشکلات جاری نوشت و از کوچ ۳۵۰ هزار نفر در پنج سال گذشته از شهر تهران خبر داد.

مجموع گزارش‌های دریافتی از سایت‌ها و حرف‌های محمد آقا، تأیید کننده تلخی حرف‌های راحله است. به او می‌گوییم خیلی از زوج‌ها زندگی سختی دارند اما جدا نمی‌شوند. خنده تلخی می‌کند و می‌گوید: «گاهی نمی‌شود که نمی‌شود که نمی‌شود. برای عشق و عاشقی هم در این دوره و زمانه باید پول داشت. به علی گفتم ته داستان ما قشنگ نیست، همان خانه پدری‌مان زندگی کنیم، بهتر از این همه خفت و اسیری است. این خفت عشق آدم را هم به تنفر تبدیل می‌کند. بهتر است تا هنوز عاشقیم، همه چیز را تمام کنیم.»

اشک دیگر امان نمی‌دهد که حرفش را ادامه دهد.

جذاب‌ترند. مطالعات انجام شده در مغز نشان داده است رابطه جنسی و مدیتیشن نقاط مشابهی را در مغز روشن می‌کنند. بنابراین همان منافی که با مدیتیشن عایدتان می‌شود را می‌توانید در رابطه جنسی نیز دنبال کنید.

آنها با ۲۰ میلیون پول پیش و ماهی ۵۰۰ هزار تومان، فقط به گزینه‌های اندیشه و «شهریار» در حومه تهران رسیده‌اند: «هرچه بررسی کردیم، دیدیم فقط می‌توانیم یک آپارتمان ۴۵ چند ساله با ۲۰ میلیون تومان پیش و ماهی ۵۰۰ هزار تومان اجاره در اندیشه یا شهریار بگیریم که با توجه به محل کار علی، آن هم اصلاً شدنی نیست.»

به گفته راحله، پدران این زوج جوان هم توان کمک کردن به آنها را ندارند: «پدر من هم اوج پیشرفتش در زندگی، خرید خانه‌مان بوده است؛ یک آپارتمان ۸۰ متری در «نارمک» که کم کم دیگر کلنگی حساب می‌شود و مادرم هرچه وسیله خانه در این سال‌ها خریده، بالای کمد جاسازی کرده است که یک روزی بعد از ساخت خانه و تحویل گرفتن آپارتمان نو، آن‌ها را بچینند.» راحله و علی به اجاره اتاق‌های پیش ساخته‌ای که بدون مجوز روی پشت‌بام‌ها ساخته و اجاره داده می‌شوند و یا اتاق‌های سرایداری داخل پارکینگ‌ها هم فکر کرده‌اند اما پول‌شان به اجاره آن‌ها هم نرسیده است.

«محمد» حدود ۵۰ سال دارد و در یک مشاور املاک نزدیک به میدان «راه آهن» کار می‌کند. او می‌گوید خانواده‌ها فراوانی را می‌شناسد که امسال به خاطر بالا رفتن اجاره‌بها، مجبور به کوچ از تهران باعث القا تولید فنیل اتیل آمین می‌شود. این ترکیب درخشان شادی، اعتماد به نفس، تمرکز و محدودیت اشتها را افزایش می‌دهد.

اعتماد به نفستان افزایش می‌یابد: افرادی که می‌دانند چه می‌خواهند

که هورمون استرس است. بسیاری از ما در زندگی شهری با کورتیزول بالا زندگی می‌کنیم. رابطه جنسی منظم و مداوم می‌تواند شما را تا حدودی از این استرس‌ها دور نگهدارد.

شکم تان صاف می‌شود: افزایش کورتیزول در سیستم بدن شما منجر به بزرگ شدن شکم تان می‌شود و اینجاست که اکسی توسین می‌تواند باعث کاهش کورتیزول شود. ۲-۳ کیلویی که از اطراف شکم تان ناپدید شده، مدیون رابطه جنسی به موقع و ارگاسم است.

بهتر می‌شوید: در اوج لذت جنسی تمام مواد شیمیایی که احساس خوبی به شما می‌دهد، آزاد می‌شود. دوپامین میل جنسی شما را افزایش می‌دهد، اکسی توسین شما را آرام، صبور و مهربان می‌کند. تستوسترون هم باعث می‌شود در کارهایتان بهتر عمل کنید. اندورفین هم استرس شما را کاهش داده و باعث می‌شود احساس وجد بیشتری کنید. بنابراین چه چیزی از رابطه جنسی بهتر، برای آرامش.

سلامت تان را تکمیل می‌کند: رابطه جنسی فقط برای شکم تان مناسب نیست و برای تمام بدنتان مفید است. ضربان قلب و فشار خون شما بهتر شده و می‌تواند کالری بسوزاند. رابطه جنسی معادل یک کلاس یوگای قوی عمل می‌کند. علاوه بر این ارگاسم

جوان می‌مانید: رابطه جنسی منظم و مداوم باعث می‌شود نگاه شما جوان بماند. با اینکه این شعار زیاد شنیده می‌شود که زیبایی درونی است اما می‌توان گفت افرادی که رابطه جنسی سه بار یا بیشتر در هفته را تجربه می‌کنند، نگاه و صورت جوانتری دارند.



با افسردگی خداحافظی می‌کنید: در اوج لذت جنسی شما سروتونین آزاد می‌کنید که یک ناقل عصبی بوده و در تنظیم خلق و خوی شما و احساس خوشحالی و شادی اثربخش است. به همین دلیل گفته می‌شود رابطه جنسی اثرات ضد افسردگی داشته و ایمنی بدن را افزایش می‌دهد.

سینه‌ها افزایش سایز پیدا می‌کنند: در هنگام رابطه جنسی ۲۵ درصد از سینه‌ها متورم می‌شوند و ارتفاع نوک سینه کمی افزایش پیدا می‌کند. به همین دلیل رابطه جنسی می‌تواند یکی از راه‌های افزایش سایز سینه باشد.

استرستان کم می‌شود: در نقطه اوج لذت جنسی دوز زیادی از اکسی توسین منتشر می‌شود. اکسی توسین باعث از بین رفتن کورتیزول می‌شود

گروه همایش دوستان

هموطنان عزیز، گروهی از همراهان شما به نام «گروه همایش دوستان» چهارشنبه هر هفته از ساعت ۷ الی ۹ عصر در محل Scientology Building در شهر ماننن و یو گرد هم می‌آیند. «همایش دوستان» کانونی است برای ایجاد دوستی و همبازی بین هموطنان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا. این کانون غیر انتفاعی کاملاً «غیر سیاسی» و «غیر مذهبی» می‌باشد و به هیچ گروهی وابستگی ندارد.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفاً با

شماره تلفن ۲۶۲۷-۸۵۷ (۴۰۸) تماس حاصل فرمایید.

1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

نوشتن بر سنگ قبر
به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق

بدون هزینه

۲۲۱-۸۶۲۴ (۴۰۸)



ادامه مطلب سی امین کنفرانس... از صفحه ۹

تداوم بنیاد برای آنها توانمندی ایجاد کرده و امیدی را در داخل کشور تولید و باز تولید کرده است. وی اضافه کرد که گاهی نهادهای کاریزماتیک تبدیل به شخصیت های کاریزماتیک می شود و مثال کمپین ضد حجاب اجباری و مسیح علی‌نژاد را آورد.

سخنران دیگر روز شنبه، نیره توحیدی استاد و مدیر مطالعات خاورمیانه و اسلام شناسی در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا بود که علت شرکت خود در این کنفرانس را تاکید بر اهمیت و وجود بنیادعلیرغم تمام اشکالاتش نامید. وی به «عارضه بنیانگذاران» اشاره کرد که بعد از یک مدت طولانی حالت فرزند و مالکیت به آن نهاد پیدا می کنند.

مهناز متین، پزشک، پژوهشگر و نویسنده سخنران دیگر روز شنبه از فرانسه بود که مروری بر مباحث کنفرانس های بنیاد پژوهش های زنان ایران کرد. در سی سال گذشته ۲۹۶ سخنرانی ارائه شده که سی تای آنها در رابطه با اسلام و دین بوده است. در این بحث ها چهار گرایش در مورد وجود نابرابری بین زن و مرد وجود داشته است. یکی گرایش که معتقد است دین بعنوان شکل قالب دولتی باعث حجاب اجباری و نابرابری زن و مرد شده است. گرایش دوم معتقد است که اگر چه دین مانع بزرگی در برابری زن و مرد است اما تنها دلیل نبوده و مناسبات تولیدی دلیل اصلی است. گرایش سوم، اصلاح طلبان که اسلام را باعث نابرابری ندانسته و در واقع اشاره به ازدیاد زنان در میدان های مختلف بعد از انقلاب هستند و گرایش چهارم و نسل جدید بعد از انقلاب که حجاب را اصلا مانع اصلی پیشرفت زنان نمی دانند. مهناز اضافه کرد که اگر چه در کنفرانس های بنیاد فضای صحبت به هر چهار گرایش داده شده اما در عمل هیچکدام از این بحث ها در عمق نرفته است. حتی در مورد خود فمینیسم هم بحث ها عمیق نشده است. شاید گام آینده باید دید دراز مدت تر باشد و انتخاب موضوعات، هدفمندتر با تنوع کمتر.

در کنسرت شب شنبه، دریا دادور غوغا کرد و با خواندن ترانه های قدیمی چون «سرزمین من» و جدید چون «دختر گلفروش»، حضار را احساساتی کرد.

روز یکشنبه با صحبت پرستو فروهر، هنرمند تجسمی، استاد دانشکده هنر، فعال حقوق بشر و نویسنده آغاز شد. که برآستی تأثیر گذار ترین قسمت کنفرانس بود. وی به «بحران ایرانی بودن، مهاجر، آواره، پناهنده، جهان سومی و دیگری

بودن» پرداخت و گفت «من در آلمان زندگی می کنم جایی که امنیت دارم ولی هر روز تعداد زیادی روی کشتی های منتظر به ورود، غرق می شوند. سالها عادت داشتم به یادداشت نویسی، اینروزها اما فقط Screen Shot می گیرم که خود کاملاً بیان است. او از خطر مخوف جنگ گفت، از فقر، کودک همسری، خشکسالی و گفت در این شرایط گروهی زیر لوای اصلاحات توهم می پرانند و حافظه ای می سازند از دیروزگی این دوران که هیچ از رنج این روزها نمی کاهد. پرستو که در سالگرد کشته شدن پدر و مادرش، داریوش و پروانه فروهر، هر سال به ایران می رود تا چراغ خانه شان روشن بماند، گفت که در چند هفته اخیر سه بار به منزلشان در تهران دستبرد زده اند و به همین دلیل مجبور شده اند تمام پنجره ها و دریچه ها و حتی نرده های ایوان را حفظ بکنند. «خانه ای که می خواستیم یاد آور آزادگی کشته شدگان باشد حالا خودمان ردیف به ردیف دورش نرده کشیده ایم، تضادی نمادین با آنچه قرار بود باشد.»

پرستو فروهر به سخنرانی مادرش در کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران در بیست و سه سال پیش اشاره کرد و گفت: «مادرم بیست و سه سال پیش در سخنرانی اش واژه ای شریف ساخت به نام (همبود انسانی) که کاش بتوانیم به آن برسیم.» کاوه کرمانشاهی، فعال حقوق بشر و پناهندگان کوئیر مرکز لژیومگر از برلین، به سیر گفتمان کوئیر طی سی سال کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان پرداخت. وی گفت بنیاد اولین نهاد غیر کوئیر است که از بیست سال پیش گفتمان کوئیر و هویت جنسی را در چهار کنفرانس طرح کرده است و در ده سخنرانی. در بعد از ظهر یکشنبه میزگردی تحت عنوان «مکتبی بر سی سال کار جمعی» به گرداندگی شهلا شفق و با شرکت صدیقه فخرآبادی (آمریکا)، میهن روستا (آلمان)، ناهید نصرت (آلمان)، جمیله داودی (آمریکا) و حمید نودری (آلمان) برگزار شد. میهن روستا به نقش مهم کمیته های برگزار کننده در تداوم کنفرانس های بنیاد اشاره کرد و اینکه چهار صد نفر داشته اند. جمیله داودی خصوصیات را برشمرد که بنیاد را از دیگر نهادها و تشکلات زنان مجزا می کند.

۱- کنفرانس های بنیاد مرکزیت ندارد
۲- برگزاری کنفرانس ها توسط کمیته

مضاف بر این که در اسلام و یهودیت، بر خلاف مسیحیت، تنوع کار ناپسندی شمرده شده است، اما «آبی» بر بازوی مردی از خانواده مذهبی، کلمه «خدا» را تنوع کرده و بر پشت مردی دیگر عبارت «یا علی» را. زنان مذهبی اما بیشتر مایل به تنوع ابرو، لب، بن مژه، تیره کردن فرق سر و خط چشم در آرایشگاه های زنانه هستند. آرایشگاه هایی که جواز تنویشان را با خرید دستگاه تنویدی کسب کرده اند که هرچند در بازار رسمی به قیمتی گزاف به فروش می رسد، اما قابلیت های دستگاه های قاچاق را ندارد.

اشتیاق زنان ایرانی به تنوع بسیار زیاد است. نهادهای رسمی آموزشی در جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته برای سانسور بدن زنانه تلاش زیادی کرده اند اما بسیاری از زنان درست بر خلاف تبلیغات رسمی، به استقلال رأی و خودآگاهی زنانه تازه ای رسیده اند و حق خود می بینند که بدن خود را از آن خود بدانند و بر آن اختیار کامل داشته باشند. ممنوعیت بدن، گفتمان غالب جمهوری

می گذشتند و من هم به عکاسی از شان ادامه دادم؛ از چشمی دوربین خیره شدم به صورت های شان، دستانشان، کیسه ها و بارها و لبخندهای شان، به اخم ها و ترس ها و تردیدهایشان به من، غریبه ای با دوربین.

میان سیل جمعیتی از کولبرها که از کوه یک مرتبه به پایین می آمدند مشغول بودم و عکاسی می کردم، جوانی با جثه ای کوچک که جعبه بزرگ سیگار

بزرگترین ترس در این دنیا ترس از عقاید دیگران است. زمانی که ما از عامه ترسسیم، دیگر یک گوسفند نیستیم. تبدیل به یک شیر می شویم و یک غرش عظیم در قلب ما بر می خیزد.... غرش آزادی

زمانی که با خودمان هماهنگ هستیم، ناگهان هماهنگی با دیگران را آسان می یابیم، زیرا دیگران فقط ما را منعکس می کنند... آنها آئینه اند.

های محلی زنان و نه کمیته مرکزی
۳- شرکت سخنرانان و مهمانان از اروپا، آمریکا، کانادا و ایران

۴- غالب نبودن خط و طرز فکر واحد ۵- تنوع مباحث

۶- در بر گرفتن عرصه های مختلف فعالیت های زنان از دعوت محققین در مطالعات زنان تا شاعران، نویسندگان، رقصندگان،...

۷- انتشار بحث های سالانه کنفرانس. ناهید نصرت به آزادی بیان و دادن تریبون به دیدگاه های گوناگون با ذکر

ادامه مطلب تنوع در ایران... از صفحه ۳۱

اسلامی درباره زنان بوده است. ممنوعیتی که بلافاصله پس از انقلاب با اجباری شدن حجاب به صراحت خودش را به رخ زنان ایران کشید و تا امروز ادامه یافته است. حالا تنوع بدن زنانه به یکی از ابزار نافرمانی و اعتراضی خاموش تبدیل شده است. تنوعی مچ تا آرنج دختران جوان نشان می دهد بدن زنانه در مقابل امر و نهی های مقرر برای زنان ایستاده و می کوشد از موضع انفعال خارج شود.

موریس مرلو پونتی متفکر سرشناس فرانسوی بدن را ابزار عام ادراک جهان می دانست. به این معنا، وقتی بدن تبدیل به پدیده ای ممنوع می شود و از ارتباط بی واسطه با هستی باز داشته می شود، آدمی برای دستیابی به حق اختیار بدن ممنوع شده خویش راهی دیگر جستجو می کند. این جاست که بدن او، خود تبدیل به پیام می شود: «شاید بتوانی از حداقل آزادی های انسانی ام محروم کنی، اما نقشی را که به دل خواه خود بر تنم حک کرده ام، هرگز نخواهی توانست پاک کنی.»

ادامه مطلب زمستان کولبرها... از صفحه ۲

بر دوشش بود و به راحتی می توانست خود من یا یکی از دوستانم باشد از جلویم گذشت، روی شانهاش برف نشسته بود، سریع چند عکس از او و شانها برفی اش گرفتم و رفتم جلو تا برف را از روی شانهاش بتکانم، لبخندی زد و به برف نگاهی انداخت و گفت «این هم سهم ما از حقوق بشر!» و گذشت... عجیب مردمانی هستند این کولبرها، مردمانی شبیه من و شما.

مثال پرداخت. حمید نودری به جایگاه بنیاد بعنوان یک نهاد پایدار در تبعد پرداخت و صدیقه فخرآبادی به تجربه های شخصی خود و تأثیر آدم هایی که در کنفرانس ها با آنها آشنا شده در زندگی و رشد شخصی اش.

برنامه با کنسرت شیرین مهرید، خواننده خوش صدا که بقول میهن روستا «آرزوهایش را تبدیل به ترانه کرده و از گوشه زندان با خود به فلورانس آورده تا صدای زندانی را زنده نگه دارد.» با استقبال بسیار به پایان رسید.

ادامه مطلب ازدواج بر اساس... از صفحه ۴۳

خارجی اختیار کرده و به تابعیت ایرانی باقی مانده‌اند از شرط این بند مستثنی می‌باشند.» (۱۰) ماده ۳۰۱، قانون مجازات اسلامی.

(۱۱) ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی: «اگر مادر در مدتی که حضانت طفل به او است مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود.» (۱۲) بند ۲، ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی: «هر گاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا ترتیب اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل و یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضائی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند. موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است: ۱- اشتها به فساد اخلاق و فحشا.» (۱۳) بند ۳، ماده ۲۰۲، قانون مجازات اسلامی.

(۱۴) ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی: «نفقة عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض.» (۱۵) ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.»

(۱۶) ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۲: «هرگاه مهریه در زمان وقوع عقد تا یکصد و ده سکه تمام بهار آزادی یا معادل آن باشد، وصول آن مشمول مقررات ماده ۵۰ قانون اجرای محکومیت‌های مالی است. چنانچه مهریه، بیشتر از این میزان باشد در خصوص مازاد، فقط ملائت زوج ملاک پرداخت است.»

دادگاه مزبور می‌تواند اجازه نکاح را صادر نماید.» (۳) ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی: «نکاح مسلمه با غیرمسلم جایز نیست.» (۴) ماده ۱۰۶۰ قانون مدنی: «ازدواج زن ایرانی با تبعه‌ای خارجه در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موکول به اجازه‌ی مخصوص از طرف دولت است.» (۵) ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی: «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است.» (۶) ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی: «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند سکنی نماید مگر آن‌که اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.» (۷) ماده ۱۱۵ قانون مدنی: «اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن می‌تواند مسکن علی‌حده اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذوراست نفقه بر عهده‌ی شوهر خواهد بود.» (۸) ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی: «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.» (۹) بند ۳، ماده ۱۸، قانون گذرنامه: «برای اشخاص زیر با رعایت شرایط مندرج در این ماده گذرنامه صادر می‌شود: ۱- زنان شوهر دار ولو کمتر از ۱۸ سال تمام با موافقت کتبی شوهر و در موارد اضطراری اجازه دادستان شهرستان محل درخواست گذرنامه که مکلف است نظر خود را اعم از قبول درخواست یا رد آن حداکثر ظرف سه روز اعلام دارد کافی است. زنانی که با شوهر خود مقیم خارج هستند و زنانی که شوهر

ادعا می‌کنند توانایی پرداخت مهریه را ندارند، تیر خلاص بر اندک کارایی مهریه در جبران بی‌حقی زنان بود.

قفلی که به آسانی باز نمی‌شود

در چنین شرایطی و با در نظر داشتن آمار بالای خشونت خانگی علیه زنان و این‌که هیچ قانونی برای حمایت از زنان خشونت‌دیده و علیه شوهران پرخاشگر در ایران وجود ندارد، زن چطور می‌تواند از این قرارداد ازدواج بیرون بیاید؟ اگر شوهر راضی به طلاق نشود، تنها راه پیش رو پوشیدن کفش آهنین برای مراجعه به دادگاه و قانع کردن قضات است. مرد می‌تواند به آسانی زنش را طلاق دهد اما زن باید ثابت کند که در شرایط «عسر و حرج» به سر می‌برد و ادامه این زندگی برای او ممکن نیست. اگرچه مواردی همچون ضرب و شتم و سوءرفتار مستمر شوهر، اعتیاد، ترک زندگی از سوی مرد، محکومیت به حبس طولانی و ابتلا به بیماری‌های صعب‌العلاج به عنوان نمونه‌های عسر و حرج عنوان شده، اما اثبات آنها در دادگاه‌هایی با قضات مردی که اغلب تفکر سنتی و مردسالارانه دارند، آسان نیست و گاه سال‌ها به طول می‌انجامد.

این، شرح مختصری از زندانی بود که زنان با ازدواج بر اساس قوانین جمهوری اسلامی ایران گرفتار آن می‌شوند. صد البته که بسیاری از زنان و مردان ایرانی خود را پایبند به این قوانین نمی‌دانند و ازدواج‌شان را بر مبنای مهر و احترام دو سویه به پیش می‌برند. بسیاری دیگر نیز با کنار گذاشتن قوانین مهریه و نفقه و اضافه کردن شروط ضمن عقدی برای تضمین برابری حق زن در طلاق و حضانت و سفر و اشتغال و محل سکونت، بر اساس شرایطی که آن را عادلانه می‌دانند ازدواج می‌کنند. با این حال، تعهدات ثبت‌نشده انسانی و شرایط ضمن عقدی که عمومیت ندارند، نمی‌توانند جایگزین قوانین برابر خانواده برای تضمین حق و کرامت انسانی زنان و مردان باشند.

(۱) ماده ۱۰۴۱، قانون مدنی: «عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۲ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط مصلحت یا تشخیص دادگاه صالح.»

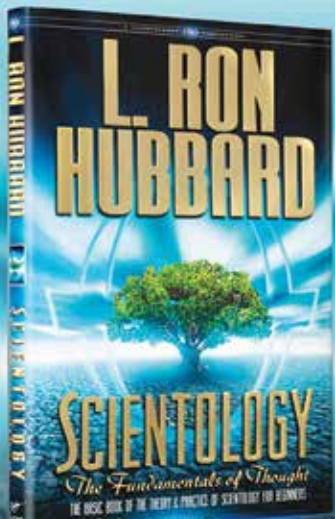
(۲) ماده ۱۰۴۲ قانون مدنی: «نکاح دختری که هنوز شوهر نکرده اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جدپدری او است و هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد به او شوهر کند و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده به دادگاه مدنی خاص مراجعه و به توسط دادگاه مزبور مراتب به پدر یا جد پدری اطلاع داده شود و بعد از ۱۵ روز از تاریخ اطلاع و عدم پاسخ موجه از طرف ولی

اما پرداخت این نفقه، یک شرط مهم و اساسی دارد: رابطه جنسی. بر اساس قانون، زن موظف است هروقت که شوهرش بخواهد آماده همبستری با او باشد و اگر بدون داشتن «عذر شرعی» از رابطه جنسی امتناع کند، بنابر قانون «مستحق نفقه نخواهد بود». (۱۵) آنچه در این میان نادیده گرفته شده، کرامت و شأن انسانی زن است که تأمین مسکن، غذا و احتیاجات ضروری‌اش مشروط به برقراری رابطه جنسی شده است.

از دیدگاه مدافعان شرایط فعلی زنان، مهریه امتیاز دیگری است که در بدو ازدواج به زنان داده می‌شود. اما مهریه نیز همچون نفقه به رابطه جنسی گره خورده و بهایی برای همبستری است. به گونه‌ای که اگر زن و شوهر قبل از رابطه جنسی از هم طلاق بگیرند شوهر فقط موظف به پرداخت نیمی از مهریه است، همچنین زن می‌تواند تا قبل از دریافت مهریه‌اش از برقراری رابطه جنسی خودداری کند. به دلیل چنین قوانینی است که بسیاری از زنان مهریه را به معنای قیمت‌گذاری روی خود می‌دانند و مخالف آن هستند. از سوی دیگر اما برخی معتقدند در نبود قوانینی همچون تقسیم برابر اموال پس از طلاق، مهریه می‌تواند تضمینی برای آینده مالی زن باشد. برخی دیگر نیز می‌گویند در شرایطی که زنان حق برابری برای طلاق و حضانت فرزندان‌شان ندارند، مهریه مثل اهرم فشاری برای گرفتن این حقوق است و در موقع اختلاف با به اجرا گذاشتن یا بخشیدن مهریه، می‌توان مرد را مجبور به توافق بر سر طلاق و حضانت کرد. این اهرم فشار اما مدت‌ها است که کارایی‌اش را از دست داده است. بر اساس قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۲ فقط مهریه‌ای که تا ۱۱۰ سکه تمام طلای «بهار آزادی» یا معادل آن باشد، قابلیت آن را دارد که همچون یک بدهی مالی پیگیری شود. اگر مهریه بیشتر از این باشد و مرد بگوید که توانایی مالی پرداختش را ندارد، پیگیری حقوقی انجام نمی‌شود، مگر آنکه زن بتواند توانایی مالی شوهرش در پرداخت آن را اثبات کند. (۱۶) از سوی دیگر مرد می‌تواند با واگذار کردن صوری اموالش به دیگران و درخواست اعسار به معنای ناتوانی از پرداخت، مانع پیگیری قضایی شود. یا اینکه مهریه را به شکل اقساط بلند مدت پرداخت کند و کارایی آن را چه به عنوان حمایت مالی و چه به عنوان ابزاری برای تسهیل طلاق و حضانت از بین ببرد. دستور اخیر رئیس قوه قضاییه به منع بازداشت مردانی که

THE ANSWERS YOU'VE BEEN SEARCHING FOR

You may have been taught that the mind, spirit and life are very difficult things to know about. This is the first principle of Scientology:



L. RON HUBBARD

SCIENTOLOGY

The Fundamentals of Thought

It is possible to know about the mind, spirit and life.

Get your copy today - also available in Farsi
1080 Linda Vista Ave | Mountain View CA 94043

ادامه مطلب ظرفیت و ظرافت... از صفحه ۴

پژوهشگران عرصه ایران‌شناسی، خود نسخه‌ای از آثار خود را برای او می‌فرستادند و او نیز آثار خویش و گاه آثار دیگران را برای ایشان روانه می‌کرد.

افشار این کتابخانه گران بها و بی‌مانند را در سال‌های اخیر، سال‌ها و سال‌ها قبل از بیماری‌اش، سخاوتمندانه به «بنیاد دائره‌المعارف بزرگ اسلامی» بخشید که در آنجا با عنوان کتابخانه و مرکز اسناد ایرج افشار نگهداری می‌شود و مراجعه به آن برای همه ارباب تحقیق و استادان و دانشجویان آزاد است.

افشار، این نظام «آرشیو آفرینی» را نه تنها در کتابخانه شخصی خود سامان داده است که در هر کجا مسئولیتی پذیرفته است، کوشیده است که در این راه بنیادی نهاده شود؛ گرچه پس از او و رفتن او از آنجا، دیگران به ادامه کار او دلبستگی نشان نداده باشند.

آنچه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد و نشانه‌های «انضباط آرشیوی» است همه و همه یادگار اوست. آرشیو عکس‌های تاریخی رجال و اماکن و جمعیت‌ها، اسناد و مکاتبات و فرمان‌ها و مجسمه‌های بزرگان فرهنگ ایران زمین در عصر ما.

به یاد دارم که او برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مهم‌ترین نشریات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی جهان را مشترک شده بود و دوره‌های این گونه نشریات در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به طور منظم موجود بود. بعد از فروپاشی نظام پیشین و رفتن افشار، به تعبیر بیهقی، «کار از پرگار افتاد» و آنها که به جای او آمدند، خواستند در بیت‌المال «صرفه‌جویی» کنند؛ حق اشتراک بسیار ناچیز این مجلات را به نفع مستضعفین «صرفه‌جویی» کردند و نپرداختند. در نتیجه، استمرار و تکامل آن «آرشیو» عظیم فرهنگی منقطع شد. حالا اگر روزی بخواهند جبران این خسارات را بکنند، چندین برابر آن وجوه را باید بپردازند تا عکس یا زیراکس یا میکروفیلم آن مجلات را به دست آورند، اگر این کار امکان‌پذیر باشد. این قدر می‌دانم که دریافت نسخه‌های اصل آن مجلات امروز دیگر امری است محال. از قدیم نیاکان ما گفته‌اند که «خود کرده را تدبیر نیست». در همان هنگام قطعه‌ای به شوخی و جدی منظوم کردم که نشر تمامی آن در این مقال روا نیست ولی دو بیت پایانی آن این چنین بود:

حکمت مشرفی ست این گفتار

از «پکن» بشنو این سخن نه ز «رُم»:

هر که در میخ صرفه‌جویی کرد

می‌کند نعل اسب خود را گم

البته قافیه بیت اول را درست به یاد نمی‌آورم.

و فرنگی که او در طول هفتاد سال گرد آورده بود، طبقه‌بندی شده است، «تیراژ آبار»هایی که غالباً امضای نویسنده را نیز با خود دارد و احتمالاً با اصطلاحاتی از سوی مؤلف، یادگاری است از ارادت آن خاورشناس یا پژوهشگر ایرانی به ایرج افشار. گردآوری و طبقه‌بندی این جزوه‌ها و اوراق کوچک و کم‌برگ کار هر کس نبوده است. تنها ایرج افشار بوده است که توانسته است با انضباط ذاتی و اکتسابی خویش آن‌ها را بدین‌گونه نظام بخشد و طبقه‌بندی کند.

اگر در مجموعه انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار (دفتر تاریخ، دفتر چهارم، گردآوری ایرج افشار، ۱۳۸۹ صص ۶۰۷-۶۱۲) یکی از نمونه‌های درخشان این خصلت «آرشیوسازی» او را ندیده‌اید، حتماً نگاهی به این کتاب بیفکنید تا ببینید که او در سال ۱۳۲۳-۱۳۲۴ که جوان بیست ساله‌ای بوده است چه‌گونه به فکر حفظ و گردآوری «امضا»های رجال سیاسی و فرهنگی عصر بوده است و خود می‌گوید: «دوره سوم مجله آینده از مهر ۱۳۲۳ تا اسفند ۱۳۲۴ انتشار یافت و چون طومار آن بسته شد من امضاهای ادبا و رجال معروف وقت را، از ورقه‌های اشتراک و رسید مجله، جدا ساختم و در دفتری به سلیقه عهد جوانی چسبانیدم و بعدها آن را به فرزندم آرش سپردم. چون شناخت امضای رجال، برای بازشناسی اوراق و اسناد مملکتی مفید است، تصویر آن دفترچه را افزودن فهرستی الفبایی از نام‌ها در دفتر تاریخ به چاپ رسانیده می‌شود.» شما با نظر در آن اوراق امضای رجالی از نوع دکتر منوچهر اقبال، لول ساتن، ملک‌الشعراى بهار، ذبیح‌پهروز، پورداوود، پیشه‌وری، علی اصغر حکمت، حسینعلی راشد، ادیب‌السلطنه سمیعی، دکتر سیدعلی شایگان، بزرگ علوی، هانری کربن، سید احمد کسروی، دکتر محمد مصدق و حدود یکصد و پنجاه رجل سیاسی و فرهنگی دیگر را می‌توانید ببینید.

افشار در تکمیل منابع پژوهش‌های ایران‌شناسی در کتابخانه شخصی خود بسیار کوشا بود. تا همین اواخر، هرگاه می‌شنید یا در جایی می‌خواند که کتابی به یکی از زبان‌های فرهنگی، درباره ایران و یا یکی از مسائل تاریخ و فرهنگ ایران، انتشار یافته است، از فرزندانش در آمریکا می‌خواست که نسخه‌ای از آن کتاب برای کتابخانه شخصی‌اش فراهم کنند، به هر قیمتی که باشد. در بسیاری موارد قیمت‌ها، به پول ایران به راستی کمرشکن بود اما او از این بابت هیچ اخم به ابروی خود نمی‌آورد و دست از طلب بر نمی‌داشت. به علت شهرت و اعتباری که در عرصه پژوهش‌های ایرانی در جهان به دست آورده بود، بیشترین

می‌تواند در اختیار ما قرار دهد؟ نه تنها در این زمینه پاسخ دانشگاه تهران منفی است، که حتی پرونده استخدامی ملک‌الشعراى بهار را هم ندارد. «بهار نوعی» اگر در فرانسه می‌زیست، برای صورت حساب قهوه‌ای که در فلان «کافه» پاریس خورده بود، آرشیو داشتند و ما حتی پرونده استخدامی او را نداریم، تا چه رسد به نوع صورت سؤال‌های امتحانی او.

همه این حرف‌ها را برای آن مطرح کردم که بگویم ما انضباط لازم برای «آرشیوسازی» را در هیچ زمینه‌ای نداشته‌ایم و نداریم و تا در این راه خود را به حداقل استانداردهای جهانی نرسانیم، کارمان زار خواهد بود.

ایرج افشار، اما یکی از نوادری بود که در همین کشور ما و در همین روزگار ما، با هزینه شخصی برای تمام مسائل فرهنگی و تاریخی آرشیو داشت. مجموعه نامه‌هایی که او از افراد مختلف، در طول دوره حیات فرهنگی هفتاد ساله‌اش دریافت کرده است، همه محفوظانند و طبقه‌بندی شده. از نامه‌های بزرگانی چون دکتر محمد مصدق و سیدحسین تقی‌زاده و اللیهار صالح و سیدمحمدعلی جمال‌زاده، تا نامه‌ای که فلان آموزگار روستایی به او نوشته است و در باب کتابی چاپی یا نسخه‌ای خطی که داشته است، از او پرسش کرده است. حجم این نامه‌ها شاید متجاوز از بیست هزار صفحه باشد. وقتی مجموعه کامل این نامه‌ها نشر یابد، گوشه‌ای از چشم‌انداز پهناور «آرشیوسازی» او آشکار خواهد شد. همچنین آرشیو عکس‌هایی که او از شخصیت‌ها و اماکن تاریخی ایران، خود گرفته است.

افشار همیشه اظهار تأسف می‌کرد و با دروغ به یاد می‌آورد که بعد از کودتای انگلیسی‌ها علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق، مجبور شده بود برای حفظ جان دوستانش، مجموعه بی‌شماری از نامه‌های مرتضای کیوان، آن مرد مردستان و انسان شریف تاریخ معاصر ایران، را که به افشار نوشته بود در چاه آب منزلشان بریزد و معدوم کند. ترسیده بود که اگر به دست ایادی «رکن دو» از ارتش بیفتد از روابط کسانی با مرتضای کیوان آگاه شوند و جان آن افراد در معرض خطر قرار گیرد.

افشار خود اهل هیچ حزب و دسته‌ای نبود، در تمام عمر. شماره کتاب‌های کتابخانه شخصی ایرج افشار را به درستی نمی‌دانم، این قدر می‌دانم که یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های حوزه ایران‌شناسی در زیر آسمان ایران است. در این کتابخانه علاوه بر کتاب‌های ایران‌شناسی به زبان‌های فرنگی و شرقی، تمام «تیراژ آبار»های مقالات فارسی

آیا فقر آرشیو ملی، نتیجه آن فقدان حافظه تاریخی است یا نداشتن حافظه تاریخی سبب شده است که ما هرگز نیازی به آرشیو، در هیچ جای کارمان نداشته باشیم؟ یکی از سعادت‌های بزرگ زندگی من این است که افتخار حضور در جلسه‌ای داشتم که رومن یاکوبسون، در دانشگاه اسکسفورد، سخنرانی می‌کرد (سال ۱۹۷۴ یا ۱۹۷۵). یاکوبسون، یکی از شعرهای ویلیام بتلریتز را به شیوه خاص خود تحلیل می‌کرد و تحریرهای مختلف آن شعر را مقایسه می‌کرد، تا نظریه ساختارگرایانه خود را، بر آن معیار، تثبیت کند. یادم هست که یکی از حاضران، به نظرم جان‌اتان کالر که در آن هنگام استاد جوانی بود و بعضی از آثارش امروز به زبان فارسی ترجمه شده است و در آن ایام اولین کتابش به نام Structuralist poetics تازه از چاپ خارج شده بود و در همان مجلس رونمایی می‌شد و من یک جلد خریدم، اعتراض کرد بر گوشه‌ای از سخن یاکوبسون. رئیس جلسه هم آيو ریچاردز، ناقد بزرگ قرن بیستم در قلمرو زبان انگلیسی بود. یاکوبسون به آن معترض گفت: «این سخن شما را، استاد دیگری هم، در آمریکا به من یادآور شد و گفت که: و این استنباط شما از شعر بیتز به خاطر طرز قرائتی است که شما خود از شعر بیتز دارید و این به سبب لهجه روسی شماست (It is because of your Russian accent) یاکوبسون گفت: «دست آن استاد را گرفتیم و بردم به دانشگاه هاروارد آنجا که صدای تمام بزرگان دانش و ادب و هنر ضبط و ثبت و آرشیو شده است. صفحه صدای بیتز را که شعرهای خودش را خوانده بود و از جمله همان شعر را، برای او گذاشتم و گفتم: و بین، شاعر، خود نیز به همان گونه می‌خواند که من خوانده‌ام،» برای خوانندگان این یادداشت باید یادآور شوم که بیتز یکی از دو سه شاعر بزرگ‌ست که تاریخ ادبیات زبان انگلیسی به خودش دیده است و در سال ۱۹۳۹ در گذشته است. آنها در چه سال‌هایی به فکر چه چیزهایی بوده‌اند و ما قبر بدیع‌الزمان فروزانفر را به یک حاجی بازاری به قیمت یک پیکان دست سوم می‌فروشیم.

از حوزه کار خودم، دانشگاه تهران، مثال می‌زنم. اگر از دانشگاه تهران بپرسند که ما می‌خواهیم نوع سؤال‌های امتحانی ملک‌الشعراى بهار یا بدیع‌الزمان فروزانفر یا خانم فاطمه سیاح را بدانیم، آیا دانشگاه تهران یک نمونه، فقط یک نمونه، از پرسش‌های امتحانی این استادان بزرگ و بی‌مانند را، که فصول درخشانی از تاریخ ادبیات و فرهنگ عصر ما را شکل داده‌اند،

ادامه مطلب نوشخند و پوز خند... از صفحه ۱۷

همه آنها زیباتر بود.

خوشحال بودم از این که توانسته بودم گوسفند عید قربان نباشم. روز عقد فرا رسید. قلبم شدیداً می تپید. انگشتر الماس قلابی در جمله مخملی زیبا در جیب «صدرل» بود. سفره عقد را مادرم در نهایت زیبایی فراهم کرده بود. مهمانان در سالن پذیرایی که سفره عقد پهن شده بود، دور تا دور نشسته بودند. فامیل، شوهر خاله ها، دختر خاله ها، پسر خاله ها همه منتظر لحظه موعود بودند.

فروغ خانم همسر دکتر مصباح زاده (پسر خاله صدرل) با نگاه مهربان و لبخند زیبایش به من نگاه می کرد. مراسم عقد شروع شد و عاقد مشغول خواندن خطبه عقد بود و دل در سینه من می تپید. چند دقیقه بعد حلقه ها رد و بدل شد. همه دست زدند و خوشحالی کردند.

لحظه موعود فرا رسید. «صدرل» دست در جیبش کرد و جعبه انگشتر را بیرون آورد. دل در سینه ام چنان می تپید که صدایش را می شنیدم. فکر می کردم اگر بفهمند انگشتر تقلبی است چه خواهد شد. فکر می کردم مادرم حتما خواهد فهمید. اگر او متوجه نشود، فروغ خانم حتما به راز ما پی خواهد برد.

در این افکار بودم که صدای مهربان «صدرل» تکانم داد که می گفت: «همه منتظرند، دستت را بده انگشتر را به دست بکنم.»

فروغ خانم گفت: «نخیر آقای «صدرل» خان» بگذار ببینم چه گلی کاشته ای!» فروغ خانم انگشتر را از دست «صدرل» گرفت. از شدت اضطراب تپش قلبم را در گوش هایم احساس می کردم.

صدای فروغ خانم را شنیدم که پس از بررسی و آزمایش انگشتر می گفت: «آفرین «صدرل» خان» بسیار انگشتر زیبا و گران قیمتی است.»

دختر خاله ها و خاله ها یک یک انگشتر را ملاحظه و معاینه کردند و با کمی بعض و حسادت آن را دست به دست می دادند و در گوشی چیزی به هم می گفتند حتی شنیدم یکی از خاله های «صدرل» گفت: «از حالا می خواهد پسره را به خاک سیاه بنشانند. خدا می داند چقدر پول بابت این انگشتر داده! اصلاً چه لزومی دارد انگشتر به این گرانی بخرد.»

حتی مادرم بعد از دیدن و معاینه انگشتر گفت: «دختر جان اول زندگی آدم نباید چنین خرج بزرگی روی دست شوهرش که هنوز دانشجویی بیش نیست بگذارد.» این انگشتر شصت و دو سال است که

ما ظاهراً مخالفتی نکردیم اما وقتی خانواده «صدرل» برای خرید جواهرات اصرار کردند و معتقد بودند که این مسئله جزء لاینفک زندگی زناشویی و آینده زن و شوهر است که هر دو طرف باید آن را رعایت کنند، مخصوصاً انگشتر الماس که باید سر عقد، داماد به انگشتر عروس بکند، مسئله مشکل تر شد. حالا صحبت انگشتر الماس بود که سر عقد به انگشتم بکنند.

ما با هم صحبت کردیم. من دختری بودم که هرگز از جواهر استفاده نمی کردم چه رسد به این که سر سفره عقد بنشینم و مثل گوسفند قربانی به سر و گردنم مهره آویزان کنند. با دوست عزیز از دست رفته ام «اقدس کبیری» ماجرا را در میان گذاشتم.

اقدس فکری کرد و گفت: «تو پیشنهاد کن «صدرل» خودش انگشتر الماس را بخرد.»

با تعجب گفتم: «اقدس جان اولاً من انگشتر نمی خواهم، ثانیاً «صدرل» هنوز دانشجو است چطور چنین پول هنگفتی برای انگشتر بدهد!» اقدس خنده ای کرد و گفت: «تو بگو، بقیه اش با من.» بالاخره خانواده «صدرل» را راضی کردیم که «صدرل» خودش ترتیب انگشتر را بدهد.

روز بعد اقدس، من و «صدرل» را به خیابان اسلامبول برد. در یکی از کوچه های باریک و فرعی که به خیابان اصلی وصل می شد، مغازه دکه ماندی وجود داشت. پیرمرد محترم و خوش قیافه ای صاحب دکه بود. اقدس سلام کرد. ما را معرفی کرد و گفت: «برای خرید انگشتر آمده اند.» پیرمرد خنده ای کرد، نگاه مهربانه اش را به صورت من دوخت و گفت: «کار من هنری است فقط برای کمک به زوج های جوانی است که می خواهند حفظ آبرو بکنند.»

بعد از گفتگوی مختصری، جعبه جواهراتش را باز کرد. من از تعجب جیب کوتاهی کشیدم. الماس هایی که در جعبه بود آن قدر زیبا بودند که نمی شد باور کرد که اصل نیستند. من زیباترین و درشت ترین الماسی را که در شان خانواده بود انتخاب کردم. پیرمرد انگشتم را اندازه گرفت و قرار شد چند روز بعد، پیش از روز عقد آن را تحویل بگیریم.

روز موعود فرا رسید و آن روز انگشتر حاضر بود. قلبم به شدت می تپید و نگران بودم که اگر در روز عقد یک نفر به قلابی بودن الماس پی ببرد چه باید بکنم.

وقتی پیرمرد انگشتر را به دست من کرد که از اندازه اش مطمئن شود. از سر ذوق، فریاد کوتاهی کشیدم و پیرمرد خنده ای رضایت آمیزی کرد. باورم نمی شد. مادرم انگشترهای زیبایی داشت و این انگشتر از

ادامه مطلب دنیای سینما... از صفحه ۱۶

نقطه کور

تژادی است. در سینمای اروپا هنوز نشان دادن یک زوج سیاه و سفید رایج نیست. اما فیلم سازان میکوشند تا این تابو را از میان بردارند. شخصیت اصلی فیلم یک سیاه پوست است که در یک فروشگاه وسایل آلات موسیقی کار میکند. او قادر است خود را با برهنه شدن نامرئی کند و از این طریق به تماشای دیگران منجمله یک معلم موسیقی نابینا گلشفته فراهانی) بپردازد، بی آنکه آنان بدانند.

فیلم اکثراً در شب و در تاریکی میگذرد که با نور پردازی هایش نوعی «فیلم نوآر» را تداعی میکند. اما در انتها تماشاگر از خود خواهد پرسید که منظور از این ناپدید شدن و به تماشای دیگران نشستن چیست و چه تأثیری در زندگی روزمره آنان حتی به عنوان سرگرمی دارد؟ اگر اتلاف وقت را در نظر نگرفت، چنین تجربیاتی فاقد تأثیر برای چیست؟

باید و میتوان هر سوژه و ایده ای را تبدیل به یک اثر هنری: نقاشی، نوشته، موسیقی... و فیلم کرد اما باید در نظر داشت چنین ایده و تجربه ای بیشتر از این حد فراتر نخواهد رفت.

آخرین فیلم «گلشیفته فراهانی»، فیلم «ماوراء طبیعت» است درباره مردی سیاهپوست که بعد از تولد برای لحظاتی مفقود و دوباره ظاهر میشود. در این فاصله کوتاه، ناپدید شدن او هسته مرکزی داستان است. زمانیکه او به مردی کامل مبدل می شود.

فیلم را دو فیلم ساز فرانسوی به اسامی «پتريک ماریو برنار» و «پی یو تری ویدیک» ساخته اند که با سینماگران فرانسوی دیگر دوره جدیدی را در سینمای فرانسه پدید آورده اند. زمانیکه «موج نو» این کشور با: گدار، تروفو، شابرول... سینمای متفاوت خود را به تأثیر از «فیلم نوآر» و فیلم های پلیسی هالیوود و متعاقب آن سیاسی (بیشتر در مورد «گدار») آغاز کرد، تا چند دهه هدف و مسیر مشخصی نداشت. اما در حال حاضر موج جدیدی در سینمای فرانسه در شرف تکوین است که توجهش به فیلم های افسانه ای و تخیلی بیشتر از هر زمان است.

نکته دیگری که فیلم سازان تازه نفس فرانسوی به آن توجه دارند، معضل تبعیض

ادامه مطلب به نام هستی... از صفحه ۳۳

برای یافتن آن شخص خیالی بوده که تصور می کرده اند از جانب آن شخص امواجی دریافت می کنند که آنها را در محاصره قدرت و نفوذ قرار داده و می خواهند هر طور شده آن شخص را از طریق هیپنوتیزم پیدا کنند. در هر حال این قبیل توهمات دیداری و شنیداری در بعضی افراد وجود دارد که ممکن است به خاطر ضعف روانی در حالت هیپنوز قوت گیرد. نوع دیگر، تصور داشتن استعداد فرا روانی در دیدن مناظر روایی که نه مکان آنها مشخص است و نه به زمان خاصی تعلق دارند، در حقیقت ادراکات نادرستی است که به علت اختلال در گیرنده های حسی عارض می شود و هیپنوتیزم برای اینگونه افراد درمان گر نیست و حتی می تواند تشدید کننده توهمات افراد باشد.

افراد معروف و متخصص سوابقی دارند و کارهای علمی معتبر انجام داده اند که با یک تحقیق ساده می توان به سوابق کاری و مراتب تخصصی آنها پی برد. دیده شده و من خود در جریان بوده ام که بعضی خود را برگزیده موجودات فرازمینی می دانند یا خود را در محاصره ارواح و اشباح ترسناک احساس می کنند و حاضر نیستند از این توهمات بیرون بیایند و یا نشانه قابل اثباتی از آنچه احساس می کنند ارائه دهند.

نوع دیگری از توهمات: افرادی به من مراجعه می کردند که مدعی داشتن در ارتباط روحی با شخص دیگری هستند که زنده است و یکبار عبوری آن شخص را از فاصله چند متری دیده اند و قصدشان از مراجعه به من گرفتن کمک

مهمان من است و آن را بیش از هر جواهر گرانبهایی دوست داشته و حفظ کرده ام. در این شصت و دو سال، هر سال در سالگرد عروسی آن را به دستم کرده ام و به یاد اقدس، پیرمرد جواهر ساز، فروغ خانم، خاله ها و دختر خاله های «صدرل» و همه آنهايي که هنوز از یادآوری روز عقد من و انگشتر الماس گران قیمت من از

مهمان من است و آن را بیش از هر جواهر گرانبهایی دوست داشته و حفظ کرده ام. در این شصت و دو سال، هر سال در سالگرد عروسی آن را به دستم کرده ام و به یاد اقدس، پیرمرد جواهر ساز، فروغ خانم، خاله ها و دختر خاله های «صدرل» و همه آنهايي که هنوز از یادآوری روز عقد من و انگشتر الماس گران قیمت من از

ادامه مطلب از خاطرات یک... از صفحه ۴۱

زاد: «شیر محمد بیا. می‌خواهم فال تو را بگیرم.» تهیه‌کننده که واقعا اسمش شیر محمد بود خندید و گفت: «گلی‌جار با من دوست شده و از من خوشش آمده است.» گلی‌جار با صدایی بلند ولی دلسوزانه ادامه داد: «برای چه می‌خواهی خانه‌ات را بفروشی؟ آن‌جا مثل امام‌زاده است. این کار را نکن.» «در راه تهیه‌کننده برایمان تعریف کرده بود که مدتی است، همسرش اصرار دارد، خانه را بفروشد و آپارتمان بخرند.» گلی‌جار در حالی که به تهیه‌کننده نزدیک شده بود، ادامه داد: «خوب پسر تو سرف، چرا ناراحت هستی و گریه می‌کنی؟ ناراحت نباش.» به چهره تهیه‌کننده نگاه کردم، انگشت به دهان گرفته بود. نزدیکش شدم و گفتم: «چه شده است؟» زیر لب گفت: «باورم نمی‌شود. پسرم به سربازی می‌رود به همین دلیل من و همسرم بی‌نهایت ناراحت هستیم.»

به ساعت نگاه انداختم کم‌کم باید به اداره دامپزشکی نزد دکتر دوستی می‌رفتم. مبلغی پول به گلی‌جار دادیم و از او تشکر کردیم. قصد سوار شدن به ماشین را داشتیم که مجدداً او با صدایی بلند فریاد زد: «نه، دزدیده نشده» تا چند دقیقه پشت سر ما فریاد می‌کشید: «نه، دزدیده نشده.»

به اداره دامپزشکی بیضا که رسیدیم، دکتر دوستی منتظر ما بود. تعدادی گزارش آموزشی ضبط کردیم و به شیراز برگشتیم. چند روزی از سفرمان به بیضا گذشته بود که خانم گلچین تماس گرفت و از لحن صدایش احساس کردم، ناراحت است. علت را جویا شدم. آهی کشید و گفت: «از بیضا که برگشتیم، ماجرا را برای پسرم تعریف کردم. عصبانی شد و مقداری قرص آورد و گفت که اگر موضوع را دنبال کنی، خودم را خواهم کشت.»

اصیل و سبک زندگی کنیم. نقاب‌ها را دور بیندازیم. این نقاب‌ها روی قلب مان سنگینی می‌کنند.

آمریکائی‌ها شناسانند. در سال ۱۹۳۶ مارسل دوهامل نویسنده سرشناس فرانسوی کتاب «آنها به اسب‌ها شلیک می‌کنند» را به زبان فرانسه ترجمه کرد. توفیق این کتاب فوق‌العاده بود. در پی این پیروزی سال بعد کتاب «کفن جیب ندارد» وی به زبان فرانسه ترجمه گردید.

وی در دسامبر ۱۹۵۵ در بورلی هیلز در سن ۵۸ سالگی، به مرض قلبی درگذشت.

که چگونه سندیکای تبهکاران، برای ایجاد تشکیلات نفوذناپذیر وارد بازار سرمایه‌گذاری شده و در سراسر کشور خود را به لباس قانونی آراسته است. تلاش ادبی مک کوی به بن بست کشید. سال‌های جنگ جهانی پیش آمد و او منزوی تر شد تا جایی که خود را نیز فراموش کرد اما ناگهان اتفاق پیش بینی نشده‌ای به‌دانش رسید. فرانسوی‌ها بارها قدر و ارزش هنرمندان گمنام آمریکا را به خود

ادامه مطلب نامه‌های شگفت‌انگیز... از صفحه ۴

می‌آیند و همگی سر و وضع مرتبی دارند. چتر دار و قلیان دار در عقب غلامان راه می‌پیمایند تا بتوانند در موقعی که شاه بخواهد در راه از قلیان استفاده کند، آن را به او بدهند. خواجه اول بلافاصله پیش از شاه حرکت می‌کند. وی در میان پیشخدمت‌هایی که تعدادشان ۱۲ نفر است راه می‌رود. شاه معمولاً به برخی از وزیران اجازه می‌دهد که در بین راه با او صحبت کنند. بزرگان دیگر بطور گروهی و بدون نظم در پی می‌آیند.

۱- Carabinieri سربازانی که مسلح به نوعی تفنگ کوتاه هستند. (م)

ادامه مطلب مشقی تازه در... از صفحه ۱۹

بنا شد در «ایوردن» سوئیس روزنامه صوراسرافیل طبع شود، در همان اوقات شیبی مرحوم میرزا جهانگیرخان را به خواب دیدم در جامه‌ای سپید و به من گفتم: «چرا نگفتی او جوان افتاد!» من از این عبارت چنین فهمیدم که می‌گوید چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا نوشته‌ای و بلافاصله در خواب این جمله به خاطر من آمد: «یاد آر ز شمع مرده یاد آر»

در این حال بیدار شدم و چراغ را روشن کردم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسقط ذیل را ساختم و فردا گفته‌های شب را تصحیح کرده دو قطعه دیگر بر آن افزودم و در شماره اول صوراسرافیل منطبعه ایوردن سوئیس چاپ شد.»

کفن جیب ندارد

هوراس مک کوی نویسنده رئالیست آمریکایی در ایالت تنسی به دنیا آمد. او در یک خانواده ایرلندی-آمریکایی فقیر ولی اهل ادبیات زاده شد و در ایالت تنسی آمریکا رشد کرد و به عنوان هوانورد در جنگ جهانی اول در نیروی هوایی ایالات متحده آمریکا خدمت کرد. عد از ترک مدرسه در سن شانزده

سالگی، و پس از تغییرهای متوالی شغلی، او سرانجام به گارد ملی هوایی آمریکا پیوست و به عنوان کمک خلبان به فرانسه فرستاده شد. در سال ۱۹۳۵ وقتی که ۳۸ سال داشت نخستین رمانش بنام «آنها به اسب‌ها شلیک می‌کنند، مگر نه؟» را منتشر کرد. در سال ۱۹۳۷ رمان «کفن جیب ندارد» یکباره مک کوی را بعنوان نویسنده‌ای چپگرا و ناراضی به خوانندگان معرفی کرد. ناشران این کتاب را پیش از چاپ تکه پاره کردند. این نویسنده نشان می‌داد

سردار بزرگ سربازان، سردار بزرگ جبهه دار، میراخور سلطنتی و خوانسالار با افسران خود راه می‌پیمایند. پس از آنها چندین اسب را که زین و یراق‌های گرانبها دارند به دست می‌برند. در پی آنها افسران صوفی‌ها با حاجبان کاخ که همه به تبریزین مسلحند پیش می‌روند. سپس راهنمای سفیران دیده می‌شود. چهل نفر میزبان افتخاری پیش از رئیس تشریفات حرکت می‌کنند و رئیس تشریفات به تنهایی راه می‌پیماید تا مراقب باشد که اشکالی در راه روی پیش نیاید. بزرگ‌زادگان سرای در پی او

همه با خاطرات تلخی که از غالب زن پدرها شنیده و یا تجربه کرده بودیم، از حرف آن روز آن جوان داشتیم شاخ استیل در می‌آوردیم. جوانک می‌گفت: «او با همه زن پدرها فرق می‌کند. باورتان نمی‌شود من گاهی اشتباهی می‌کنم یا گندی می‌زنم اما محال است این قضیه را به پدرم بگویم. گاه ساعت‌ها به بچه‌های خودش که خواهر و برادر من هم حساب می‌شوند می‌گوید که کامران برادرتان مادرش مرده. ما همه باید کاری کنیم که احساس بی‌مادری نکنند. برادری و خواهری خود را به او ثابت کنید. احترام به او یادتون نره چون او از شما بزرگتره. همیشه هم به بابام میگه اگر می‌خوای برای بچه‌ها چیزی بخری اول برای کامران بخر بعد بیا برای بقیه. حالا من تا این مادر باور نکردنی را دارم احساس بی‌مادری نمی‌کنم. گرچه همیشه مرا بر سر مزار مادرم می‌برد. بیشتر از من هم برای مادرم گریه می‌کند. با مادر من هم هیچ نسبتی نداشت حتی او را ندیده بود.»

یاد آرز شمع مرده یاد آر

شهید مطبوعات میرزا جهانگیرخان شیرازی، یکی از دو مدیر نشریه «صور اسرافیل» را در قزاق‌های محمدعلی شاه مستبد دستگیر کرده بودند و به باغ شاه بردند و در دوم همان ماه جمادی الاول سال ۱۳۲۶ قمری در همانجا او را با طناب خفه کردند. دهخدا می‌نویسد بیست و هفت هشت روز دیگر چند تن از آزادیخواهان از جمله مرا از ایران تبعید کردند و پس از چند ماه با خرج مرحوم ابوالحسن‌خان معاضدالسلطنه پیرنیا

ادامه مطلب ورزش از نگاه... از صفحه ۱۴

دروغگویی جنگیدن کاری بود که او کرده است. در دهکده کوچک جهانی فوتبال شهروندان شهرها بدون فشار و بهم ریختن ورزشگاه فوتبال را نمی خواهند. هنوز هم نمی دانیم زنان به ورزشگاه راه خواهند یافت یا آقای جنتی جلوی آنها را خواهد گرفت. شنیدنش اندوه آفرین است اما با واقعیت چه می توان کرد. آیا باید مثل هر آدم با انصافی واقع بینانه و بدور از حيله و نیرنگ به مصاف واقعیت ها رفت، چرا که در این لیگ سراسر جای شیرازی ها، شمالی ها، سیستان و بلوچستانی ها و بچه های پر استعداد ارومیه و خیلی های دیگر خالی است. اگرچه اندک اندک تیم های اهوازی کاهش یافته اند و شاید به فراموشی به کار خود نیز پایان دهند. این مصیبت بازتاب بی در و پیکری فوتبال بیمار ما است.

اگر برای رسیدن به خواش ها و آرزوهای خود زورگویی پیشه کنیم، پس از جندی کسانی را در برابرمان خواهیم دید که دیگر زورمان به آنها نمی رسد.

هراسناک دریایی و زمینی، پیدایش سرماهای شدید و گرماهای کشنده، سیل های بزرگ، خشک سالی ها و هزاران بی نظمی دیگر می توان نام برد. از سوی دیگر وجود ویروس ها، باکتری ها، میکروب های خطرناک و مرگبار، جانورانی که یکدیگر را می درند و می خورند و هزاران پدیده دیگر ثابت می کنند که نظم، آراستگی، نقشه و هدفی در جهان نیست. از دیدگاه فلسفی، کسروی وظیفه انسان «شناخت جهان» و «راه زیستن» در آن است. وی که با تمام توان خود مخالف اندیشه «جبریگری» است در کتاب «پندارها» می نویسد: «خدا آدمیان را در این جهان در کارهایشان آزاد گزارده است.» در همین زمینه در کتاب «راه رستگاری» تنها تولد و مرگ را از اختیار انسان بیرون می داند و می نویسد: «ناخواه آمده و ناخواه می رویم و ناچار بگوئیم: اختیار در دست آفریدگار می باشد.» در کتاب «در پیرامون خرد» چنین می افزاید: «ما به این جهان بی اختیار می آیم و بی اختیار دست او می باشد. یکی هست که نقشه جهان را او کشیده.»

برخلاف آموزش های دین هایی که «تک خدایی» نامیده می شوند کسروی بر این باور است که خدا بیرون از جهان است و انسان را در کارهایش آزاد گذاشته است. وی در «صوفیگری» می نویسد: «می دانیم دستی که بیرون از این جهان است آنرا پدید آورده و هم می گرداند.»

آیا سمفونی شلاق های پی در پی روحی برای تماشاگران و رهبران آغاز خواهد شد؟ بحرین و عراق را نمی توان برای داشتن آینده ای بهتر از حرکت باز داشت. فراموش نکنیم هر دوی آنها زبان مشترک دارند و بهتر است ما کمربندهای خود را برای پرواز محکم ببندیم. در لیگی که از راه می رسد، علی دایی در تیمی جایی ندارد و اینکه چرا او نیست آیا به دلیل افشاگری او در مورد رییس سپاهی تیم سایپا بوده است؟ او بازیکن بزرگی بوده است که همه او را دوست داشتند. او آقای گل جهان است و هنوز هم از اعتبار قابل توجهی برخوردار است. آیا او هم به خارج از ایران کوچ خواهد کرد؟ چرا که پرده ای از ابهام همه چیز را پوشانده است. اما بدون تردید مردانی مثل او را نمی توان متوقف کرد. باور را قربانی کردن و با

وجود خدا نیز پرسش ها یا مفهوم های فلسفی نیستند. از آنجا که «آفرینش» در کار نبوده نیاز به «آفریننده» نیز نخواهد بود. در فلسفه مادی- انسانی مفهوم هایی چون «خدا»، «آفرینش» و «هدف از آفرینش» کنار گذاشته شده اند و بخشی از فلسفه شمرده نمی شوند. بسیاری از مخالفان اندیشه های کسروی- به ویژه شیادان روحانی- چنین وانمود کرده اند که کسروی «ضد فلسفه» بوده است، در حالی که چنین نیست. هر جا که کسروی از فلسفه سخن می گوید منظورش فلسفه یونان- به ویژه اندیشه های افلاتون، ارستو و پلوتونیوس- است. او از کسانی چون ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری نیز با نام یاد می کند و اندیشه های آنان را «پندار بافی و گمراه سازی» می شمارد. در کتاب «در پیرامون خرد» به روشنی منظورش از فلسفه را «فلسفه که همان فلسفه یونان خواسته می شود» بیان می کند. در کتاب «راه رستگاری» از سولون، لیکورگوس [قانون گزار اسپارت] سقراط و ولتر به نیکی یاد می کند و می نویسد: «به سوی راستی ها گام برداشته اند، چیزهایی به مردمان یاد داده اند.»

برخلاف پندار بسیاری از اندیشمندان و از جمله کسروی، جهان یا کره زمین «دستگاهی بسامان، بخردانه و آراسته» نیست. در روی سیاره زمین شمار بی نظمی ها و نابسامانی ها بسیار است. برای نمونه از آتش فشانی های بزرگ، زمین لرزه های مرگبار، توفان ها و گردبادهای

ادامه مطلب نقدی بر اندیشه های... از صفحه ۱۰

پاره ای از این پرسش ها به این شیوه بیان می شوند: «جهان را که پدید آورده؟ جهان چرا پدید آمده؟ چگونه می توان به پروردگار پی برد؟ خدا چیست؟ دلیل وجود خدا چیست؟ معنای زندگانی چیست؟ آدمیان از کجا می آیند و به کجا می روند...؟» کسروی در همان کتاب ها و نوشتارهایی که این پرسش ها را در میان می گذارد خود به آنها پاسخ می دهد. در کتاب های «راه رستگاری» و «ورجاوند بنیاد» چکیده اندیشه های فلسفی او بیان شده اند. کسروی بر این باور است که «جهان را آفریدگار دانا و توانایی پدید آورده، و هم او می گرداند و از آن خواستی می دارد.» از دید او جهان «دستگاهی است به سامان، بخردانه و آراسته.» افزون بر این، در جهان ما «به هر چه نیاز است هست و هیچ چیزی بیهوده و یا فزونی نیست.» درباره شیوه پیدایش جهان می گوید «پیدایش از روی فهم و آهنگ و دانش بوده است.»

در دستگاه فلسفی کسروی رازهای ناگشودنی و رمزهای ناشناختنی بسیارند. وی می گوید: «در جهان نه هر چیزی را توان شناخت.» از جمله وی بر این باور است که چگونگی یا ذات خدا شناختنی نیست. «از چه بود خدا و از آغاز آفرینش کسی را دانشی نیست و نتواند بود. نمی دانیم جهان کی پدید آمده و چسان پدید آمده... در جهان نه هر چیزی را توان شناخت.» کسروی اندیشیدن به برخی از پرسش های فلسفی را بیهوده می داند و می گوید: «هرگز نباید به آنها پردازیم.» در این نکته تردیدی نیست که کسروی نه فیلسوف است و نه کارشناس فلسفه. خود وی نیز چنین ادعایی نداشته است. اما از آنجا که ذهنی فلسفی داشته پرسش های فلسفی را در میان گذاشته و در حد توانایی و دانش خود به آنها پاسخ داده است.

بسیاری از پرسش های فلسفی که در گذشته پرسیده می شدند و ذهن کسروی را نیز به خود مشغول می کرده اند در فلسفه امروز کنار گذاشته شده اند. زیرا یا پرسش های نادرستی بوده اند یا پاسخ آنها به دست آمده است. برای نمونه چگونگی «آفرینش» جهان هستی دیگر پرسشی در فلسفه مادی- انسانی امروز نیست. زیرا «تکامل» جهان هستی و «دگرگونی» آن جانشین واژه یا مفهوم «آفرینش» یا پیدایش شده است. جهان هستی آفریده یا پیدا نشده، همیشه بوده و همیشه خواهد بود. به این ترتیب داستان ذات یا ماهیت خدا و دلیل های

در نتیجه در اردیبهشت ۱۳۲۴ جوانی دین زده به نام «نواب صفوی» که به تحریک روحانیان قصد کشتنش را داشت تیرهایی به سوی پرتاب کرد. کسروی زخمی شد اما پس از انجام جراحی بهبود یافت. دشمنان کسروی او را به قرآن سوزی، دشنام به اسلام و توهین به مقدسات شیعه متهم کردند و شکایت خود را در اختیار وزارت دادگستری گذاشتند. در زمان نخست وزیری «صدرالاشراف» که کسروی او را یکی از خائنان بزرگ ایران اعلام کرده بود، به بازپرسی در دادگاه فراخوانده شد. در روز ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ کسروی در جلسه بازپرسی در کاخ دادگستری در دادگاه حاضر شد. گروهی از اعضای فداییان اسلام و از جمله برادران امامی در دفتر بازپرس با خنجر و گلوله های هفت تیر به او حمله کردند. در پایان این یورش وحشیانه و اسلامی که از سوی روحانیان- به ویژه خمینی- ترتیب داده شده بود، کسروی و منشی وفادارش محمدتقی حدادپور غرق در خون خود کشته شدند. کسروی در زمان مرگ ۵۵ ساله بود.



زنده یاد محمد معین، دانشمند واژه شناس، در «فرهنگ معین» از کسروی با عنوان هایی چون «دانشمند، مورخ، زبان شناس و اصلاح طلب» یاد می کند. کسروی نویسنده بیش از هفتاد جلد کتاب و دفتر بود. وی ناشر و نویسنده دو نشریه به نام های «پرچم» و «پیمان» نیز بوده است. نوشتارهای وی رشته ها و زمینه هایی چون تاریخ شناسی، زبان شناسی، دین شناسی، فرهنگ شناسی، جامعه شناسی، اخلاق شناسی، فلسفه و حقوق را در بر می گیرند. در همه این رشته ها به نقد می پردازد و می کوشد تا درستی ها و نادرستی ها را جلوه گر سازد. کتاب ها و دفترهای زیر برخی از نوشته های این نویسنده پرکارند: تاریخ مشروطه ایران، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تاریخ پانصد ساله خوزستان، شهریاران گمنام، در پیرامون تاریخ، در پیرامون اسلام، صوفیگری، شیعی گری، بهایی گری، در پیرامون ادبیات، ورجاوند بنیاد، راه رستگاری، در پیرامون خرد، حافظ چه می گوید، در پیرامون فلسفه.

اندیشه های فلسفی کسروی و نقد آنها
زنده یاد کسروی در برخی از کتاب ها و نوشتارهایش، به ویژه در کتاب های «راه رستگاری» و «ورجاوند بنیاد»، پرسش های فلسفی خود را با خواننده در میان می گذارد.

ادامه مطلب عشق، هوس... از صفحه ۳۷

ادامه مطلب خاطرات در گذر زمان... از صفحه ۱۵

می دید و در میان ترافیک دلی از عزا در می آورد!

این سر و صدا، توجه عده بیشتری را جلب کرد، حلقه تماشاچیان هر لحظه تنگ تر می شد. هاج و واج مانده بودم، فکرم کار نمی کرد. عده ای می خندیدند و بعضی هم اظهار نظر می کردند. عاقبت به خود آمدم و سعی کردم به گروه جمع کنندگان پارت ها کمک کنم، اما دامن چسب و تنگی که پوشیده بودم، مانع می شد!

به هر طریق، خم شدم تا قطعه کوچکی که نمی دانستم چیست و زیر ماشین مانده بود بردارم، حواسم هم جمع بود که دامن بالاتر نرود، غافل از اینکه از قسمت بالا غافل ماندم و بغتاً کلاه گیس طلایی قشنگم از سرم افتاد و مانند یک کاسه پشمین روی زمین بی حرکت نشست! یک بار دیگر همه دست از کار کشیدند، تا این پارت نوظهور را تماشا کنند! جای درنگ نبود و در یک چشم به هم زدن، عین فوتبالیست های فرنگی خودم را روی آن انداختم و با تردستی کلاه گیس را توی کیسه برنج شوت کردم. بلند شدم و به انبوه شگفت زدگان گفتم: (پارته دیگه!) و با یک احساس مردانگی، کیسه پارت ها را با یک ضربه بلند کرده و از دو قدمی به داخل ماشین پرت کردم و اما جونم برات بگه، یک تقه به ماشین فکسنی یه طرف، عوارض جانبی بین دوستان، یه طرف. هفته بعد آشنایان می شنیدند که: (شنیدی «اختر» خانم با یک تریلی تصادف کرده! ماشین خرد و خمیر شده اما کار خدا، خودش هیچیش نشده!) او! خاک عالم شنیدم رفتی زیر کامیون، به خدا ماشینم اومد و نیومد داره... خودت سالمی هزار کرور شکر! ترا خدا دختر جون یک صدقه بده! همچون تصادف هولناکی، بدون مرگ و میر والله معجزه! (خدا مرگم بده به عابر پیاده زدی!)

خانه پدری بود با خبر شود. دوستش با نگرانی توام با خوشحالی از سلامت فریدون پرسید: «تو کجایی که همه در بدر دنبال تو می گردند و مدام سراغ تو را از بچه های محل می گیرند و خیال می کنند که تو با ما در ارتباطی.» فریدون در این باره پاسخی نداد اما از او خواهش کرد که شماره تلفنش را به برادرش فریبز بدهد تا با او تماس بگیرد اما سفارش کرد که هیچکس به جز فریبز از این تلفن با خبر نشود.

پیاده شدم و به عقب ماشین رفتم. سپرطاق باز روی آسفالت دراز کشیده بود! جلوی اتومبیل پشت سری را وارسی کردم، خم به ابرو نیاورده بود. راننده آن هم با نیشخندی جواب سوال نکرده و تعجب مرا دید، که بله، کرم از خود درخت است! یکوه صدای دیگری شنیدم، یک نفر با صدای بلند گفت: (خانم سپر جلتون هم افتاد!)

به جلوی این تحفه آبروریز رفتم. بله، سپر، آن هم بدون هیچ دلیل و منطقی با حالتی زار میان مقداری پیچ و مهره و فتر و دو شیئی دیگر که نمی شناختم ولو بود! چراغ دست چپ هم از حدقه درآمده و با سیمی میان زمین و هوا، معلق شده بود. هم عصبانی شده و هم دور از جان شما، مثل کسی که بچه اولش را از دست داده باشد غصه دار. هر چه بود، اولین ماشینم بود. در این گیر و دار آقایی به طرف من آمد و با لحن آمرانه ای گفت: (شما راه را بند آوردید خانم.) و خطاب به رانندگانی که طبق معمول و سنتی تا کمر خودشان را از پنجره اتومبیل بیرون کشیده، با کنجکاوی مشغول دید زدن بودند، اظهار داشت: (کسی کیسه میسه ای نداره، تا آت و آشغال های خانم را توش بریزیم!)

لحظه ای بعد چند نفر با گونی خالی برنج و کیسه و چادر شب آمدند و مشغول شدند! ولی انگار این تصادف کوچک مثل بیماری، عوارض جانبی داشت که یکی یکی ظاهر می شد. چرا که یک مرتبه صدایی از سمت راست بلند شد. همه دست از جمع کردن پارت های ماشین کشیدند و با تعجب قالیپاق ماشین را دیدند که در سرازیری جاده با سرعت از لابلای اتومبیل ها غل خورده و سبقت می گرفت! به نظر آمد قالیپاقی که سال ها با حسرت شاهد سرعت و سبقت اتومبیل هایی در چپ و راست خودش بوده، این بار بدون این که از ماشین قراضه بار منتهی بکشد خود را رها شده

که هر روز بامداد فریدون نخست به میدان برود و پس از آوردن میوه ها، به دفتر کارش برود که چون دفتر مهندسی از ساعت نه بامداد آغاز به کار می کرد، فریدون براحتی می توانست همه کارها را بدرستی انجام دهد.

شدیدا مشغول کار شد و در ظرف مدت کوتاهی شایستگی های خود را به نمایش گذاشت. یکرور از دفتر کار به منزل یکی از دوستان بچه محلش تلفن کرد تا از اوضاع و احوال محله که بیشتر منظورش

حقوق فریدون را سه هزار تومان پیشنهاد کرد که فریدون بدون هیچ شک و تردیدی پذیرفت. اما آقای مدیرعامل به همین بسنده نکرد و گفت این حقوق آغاز کار است و به تدریج که در کارگاه جا میافتی حقوقت افزایش خواهد یافت و از فریدون خواست که از فردا به کار مشغول گردد. فریدون از این رفاقت و همیاری آقای مهندس دردل خود نوعی بدهی اخلاقی احساس کرد و تصمیم گرفت که برای اثبات اینکه در موردش اشتباه نکرده، بیش از حد لازم خدمت صادقانه ارائه کند. آقای مدیرعامل برای فریدون محل و اطاق کار تعیین کرد و اطاقی را که خالی اما بعنوان انبار جعبه ها استفاده می شد، به او تخصیص داد و دستور داد تا میز کار و وسایل ضروری گذاشته و تمیز شود که از فردا مورد بهره برداری واقع شود.

فریدون خدا حافظی کرد و به خانه برگشت و آرام و بی سرو صدا در کنار رختخواب پرویز دراز کشید و بخواب رفت. بعد از ظهر که وجیبه خانم برای ناهار صدایشان کرد، پرویز نخستین چیزی که برایش با اهمیت بود سؤال درباره کار و حقوق و شخصیت مدیرعامل و تاریخ شروع به کار فریدون بود. سر سفره پرویز می پرسید و فریدون با شوق و ذوق پاسخ می داد و وجیبه خانم هم خدارا شکر، خدا را شکر می گفت و گاهی هم چشمانش را رو به آسمان می کرد و با کف دست به سینه اش میزد. فریدون گفت: «می خواهم یک خواهشی از شما بکنم که خودم سبک بشوم.» پرویز و وجیبه خانم هر دو گفتند: «هرچی که بخوای روی چشم.» فریدون گفت: «میخواهم تا وقتی که در این خانه هستم، ماهی لااقل هزار تومان به شما بدهم.» هر دو با صدای بلند اعتراض کردند و گفتند: «هزار تومان!!!! که از کشیده کردن این جمله معلوم بود که این مقدار بسیار بیش از آنی است که او برای جبران مخارجش می خواهد پرداخت کند و زیر بار نرفتند. برآستی هزار تومان حقوق یکماه یک تکنیسین درجه یک بود. آنقدر با هم چک و چانه زدند تا بالاخره فریدون تهدید کرد که در غیر اینصورت در آنجا نخواهد ماند و مادر و فرزند را وادار به تسلیم کرد و خواهش دومش را هم مطرح کرد. گفت: «من هنوز به شما بیش از حد تصور میونم و بنا براین، میخواهم هنوز هم صبح ها من به میدان تره بار بروم و میوه ها را به دکه ببرم.» باز هم اعتراض پرویز برخاست و فریدون حتی یک قدم عقب نشینی نکرد و بنابراین قرار شد

مهندس به قولش عمل کرد و از طریق همسایه با فریدون صحبت کرد و از او خواست تا فردا مدارکش را به دفتر کارش بیاورد. فریدون از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید. با خوشحالی به سمت خانه پرویز دوید و این خبر را به وجیبه خانم رساند. وجیبه خانم که از فریدون مانند پرویز خوشش میامد، بلافاصله از توی یخچال و کمد آشپزخانه دو تا تخم مرغ و یک مشت اسفند درآورد و در غربیل اسفند ریخت و روی اجاق گرفت تا دودش در آمد و آن را دور سر فریدون چرخاند و از فریدون خواست تا از اطاق بیرون بیاید و به حیاط بروند و در آنجا دو تا تخم مرغ را بعنوان قربانی کردن برای موفقیت فریدون، به زمین زد و گفت: «خدا قبول کنه. چشم حسود به دور و گوش شیطان کر. مادر؛ خدا تو رو خیلی دوست داره که به این زودی کار پیدا کردی. اما نکنه ما رو فراموش کنی. این رو بدون که تو برای من مثل پرویز و بهروزی. همیشه برات دعا میکنم و از خدا خوشبختیت رو آرزو می کنم.»

فریدون از خوشحالی خوابش نبرد، همه مدارک را با خود برداشت و کله سحر به میدان رفت و طبق معمول میوه ها را بار کرد و به دکه آورد. پرویز دل توی دلش نبود تا فریدون را ببیند و غرق بوسه اش کند. به محض پیاده شدن فریدون از وانت، پرویز دوید و او را بغل کرد و چندین بوسه بر گونه هایش زد و خوشحالی خود را با شدت تمام ابراز کرد. فریدون گفت: «ممنونم که همه کاربرایم کرده ای و این کار را هم برایم پیدا کرده ای. حالا برو بخواب و من پس از آمدن بهروز به دفتر مهندسی خواهم رفت.» پرویز اصرار داشت که او دیگر در دکه نایستد اما فریدون بر مانند خود پافشاری کرد و بالاخره پرویز را راهی خانه نمود.

دوسه ساعت بعد بهروز آمد و فریدون دکه را تحویل داد و فریدون وانت را برداشت و به خانه برد و خود با تاکسی به محل دکه برگشت. وقتی وارد دفتر مهندسی شد، آقای مهندس که صاحب و سر مهندس آن مجموعه بود جلو آمد و با او به معارفه پرداخت و از همان لحظه نخست هم آقای مهندس فریدون را جوانی موجه یافت و هم فریدون مهندس را مردی متین و موقر و دنیا دیده با رفتاری مبادی آداب دید. قراری که برای حقوق ماهانه گذاشتند، بیرون از حد تصور آنروز فریدون بود. آقای مهندس مدیرعامل، با سخاوتمندی و دست و دل بازی، نخستین

ادامه مطلب زندگی دردناک... از صفحه ۳۹

می کردم. خواهرم را در آغوش گرفته بودم و اشک می ریختم. احساس می کردم خدا تمام ضجه‌ها و ناله‌های ما را شنیده است. اما ای کاش اگر نمی‌خواهند رسیدگی کنند لاف امید واهی ندهند. هر لحظه و هر ثانیه منتظر بودم از آن مرجع دولتی به خانه ما بیایند و شرایط ما را ببینند. اما روزها و ماه‌ها گذشت و هیچ خبری نشد. او می‌گوید علاوه بر نالیمن بودن سازه ساختمان و سقفی که دائماً می‌لرزد، مهم‌ترین مشکل آنها موش‌های موذی هستند.

«موش همه جای زندگی‌مان را گرفته‌اند. هر روز با چسب موش، چندتایی را شکار می‌کنیم. داخل یخچال، توی رختخواب‌ها و کمد‌ها وول می‌خورند. با همه اینها باز هم شاکر خدا هستم. می‌دانم هستند کسانی که لابد شرایطی به مراتب بدتر از ما دارند. به خاطر می‌آید یک شب از آن شب‌های بعد از مرگ مادرم، ساعت دو نیمه شب بود که از داخل حیاط صدای مهبیبی بلند شد. خواهر کوچکترم که به کم خونی و استرس مبتلاست خودش را به من چسبانده بود. اما من واهمه داشتم حیاط را بگردم. فقط تمام توانم را جمع کردم و از داخل آشپزخانه یک چاقو برداشتم. سرچایم تا صبح با چاقویی در دست بیدار نشستم. صبح فردا دیدم یک درخت تنومند قدیمی شکسته و افتاده روی دیوار.

بی‌تا با خودش عهده کرده تا زمانی که جان به تن دارد برای بهبود زندگی خواهرانش تلاش کند. او برای وب سایت ایران وایر نامه نوشته و زندگی‌اش را شرح داده است به این امید که شاید یک انسان مهرورز از آن سوی دنیای کوچکمان بخواهد یاری‌بخش او و خواهرانش باشد.

ناشر: خوانندگان عزیز، این سه خواهر به کمک شما نیاز دارند. لطفاً در صورت تمایل به کمک، با دفتر ماهنامه پژواک تماس بگیرید.

بی‌تا وقتی از خیریه‌ها نتیجه نمی‌گیرد دنبال وام گرفتن از کمیته امداد و نامه نگاری به اداره‌های دولتی می‌افتد. «گفتم از کمیته امداد وام کارگشایی بگیرم چون مبلغی به سرپرست خانوار وام می‌دادند تا با آن یک شغل راه بیندازد. یک رضایت‌نامه می‌خواستند تا در صورتی که وام را بازپرداخت نکردیم پارانه ما را ندهند. گفتند چک و ضامن می‌خواهیم که این کار را سخت می‌کرد. هیچکس در این دوره زمانه به دیگری اعتماد نمی‌کند، اما یکی از کسبه حاضر شد چک بدهد با خوشحالی راهی کمیته امداد شدم تا بعد از ماهها دوندگی و وام را بگیرم. این بار بهانه گرفتند که یک چک کافی نیست و چک دو کاسب را باید بیاوری. به همین راحتی این بار هم جور نشد و وام کارگشایی را هم از دست دادم.» اما او هر روزنه‌ای را یک روزنه امید تازه می‌بیند.

«یک روز در برنامه ماه غسل، حاج آقای را دیدم که به عنوان خیر بزرگ مدرسه‌ساز دعوت شده بود. این بار به خیریه ایشان مراجعه کردم. عذر مرا خواستند و گفتند حاج آقا فقط کار مدرسه‌سازی انجام می‌دهند. برای هزارمین بار دست خالی برگشتم. خیریه دیگری از ما برگه انحصار وراثت می‌خواست که نداشتیم، افراد مشهور و سلبریتی‌ها هم هیچ کدام به پیام‌هایم جواب ندادند. روزهایی از بیم و امید و ترس شبانه‌را از سر گذرانده‌ایم که تصورم برای شما سخت است. بارها به خودم گفته‌ام فقط به خاطر خواهرهای کوچکترم ناامید نمی‌شوم.»

بی‌تا برای ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس، بیت رهبری، وزرا و وکلا هم نامه نوشته اما هیچکس پاسخی نداده است: «از دفتر یکی از همین افراد که نباید اسمش را بیاورم تلفن زدند و گفتند رسیدگی و کمک می‌کنند. من از خوشحالی بی‌امان توی اتوبوس گریه

- ۱- این بیت تأییدی بر آن است که در بیت بحث‌انگیز زیر از سعدی نیز «روید» در حالت متعدی و به معنای «روانند» آمده است: باران که در لطافت طبعش خلاف نیست / در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس.
- ۲- با شهادی دیگر از او برای برکنند: درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد / نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد.
- ۳- مقطع دمیرگ در بیشتر درختان با انحنای بی‌گوشه است و جریان باد بی‌مقاومت چندان از سطح دمیرگ می‌گذرد.
- ۴- رکن‌الدین همایون فرخ، حافظ خراباتی، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، هشت جلد، تهران، ۱۳۶۹، جلد اول، صفحه ۲۸۰.
- ۵- در کتاب گیاه‌شناسی حسین گل‌گلاب که در دهه ۱۳۲۰ش تألیف شد و تا اوایل دهه ۱۳۴۰ش تدریس می‌شد، و مستند لغت‌نامه دهخدا بوده، صنوبر از مخروطیان معرفی شده است. ملک‌الشعرا بهار (درگذشته ۱۳۳۰ش) نیز در بیت زیر به صنوبر با میوه مخروطی نظر داشته است: قلب صنوبر ز فراقش کفید / تا قد آن سرو دلارام دید.
- ۶- پرویز اهور، کلک خیال‌انگیز، چاپ دوم، سه جلد، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۲، صفحه ۱۵۱۲-۱۵۱۱.

ادامه مطلب صنوبر... از صفحه ۳۲

گفتش قد بلندت به صنوبر ماند / گفت کاین دلشده را بین که چه کوتاه‌نظر است دل‌شده = دل‌باخته.

ای رفیقان من از آن سرو صنوبر قامت / به صفت راست نیاید که چه‌ها می‌شنوم نه چمن شکوفه‌ای رُست چو روی دلستان / نه صبا صنوبری یافت چو قامت بلندت در بیت بالا، رُست فعل متعدی به معنای رویاند یا رویانید است. (۱)

خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست / طوبا غلام قد صنوبر خرام اوست
طوبا = سعادت و نیک‌بختی، پاک و نیکو، (در شعر فارسی) درختی بهشتی با قامت بلند. هرگز بود به شوخی چشم تو عبهری؟ / یا راست‌تر ز قد تو باشد صنوبری؟
عبهر = نرگس.

پیش بالایت به بالایت فروریزم گهر / ز آنکه صد نوبر مرا زان یک صنوبر ساختند در نسخه دیگر: فروربارم گهر.

صنوبر قامتی بلند با انشعابات کوتاه دارد و از این‌رو برخلاف اکثر درختان سایه‌گستر نیست و سایه باریک و محدود آن، به‌ویژه در هنگام غروب آفتاب، به شکل خطی ممتد درمی‌آید، با دو بیت زیر از خاقانی و بیت بعد از کمال خجندی:

هم‌آشیان عنقا در دامن ریاحین / هم‌خوابگاه خورشید از سایه صنوبر
عنقا = مرغ افسانه‌ای گردن‌دراز بلندپرواز.

ظلی صنوبر مثال گشت به مغرب نگون / مهر ز مشرق نمود مهره زر آشکار
ظل = سایه. مهر = خورشید. [قرص زرین خورشید از مشرق نمایان شد و سایه همچون صنوبر به سمت مغرب بر زمین افتاد.]

چون سایه که در پای صنوبر فتد از مهر / خواهیم که پیش قدوبالای تو افتیم
در بیت بالا، مهر به معنای عشق و دوستی (با مکث پس از فتد) و به معنای خورشید (با مکث پس از مهر) است.

صنوبر نیز همچون سرو همیشه سرسبز است و خزان ندارد، با سه بیت از صائب:
پروای سرد و گرم خزان و بهار نیست / آن را که همچو سرو و صنوبر قبا یکی‌ست به آزادی توانگر شو که در ایام بی‌برگی / همین سرو و صنوبر سبز در گلزار می‌ماند
دل شکسته به دست آر کز ریاض جهان / همیشه سبز صنوبر به اعتبار دل است
ریاض = (در فارسی با مفهوم مفرد) باغ و بوستان، جمع روضه. ریاض جهان = این دنیا. دل به میوه قلبی شکل صنوبر اشاره دارد.

چوب صنوبر را به جهت روغنی بودن، به‌جای شمع می‌سوزاندند، با بی‌تی از خاقانی:
راهب که دست داشت ز صد نور بر جهان / شمع شبیش ز چوب صنوبر نکوتر است
در ابیات بسیار، جای صنوبر بر لب جوی است، با دو شاهد از فرخی سیستانی و منوچهری:

بر جوی‌های خشک به امید عدل او / اکنون همی صنوبر کارند و نارون
جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن / ارغش پر از بنفشه و باغش پر از بهار
خواجوی کرمانی، مسعود سعد و هاتف اصفهانی در سه بیت زیر از خیال قامت معشوق در چشم و بر جویبار اشک مضامینی بدیع پدید آورده‌اند:

خوش آمد قامتش در چشم خواجو / صنوبر خوش بود بر جویباران
دل افروزی که اندر جوی چشم / خیالش رُست چون سیمین صنوبر
در این بستان به پای هر صنوبر جویی از چشم / روان از حسرت بالای آن سرو روان آستی



حافظ بالای بلند و موزون معشوق را به بلندای صنوبر و دل یا قلب را به میوه صنوبر تشبیه کرده است. واژه صنوبر هفت بار (در شش بیت) در دیوان غزلیات حافظ آمده است، با سه بیت انتخابی از او:

دل صنوبریم همچو بید لرزان است / ز حسرت قدوبالای چون صنوبر دوست
من آن شکل صنوبر را ز باغ سینه برکندم / که هر گل کز غمش بشکفت محنت بار می‌آورد
شکل صنوبر می‌تواند به قامت درخت یا میوه آن اشاره داشته باشد. فعل برکندن بیشتر در مورد درخت و نهال و به معنای از بین و بیخ درآوردن به کار می‌رود: (۱) [نهال قامت دوست را از سینه برکندم که ثمری جز رنج و محنت به بار نمی‌آورد.] یا [قلبم را از سینه درآوردم که جز غم و محنت در آن نبود - عشق او را از دل راندم که حاصلی جز غم و حرمان نداشت.]

در نعل سمنند او شکل مه نو پیدا / وز قد بلند او بالای صنوبر پست
مرتبه او آن قدر رفیع و بالاست که [هلال اول ماه نعل اسب اوست و در برابر قامت بلندش صنوبر کوتاه و حقیر می‌نماید.]

ادامه مطلب از اینجا... از صفحه ۴۴

ادامه مطلب بیماری آرتروز... از صفحه ۳۳

مهمانی چه چیزی از فرهنگ ایرانی را به او یاد دادید! یا چه نوع به قول خودتون (سوشیالایزینگ) پسر شما با دیگران انجام داده. از زمانی که ما به این مهمانی آمدیم من متوجه شدم که پسر شما روی مبل، گوشه اتاق، تک و تنها و بی حوصله و با صورتی متأثر و غم زده نشسته بود و با حالتی عصبی با انگشتان دستش بازی می کرد، بعد هم که همین جا، نشسته خوابش برد. پس بنابراین در نظر من پسر شما نه تنها هیچ (سوشیالایزینگ) با کسی نکرده، نه تنها هیچگونه چیزی درست حسابی در مورد فرهنگ ما یاد نگرفته، بلکه حوصله اش نیز سررفته و امکان دارد که از نظر روحی هم زجر کشیده چون نمی خواسته که این جا باشه و ترجیح میداده که در منزل با اسباب بازی هایش خودش را سرگرم می کرده، و بعد هم به موقع در تختخواب گرم و نرم خودش می خوابیده! خودتان را بگذارید جای پسرتون. آیا خود شما دوست دارید که در یک چنین موقعیتی قرار بگیرید! و در نهایت نیز از فشار خستگی، نشسته خوابتون ببره! این چه نوع آشنایی به فرهنگ و ملیت است که بسیاری از ما پدر و مادرهای ایرانی به خیال خودمان می خواهیم به بچه هایمان یاد بدهیم! البته می بخشید، جسارت نباشه. ما فقط اختلاف عقیده داریم و گر نه اختیار پسرتون فقط دست خودتون می باشد...»

خب، می دوستم که اگر این خانم در فکرش بود که شاید روزی ما را یک شب به خانه خودش پرای شام دعوت کند، در آن موقع کاملا از چنین فکری برای همیشه منصرف شده بود. با ناراحتی و همانطور که داشت از من فاصله می گرفت جواب داد: «گلنار خانم یادتون باشه قبلا گلنار جون بودم! همانطور که گفتید هر کسی بچه خودش را همانطوری که صلاح میدونه تربیت میکنه!» گفتم: «شما کاملا درست می گوئید. هر کسی به اندازه توانایی و صلاحیت خودش بچه اش را تربیت می کند... موفق باشید!».

متأسفانه از شانس عجیب و غریب من، این خانم تا آخر شب از من فاصله گرفت، حرف نزد و بدون خداحافظی هم رفت. آنوقت می خواهد به پسرش فرهنگ و آداب و معاشرت ایرانی را هم یاد بدهد.

چشمانش گشاد شد و با حالتی هیجان انگیز گفت: «شوخی می کنید! اصلا بهترتون نمیداد بچه های بزرگ داشته باشید!». با خنده گفتم: «ارثیه!». گفت: «پس شما خوب متوجه هستید که من چی میگم. مطمئنا خود شما هم وقتی بچه هایتان کوچک بودن در موقعیت ما بودید!». گفتم: «بله، خوب میدونم که شما چی میگید، اما نخیر من در هیچ زمانی در موقعیت شما نبودم بدلیل اینکه هیچوقت بچه هایم را به مکان هایی که احساس می کردم جایشان نیست نمی بردم و در نتیجه نه خودم زجر می کشیدم و نه بچه هایم را زجر میدادم». از حرفم بنظر می رسید که یکم جا خورد. دوباره با حالت حق به جانبی گفت: «یعنی شما هیچوقت بچه هایتان را مهمانی نمی بردید! پس چطوری انتظار داشتید که بچه هایتان با فرهنگ ایرانی آشنا شوند!». بعد سعی کرد احساس گناه به من بده و ادامه داد: «یا شاید برایتان این مسئله مهم نبوده و ترجیح می دادید که آنها خارجی بار بیان!». جواب دادم: «والله، هم بچه هایم را به مهمانی می بردم و هم برایم مهم بوده و هست که آنها با فرهنگ و ملیت خودشان آشنا شوند و به ایرانی بودنشان افتخار کنند. البته همیشه سعی کردم که مسائل مفید و مثبت فرهنگمان را به آنها بشناسانم و همچنین بچه هایم را به مکان هایی می بردم که جایشان بود تا بتوانند از ساعت هایی که می گذرانند استفاده درست بکنند و لذت ببرند. من هیچوقت بچه هایم را برای آشنایی به فرهنگ ایرانی به چنین مهمونی هایی که فقط متعلق به بزرگسالان هست نمی بردم. با آوردنشان به چنین مهمانی هایی چه چیزی از فرهنگ ایرانی به بچه هایمان یاد می دهیم! اینکه چطوری همه به دور میز بزرگی که پر از مشروبات الکلی هست جمع شده ایم، و در مورد موضوعاتی حرف می زنیم که اکثرا خود ما هم در موردشان حاج و واج می مونیم، چه برسد به بچه های کوچک! یا اینکه می خواهیم بچه هایمان جوک های دسته اول یاد بگیرند! یا شاید می خواهیم آنها شاهد یک عده از کسانی باشند که اینقدر مشروب می خورند که دیگه نه می دونند کجا هستند، چی از دهنشان بیرون میآید و یا چطوری رفتارشان را کنترل کنند! شما امشب با آوردن پسران به این

استفاده از سبزیجات، روغن زیتون، گردو، حبوبات، تخم کتان و چای سبز و کاهش گوشت قرمز از جمله موارد پیشنهادی به

آرتریت، سفت شدن مفاصل، تاندون ها و رباط ها در مناطق صدمه دیده می باشد و این عوامل با افزایش سن شدت می یابد. حرکات یوگا به مرور زمان باعث تقویت و انعطاف پذیری ماهیچه ها می شوند. این تغییرات محدوده حرکات را در مفاصل افزایش می دهد و سفتی مفاصل را کاهش داده و در نتیجه درد ناشی از این بیماری کاهش می یابد.

۲- همانطور که اشاره شد، وظیفه مایع سینوویال در اطراف مفاصل روغن کاری، تغذیه و رساندن اکسیژن به غضروف می باشد. با حرکات یوگا (Poses) این مایع در اطراف مفاصل ها جریان پیدا کرده و باعث افزایش دامنه حرکات مفاصل می شود و افراد احساس بهتری در هنگام حرکت عضلات خود می کنند. همچنین این مایع باعث جلوگیری از سفت و خشک شدن مفاصل شده و در نتیجه درد کاهش می یابد.

۳- نفس های عمیق همراه با حرکات در یوگا باعث کاهش سطح استرس در بدن می شود. کاهش استرس نقش کلیدی در کاهش التهاب (Inflammation) در بیماری آسترو روماتوئید دارد و با کاهش التهاب در مفاصل درد ناشی از این بیماری کاهش می یابد.

۴- همچنین با شرکت در کلاس های یوگا، افراد آگاهی بهتری از بدن خود پیدا کرده و به نحوه چگونگی صحیح نشستن و راه رفتن و ایستادن واقف شده که تمام این عوامل باعث کاهش درد کمر، گردن و زانوها می شوند.

نکات مهم برای مشارکت در کلاس های یوگا برای افراد مبتلا به آرتروز:

۱- در جریان گذاشتن مربی یوگا در صورت ابتلا به بیماری آرتروز قبل از شروع کلاس.

۲- انتخاب کلاس یوگا مناسب. یوگا ابتدایی (Gentle Yoga)، هاتا یوگا (Ha-tha)، یوگا درمانی (Therapeutic) و یوگا با صندلی، از جمله یوگاهای مناسب برای بیماری آرتروز می باشند.

۳- بعضی از حرکات یوگا احتیاج به اصلاح و تغییر دادن دارند و از بعضی از حرکات مثل دو زانو نشستن باید اجتناب کرد. مطمئن باشید که مربی یوگا علم و تجربه کافی برای تغییر حرکات را برای بیماران آرتروز دارد.

علاوه بر عوامل ذکر شده، تغذیه مناسب و کنترل وزن بدن از دیگر فاکتورهای موثر در کاهش درد و تورم در بیماری آرتروز می باشند. غذاهای مناسب مانند

همانطور که سطح غضروف ها کاهش می یابد، استخوان زیر آن ضخیم و متورم می شود. در این هنگام عملکرد صاف مفاصل از بین می رود و ممکن است استخوان های استخوانی (Osteophy-to) در انتهای استخوان شکل بگیرد. به علاوه کپسول مفصلی و رباط ها ممکن است به آرامی ضخیم تر شوند تا سعی کنند مفصل های تغییر شکل یافته را سر جای خود نگه دارند. در بعضی موارد استئوآرتریت نقش مهمی در ضعیف شدن تاندون، رباط ها و ماهیچه اطراف مفاصل ها دارند. تمام این موارد باعث تغییر فرم مفصل و دردهای مزمن در مفصل های زانو، گردن، کمر، لگن و دست ها می شود.

آرتریت روماتوئید

(Rheumatoid Arthritis- RA)

آرتریت روماتوئید یکی دیگر از انواع آرتروز می باشد که در اصل یک بیماری خود ایمنی است. سیستم ایمنی که به طور معمول مسئول محافظت بدن در مقابل ویروس ها و عوامل بیرونی است به طور ناشناخته ای به مفاصل حمله کرده و موجب تورم و قرمزی پوست و درد در داخل و اطراف مفاصل (Joints) می شود. به طور معمول این بیماری از دست ها و انگشتان شروع می شود و به مفصل هایی مانند دست و پا، انگشتان پا، شانه ها و زانوها سرایت می کند.

تاثیر یوگا بر بیماری آرتروز

اگر چه یوگا نمی تواند باعث بهبود کامل بیماری آرتروز باشد، ولی می تواند به کاهش دردهای مفصلی ناشی از این بیماری کمک کند. به عنوان مربی یوگا پیشنهاد من به تمام افرادی که از دردهای ناشی از آرتروز رنج می برند یک جمله است: «آرتروز نباید سدی باشد برای مشارکت نکردن در کلاس های یوگا». دکتر شارون کلاسنیکی، استاد پزشکی بالینی و روماتولوژیست دانشگاه پنسیلوانیا در فیلادلفیا اثرات یوگا در افراد مبتلا به استئوآرتریت (OA) مورد مطالعه قرار داده است. او دریافت که افراد با مشارکت در کلاس های هفتگی یوگا به مدت ۹۰ دقیقه برای هشت هفته، شاهد کاهش درد و بهبود عملکرد فیزیکی بدنشان می باشند.

علت تاثیر یوگا بر کاهش درد**و تورم ناشی از بیماری آرتروز**

۱- یکی از عوارض ناشی از ابتلا به بیماری

ادامه مطلب دانشکده ادبیات... از صفحه ۲

تفاوت فروزانفر با همایی درست در همین نکته بود که فروزانفر در مواردی که اصول علمی کار اروپاییان را درک نمی کرد فرق آن را با حاصل کار محققان ایرانی تشخیص می داد. در حالی که من خود به یاد دارم وقتی از ابداعات و اصطلاحات تحقیق خانلری در عروض فارسی به استاد همایی مطلبی گفتم استاد گفت: «چه فرقی می کند که ما همان اصطلاح قدیم را به کار ببریم و بگوییم «فَعُول» خانلری بگوید «ت تن ت» خانلری می گفت: «استاد ما نمی دانست که جوهر گوگرد همان نامی است که زکریای رازی برای اسید سولفوریک به کار می برده، اما این عنصر شیمیایی را فرنگی ها در آزمایشگاه تجزیه کرده اند و ترکیبات آن را شناخته اند و آن را با فرمول SO4H2 مشخص کرده اند.» ظرافت و شیرین سخنی استاد فروزانفر به سبب حضور ذهنش بود. در اینجا چند نمونه از آنچه خواننده و شنیده ام، می آورم: - از دکتر حسینعلی هروی که در سال های ۱۳۲۷ - ۱۳۲۹ رئیس دفتر دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) در زمان ریاست فروزانفر بود نقل شده: روزی استاد علی اکبر فیاض، رئیس و استاد دانشکده ادبیات مشهد، احمد فردید را برای واگذاری درسی در تاریخ فلسفه غرب به او با خود آورده بود. فروزانفر برای اینکه فردید را امتحانی کرده باشد با زیرکی و حضور ذهن فوق العاده گفت: «عجب تصادفی! اتفاقاً من دیشب درباره نظر کانت در مبحث قاطیغوریاس در قیاس با مقوت ارسطو مطلبی می خواندم. متوجه نظر کانت در باب نقد قوه فهم و تحقیق در امور ماقبل تحلیل نشدم. خوب شد که شما را دیدم تا توضیح شما را بشنوم.» فردید که بدجوری گیر افتاده بود برای طفره رفتن با زبان الکن شروع کرد به آوردن اصطلاحاتی به زبان آلمانی و پرت و پلا گفتن. اما فروزانفر مجالش نداد، به میان حرفش دوید و گفت: «من کاری به این اصطلاحات ندارم. خواستم تفسیر جنباعالی را درباره نظر کانت بدانم.» استاد فیاض که متوجه شد همراه بیسواد پرمدعایش رسوا شده از جا برخاست و از استاد فروزانفر عذرخواهی و خداحافظی کرد.

روزی استاد پس از پایان درس خود درباره عطار نیشابوری با انتخاب خود به چند دانشجوی ممتاز آثاری از عطار را پیشنهاد می کرد که درباره آنها مطالعه و تحقیق کنند. به یکی تذکره الا ولیا، به دیگری منطق الطیر، به دانشجوی سوم الهی نامه. در این میان خانمی از دانشجویان که چندان از زیبایی بهره ای نداشت دست بالا برده بود. او هم نامزد ارجاع مطالعه یکی از آثار عطار به خود می شد. استاد هرچه سعی کرد او را ندیده بگیرد نتوانست، سرانجام با اکراه، با آن لحن معنی دار خاص خود گفت: «شاهم» مصیبتنامه» را کار کنید!»

از ایرج افشار شنیدم روزی که همراه با دوستانش ستوده و مقرب و اقتداری و عمادی و دولت آبادی از گردش و پیاده روی در روستاها و تپه ها و کتل های اطراف تهران به خانه برمیگشته به دوستان پیشنهاد کرده که سری به خانه بیلاقی استاد در نیاوران بزنند. رفتیم. استاد لخت کنار استخر نشسته بود و حمام آفتاب می گرفت. سلام کردیم. با همان لحن و صدای مخصوص پرسید: «افشار، کجا بودی؟» گفتم: «استاد، با دوستان رفته بودیم گردش بیرون از شهر.» کنجکاوانه پرسید: «بیرون شهر، یعنی کجا؟» عرض کردم: «رفته بودیم به اوشان، از اوشان به فشم، از فشم به لون، از لون به زاگون، از زاگون به آهار، از آهار به آب نیک، از آب نیک به...» حرفم را قطع کرد. گفت: «افشار، تو که روی قاطرهای امامزاده داوود را سفید کردی!»

این یکی را هم از ایرج افشار شنیدم که می گفت: وقتی عیسی صدیق اعلم وزیر فرهنگ شد همراه با سعید نفیسی و عباس اقبال و نصرالله فلسفی رفتیم خدمت استاد فروزانفر. پیشنهاد کردیم که چون صدیق اعلم وزیر فرهنگ شده، اگر صلاح می دانید در خدمت تان سری به او در منزلش بزنیم و وزارتش را به او تبریک بگوییم. فروزانفر بعد از کمی تردید و تأمل سرانجام راضی شد. به اتفاق او راهی شدیم. مدت کوتاهی نشستیم و دیداری تازه کردیم و تبریک گفتیم. موقع خروج از منزل هوا سرد بود. فروزانفر پالتو خود را که در راهرو منزل گذاشته بود برداشت که ببوشد. صدیق اعلم به ملاحظه مقام علمی فروزانفر و احترام به او پالتو را از دست فروزانفر گرفت و در حالی که آن را به تن او می کرد گفت: «آقای فروزانفر! اشکالی ندارد. این کار از آداب جدید است. در سفر اخیر به آمریکا هنری فورد، مؤسس کارخانه معروف اتومبیل سازی فورد، مرا به خانه اش دعوت کرد. او با وجود تفاوت سن و مقام خود پالتو مرا گرفت و من پوشیدم.» پس از خروج از خانه صدیق، فروزانفر رو کرد به نفیسی و گفت: «نفیسی! فهمیدی

ادامه مطلب حافظ و ملکه... از صفحه ۲۸

بدنیست همین جا اضافه شود که «تخلص» برخلاف آنچه شهرت پیدا کرده، دراصل به معنای «نام مستعار» یا «نام شعری شاعر» و سراینده شعر یا «پن نیم و نام قلمی» او نیست که به این معنا بین مردم شهرت پیدا کرده است. بلکه در ایام قدیم که هنوز سرودن غزل یا اشعار عاشقانه باب نشده بود، به قول امروزی ها حرف اول را قصیده می زد و این نوع شعر رواج داشت. معمولاً شاعران در ابتدای قصیده، چند بیتی در وصف گل و بلبل و بهار و عشق و زیبایی... سروده و آن چند بیت را اصطلاحاً «غزل» یا شعرهای عاشقانه می نامیدند، و همان جا با گذاشتن نام خود بعنوان آخرین بیت، به غزل خاتمه داده و از آن خلاص شده تازه به سراغ

سرودن قصیده می رفته اند. از همین روی آن بیت را «تخلص» می نامیدند، به سراغ قصد اصلی که همان قصیده باشد و تعریف تمجید از کسی می باشد، رفته و آن را سروده می خواندند. بعدها به این فکر افتادند این قسمت های بسیار زیبا و دل انگیز را که زمان مشخصی هم ندارد و به کسی هم می تواند ارتباطی نداشته باشد و همواره می توان آن را خواند و از زیبایی آن لذت برد، به عنوان «غزل» گردآوری کنند و در بیت پایانی آن نیز که نام سراینده به نحوی آورده شده، همان را به عنوان «تخلص» یا نام سراینده غزل استفاده کنند و از همین رو بود که همان صورت نیز در تاریخ ادب فارسی، تخلص به جای نام شاعر جا افتاد و باقی ماند.

ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۲۴

عرض کردیم: «نان خودمان را می خوریم حلیم حاجی عباس را به هم می زنیم و تنها هنرمان هم دشمن تراشی برای خودمان و هفت پشت مان است!» فرمودند: «این خانم چه نسبتی با شما دارند؟» عرض کردیم: «خواهر عیال ماست عالیجناب!»

در این حیص و بیص خواهر زن مان شروع کرد به آبغوره گرفتن. آقای قاضی القضات پرسید: «چرا ایشان گریه می کنند؟» عرض کردیم: «مادرشان همین دیروز فوت کرده اند. بقای عمر شما باشد عالیجناب!» آقای قاضی القضات تسلیتی گفتند و پرسیدند: «چرا برای شان وکیل نگرفته اید؟» عرض کردیم: «گرفتیم عالیجناب، آنهم چه وکیل! پنج هزار دلار هم دادیم!» بعد ماجرای وکیل گرفتن مان را با آب و تاب برای جناب قاضی القضات شرح دادیم.

جناب قاضی القضات پس از شنیدن سخنرانی بالا بلند مان کشتی میزشان را باز کردند و ورقه کاغذی را بیرون کشیدند و آن را به دستمان دادند و فرمودند: «چون شما درس حقوق

نخوانده اید نمی توانید از خواهر زن تان بخوبی دفاع کنید، آن کاغذی را که به دست تان داده ام اسامی و کیلانی است که بدون دریافت کارمزد می توانند از پرونده شما دفاع کنند، بروید با یکی از آنها تماس بگیرید و سه ماه دیگر دو باره فلان روز و فلان ساعت بیایید دادگاه.»

ما هم رفتیم با یکی از آنها تماس گرفتیم و پس از برو بیاهای چند روزه و چند باره پرونده تازه ای تشکیل دادیم و سه ماه بعد رفتیم خدمت جناب قاضی القضات. این بار دل توی دل مان نبود که نکند جناب شمرذی الجوشن دست مان را توی حنا بگذارد و جواب منفی بدهد.

پس از نیم ساعت گفتگو و مقداری هم خنده و شوخی، برای خواهر زن جان مان گرین کارت گرفتیم و آنها رفتند پی کار و زندگی خودشان و ما هم رفتیم پی دلی دلی خواندن مان! به همین سادگی.

البته آنوقت ها هنوز آقای دانولد ترامپ یک تاجر ورشکسته بودند و اینجوری آب در خوابگاه مورچگان نینداخته بودند.

این خبیث چه گفت؟» نفیسی مبهوت پرسید: «چه گفت؟» فروزانفر گفت: «او خودش را در حد فورد فرا برد و مرا در حد خودش فرود آورد!»

روایت بامزه دیگری که درباره استاد فروزانفر شنیده ام مربوط به حاضر جوابی اوست در پاسخ پرسشی از محمدرضا شاه در مراسمی در دانشگاه تهران به مناسبت عید مبعث پیامبر. در این مراسم دکتر جهانشاه صالح در مقام رئیس دانشگاه ضمن خیر مقدم به شاه به قصد فضل فروشی

شروع می کند به خواندن قصیده ای به زبان عربی در منقبت حضرت محمد. شاه که با زبان عربی آشنایی نداشت، پیش از اینکه دکتر صالح خواندن قصیده را تمام کند، رو می کند به فروزانفر و می پرسد: «استاد، عربی صالح چه طور است؟» فروزانفر بلافاصله جواب می دهد: «اعلیحضرت سؤال شاقی می فرمایند!»

۱) «هفت سخن»، ج ۳، از گوشه و کنار ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۶۹، خاطرات پرویز ناتل خانلری، ص ۳۳۷ - ۳۹۷.

ادامه مطلب حکایت «پیر چنگی»... از صفحه ۱۲

می کنند که شکل خاصی از عبادت می تواند عبادت مشروع باشد و غیر آن نامشروع است در حالی که:

**هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه**
پیر چنگی پس از اکرام حق حالی دگرگون یافت و از این جان ناتمام ببرد تا در جانی جاودان زنده شود و در آن حیرت شگرف که بر وی مستولی شد به فتنای الله پیوست. چون عرفا را اعتقاد این است که فنا پیش آهنگ بقاست و او از این قالب تهی شد تا به جهان باقی پیبوند.

ذکر کرد. ولی شاید بهتر باشد بحث در افسانه های عطار را با داستان کوتاه «دو روباه» به پایان بریم که در نوع خود افسانه ای است کوتاه و جالب:

**آن دو روبه چون بهمی همبر شدند
پس به عشرت جفت یکدیگر شدند
خسروی در دشت شد بایوز و باز
آن دو روبه را ز هم افکنند باز
ماده می پرسد ز نر کای رخنه جو
ما کجا با هم رسیم آخر بگو
گفت ما را گر بود از عمر بهر
در دکان پوستین دوزان شهر**

۱- در مورد تحریرهای مختلف سندبادنامه رجوع کنید به:

The Book of Sindbad, translated by W. 1884 A. Clouston, privately printed

۲- این داستان را مولوی در دفتر اول مثنوی به نظم کرده است.

۳- Hitopadeca

۴- کلیده و دمنه، انشای ابوالعالی نصرالله منشی، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، ۱۳۴۵، ص ۲۸-۲۹

۵- ایضا، ص ۷۱-۷۰

۶- داستان کرم هفتاد را در شاهنامه می توان جزو افسانه های حیوانات دانست ولی از نوع افسانه هایی که مورد نظر ما است، نیست.

۷- دیوان اشعار ناصر خسرو، تهران ۱۳۳۵، ص ۴۹۹ به گفته ی مجتبی مینوی داستانی نظیر این که در نمایشنامه ی Mirmidon اشیل وجود دارد

واریستوفان در کمدی خود به نام پرندگان بدان اشاره می کند. ایضا- دیوان ناصر خسرو، ص ۶۸۹.

۸- ایضا، ص ۳۸۲ این شعر جزو اشعار منسوب به ناصر خسرو می باشد.

۹- ایضا ص ۵۰۷.

۱۰- اصل داستان در کلیده و دمنه، ص ۹۰-۲۸۹

۱۱- مخزن الاسرار چاپ مرحوم وحید، تهران ۱۳۱۳، ص ۸۱-۸۰ شاعر و نویسنده قرن هجده انگلیسی Joseph Addison این داستان را گویا

از روی ترجمه ی فرانسوی ایکه شاردن در سفرنامه خود کرده بود به صورت داستانی منثور درآورده و در مجله Spectator منتشر ساخته است.

۱۲- منطق الطیر- چاپ کتاب فروشی تایید- اصفهان، ص ۵۹.

۱۳- ایضا- ص ۵۴

۱۴- این شعر را م از حافظه نقل کردم، ولی در نسخه منطق الطیر نبود، شاید در چاپ های دیگر این کتاب باشد.

عمر دقیقاً نقطه مقابل پیر چنگی است و در این داستان مولانا او را وادار می کند که به فرمان خداوند پیر چنگی را محترم و گرامی دارد و آن تعصب کور به فرمان خدا در برابر رامشگر به نرمی و لطافت می انجامد. عمر در می یابد که رسیدن به حق و خدا پرستی شکل و هیأتی بخصوص از پرستش را شامل نمی شود. شرط اساسی عبادت، خلوص نیت و سوز دل از سر اخلاص است و در این داستان مولانا آواز چنگ را نیز عبادت مشروع مورد قبول حق می داند که کسانی که از رحمت حق غافلند تصور

**من نیارم در جهان بی آب سود
زانکه زاد و بود من در آب بود
گرچه در دل عالمی غم داشتم
شستم از دل کاب همدم داشتم
آب در جوی من است اینجا مدام
من به خشکی کی توانم یافت کام؟**

◆◆◆

آنکه باشد قبله اش آبی تمام
کی تواند یافت از سیمرغ کام؟
هدهدش گفت ای به آبی خوش شده
گرد جان آب چون آتش شده
در میان آب خوش خوابت ببرد
قطره ای آب آمد و آبت ببرد (۱۲)

گذشته از داستان اصلی که مرغان شخصیت های اصلی آنرا تشکیل می دهند، عطار افسانه های دیگری در منطق الطیر می آورد که در آنها نیز حیوانات نقشی دارند. مثلاً نیک مردی به مسجد می رود تا تمام شب را در نماز و عبادت سپری سازد. در شب تاریک صدایی می آید و مثل اینست که کسی وارد مسجد شده است. مرد فکر می کند که شخصی کامل و عارفی بزرگ به قصد عبادت آمده است و به قصد خودنمایی در نمازش احتیاط زیاد می کند و تمام آداب لازمه را بجای می آورد:

**همه شب تا به روزش بود طاعت
نیاسود از عبادت هیچ ساعت
دعا و زاری بسیار کرد او
گهی توبه گه استغفار کرد او
بجای آورد آداب و سنن را
کو بنمود الحق خویشتن را
چو صبح صادق از مشرق برآمد
وزان نوری بدان مسجد درآمد
گشاد آن مرد چشم آنجا نهفته
یکی سگ بود در مسجد بخته (۱۴)**

در مثنوی های دیگر عطار چون اسرارنامه و مصیبت نامه افسانه هایی از حیوانات نقل شده است که بعضی جنبه طنز و انتقاد دارد که مثال های زیادی می توان

ادامه مطلب طنز و انتقاد... از صفحه ۶

شیربها خواهد از او بامداد
کاین ده ویران بگذاری به ما
نیز چنین چند سپاری به ما
آن دگرش گفت کزین در گذر
جوهر ملک بین برو غم مخور
گر ملک اینست نه بس روزگار

زین ده ویران دهمت صد هزار (۱۱)
بعد از نظامی جزو شاعران بزرگ به عطار می رسیم که بیش از دیگران از افسانه ی حیوانات استفاده کرده است. منطق الطیر را که یکی از زیباترین نمونه های شعر روایی صوفیانه است می توان آن را حماسه ی پرندگان نامید که در جستجوی حقیقت از هفت وادی تصوف می گذرند و به حضور سیمرغ می رسند. عطار هر یک از مرغان را به شکل یک تیپ یا نماینده ی یک قشر جامعه معرفی می کند. مثلاً باز از ندیمان سلطانت، که اهمیت زیادی به همنشینی و مصاحبت او می دهد و با تفاخر خود را از دیگر مرغان برتر می شمارد و از ریاضت و تربیت خود دم می زند. خلاصه او نمی خواهد موقعیت هایی که برایش فراهم آمده است به خاطر یافتن سیمرغ از دست بدهد:

**باز پیش جمع آمد سرافراز
کرده ز اسرار معانی پرده باز
سینه می کرد از سپهداری خویش
لاف می زد از کله داری خویش
گفت من از شوق دست شهریار
چشم بستم ز خلق روزگار
چشم از آن نگرفته ام زیر کلاه
تا رسد پایم به دست پادشاه
در ادب خود را بسی پرورده ام
همچو مرتاضان ریاضت کرده ام
تا اگر روزی بر شاهم برند
از رسوم خدمت آگاهم برند
من کجا سیمرغ را بینم به خواب
چون کنم بیهوده سوی او شتاب
رزقه ی از دست شاهم بس بود
در جهان این پایگاهم بس بود (۱۲)**

مرغابی دایما در فکر تطهیر سر و بدن خویش است و از واقعیت دین به دور افتاده و به ظواهر آن چسبیده است. در ضمن دلستگی او به آب نشانه ایست از علائق او به دنیا:

**بط به صد پاکی برون آمد ز آب
در میان جمع با خیرالنیاب
گفت در هر دو جهان ندهد خیر
کس ز من یک پاکروتر پاک تر
کرده ام هر لحظه غسلی بر صواب
بارها سجاده افکندم بر آب
همچو من بر آب چون افتد یکی
دائم هم جامه و هم جای پاک**

گاو بست در آسمان نامش پروین
یک گاو دگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت گشای ای اهل یقین
زیر وزبر دو گاو مشتکی خربین
سنایی در یکی از اشعار معروف خود گاو را جزو بازیگران یک داستان می سازد و گاو بی آنکه متوجه باشد عدم واقعیت گفته های پیرزن را آشکار می سازد:

**داشت زالی به روستای تکاو
مهستی نام دختری و دو گاو
نو عروسی چو سرو تر بالان
گشت روزی ز چشم بد نالان
گشت بدرش چو ماه نو باریک
شد جهان پیش پیرزن تاریک
دلش آتش گرفت و سوخت جگر
که نیازی چو نداشت دگر
از قضا گاو زالک از پی خورد
پوز روزی بدیگش اندر کرد
ماند چون پای مقعد اندر ریگ
آن سر مرده ریگش اندر دیگ
گاو مانند دیوی از دوزخ**

**سوی آن زال تاخت از مطبخ
زال پنداشت هست عزرائیل
بانگ برداشت پیش گاو نبیل
کای ملک الموت من نه مهستیم
من یکی پیر زال محتیم
گر ترا مهستی همی باید
رو سر او را ببر مرا شاید
بی بلا نازنین شمرد او را
چو بلا دید در سپرد او را
تا بدانی که وقت پیچایچ
هیچ کس مر ترا نباشد هیچ (۱۰)**
نظامی گنجوی در خمسه خود تعدادی از افسانه های حیوانات را به نظم درآورده است. شاید جالب ترین آنها از لحاظ طنز و انتقاد- «حکایت نوشیروان با وزیر خود» در مخزن الاسرار باشد، که نظامی با استادی خاصی در قطعه ای نسبتاً کوتاه وصف می کند:

**صید کنان موبک نوشیروان
دور شد از کوبه خسروان
مونس خسرو شده دستور و بس
خسرو و دستور دگر هیچکس
شاه در آن ناحیت صیدیاب
دید دهی چون دل دشمن خراب
تنگ دو مرغ آمده در یکدیگر
وز دل شه قافیه شان تنگتر
گفت بدستور چه دم می زند
چیست صیفیری که بهم می زند
گفت وزیر ای ملک روزگار
گویم اگر شه بود آموزگار
این دو نوازی را رامشگری است
خطبه از بهر زانشوهری است
دختری این مرغ به آن مرغ داد**

The Top 7 Health Benefits of Smiling

Erin Coleman, R.D., L.D.: *Smiling has well-documented social benefits. A genuine smile can make you seem more likable, attractive, intelligent and even trustworthy. But did you know that smiling more often—regardless of your mood—can improve your health and help you live longer? Discover seven of the surprising health benefits of smiling.*

Improved Mood: Smiling can boost your mood when you're feeling blue, and may be beneficial for people struggling with anxiety and depression. A 2010 study found that making yourself smile when you're feeling down helps improve your mood and increases positive thoughts. So, if you're having a bad day, try smiling anyway—it may lead to a genuine smile and lift your spirits.



Lower Blood Pressure: Smiling and laughing more appear to help lower your blood pressure, which is good news for your heart health. A 2009 review explains that laughter causes an initial increase in heart rate, followed by a period of muscle relaxation and a decrease in heart rate and blood pressure, which helps reduce your risk of developing heart disease.

Stress Relief: Did you know that smiling more often, whether you're feeling happy or not, helps your body deal with stressful situations more effectively? A 2015 study published in *Psychological Science* found that smiling can result in a lower heart rate during stressful tasks. Stress generally causes increases in heart rate and blood pressure. So, maintaining a smile when stressed provides you with both psychological and physical health benefits.

Better Relationships: Have you noticed that you're drawn to people who smile a lot? People who smile are perceived as being more likable than people who don't smile, according to one 2014 study. Being likable makes it easier to build and maintain better relationships with people, which is important for your overall health and well-being. A 2010 study found that people with positive emotions have more stable marriages and better interpersonal skills than people with negative emotions. So, keep a smile on your face to help create stronger, healthier social bonds.

Stronger Immune Function: Believe it or not, laughter (which often begins with a smile) appears to help boost your

Ghazals of Hafiz

*The only wise course for me now
Is to depart bag and baggage for the tavern
And sit there happily.
I must grasp the wine-cup
And avoid the society of the hypocrites;
I must wash my heart clean
Of all contact with worldlings.
Let me have no friends or companions
But a wine-flask and a book,
That I may avoid all association
With the deceitful denizens of the world.
If I lift my skirt above the dust of the world
I shall tower above all in total independence,
Like a lofty cypress.
When I see the face of the cup-bearer
And the glowing wine
I feel ashamed that I once boasted of piety
And the soiled habit of a monk.
My narrow frame is not equal to the weight
Of the burden of grief at his absence;
My poor heart cannot support such a load.
Take me for a reveller in the wine-house
Or an ascetic of the city --
I am only the wares you see, or worse.
I am the servant of the Asaf of the age;
Do not vex my heart,
For if I breathe a word of complaint
He will call down the vengeance of heaven.
The dust of maltreatment
Lies upon my heart;
God forbid that it should contaminate
This mirror brimming with love.*

body's immune system. Mayo Clinic reports that laughter and positive thoughts release signaling molecules in your brain that fight stress and illnesses, while negative thoughts decrease your body's immunity. One 2015 study found that laughter therapy increases immune responses in women who have just had babies. So, maybe laughter really is the best medicine.

Pain Relief: Pain relief might be the last thing you'd associate with smiling and laughter, but there are, indeed, links. Mayo Clinic reports that laughter causes your body to release its own natural painkillers. And a 2012 study found that social laughter increases your pain threshold, creating a higher pain tolerance. So, if you're in pain due to an injury, illness or chronic disease, watch a funny movie, attend a comedy show or hang out with friends and family who make you smile.

Longer Life: It turns out that the fountain of youth might be right under your nose. A 2010 study found that smiling and positive emotions are associated with increased life spans. Talk about a reason to smile!

Bottom Line: Smiling and laughter are beneficial for your mind, body and overall well-being. Even if you're feeling blue, crack a smile and reap the numerous health benefits of smiling.

10 awesome health benefits of hugging that'll make you want to squeeze someone like right now.

Tamim Alnuweiri: *To steal a line from Britney Spears, there are two types of people in the world: those who consider themselves huggers and those who don't. You can typically figure out what camp someone falls into over an awkward hello or goodbye. Our general rule is "you do you" when it comes to sharing your personal space; however, there are some pretty interesting research findings regarding the health benefits of hugging that make a case for embracing the form of nonverbal communication. A number of studies have identified how important hugs are to physical and emotional wellbeing. Here are nine really good reasons to hug it out on the reg.*



Hugging helps you communicate your feelings in a way words can't: Whether conscious or sub, the way we physically interact with people communicates a lot. "Touch is the first of our senses to develop in the womb and reaches maturity well before the other senses do," says psychologist Danielle Forshee, PsyD. AS a result, interpersonal touching such as hugging plays an important role in emotional wellbeing she says.

Hugs help protect you from stress-related illnesses: Sure, an apple a day might help keep the doctor away (or so the saying goes), but you might be better off with a hug. A study published by Carnegie Mellon found that there's a relationship between receiving hugs and your immune system. Specifically, the study looked at the types of sickness and infections that you're made more susceptible to because of stress and increased cortisol levels. The researchers found that people who experienced hugs more frequently were less likely to get sick and that even if they did get sick their symptoms were less intense.

Hugging improves your physical performance: In 2010, The New York Times reported on a study that found that athletes performed better when they showed physical comradery (such as hugging). The study found that teams that showed the most touch-bonding were among the highest ranking and best performing.

Hugs might make you less nervous to speak in public: Another study published in Behavioral Medicine found that people performing the typically stressful activity of public speaking had lower heart rates when they had a 20-second

hug from their partners compared to those who did not have any physical contact.

Hugging can lower your cortisol levels: Part of the reason participants in the previously mentioned study were able to perform better than their peers is because the hugging managed to reduce many of their stress indicators. Furthermore, NPR reports that hugging has a measured ability to decrease the pesky stress hormone cortisol. "Having this friendly touch, just somebody simply touching our arm and holding it, buffers the physiological consequences of this stressful response," Matt Hertenstein PhD, told NPR.

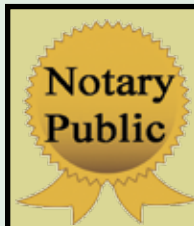
Hugging boosts your oxytocin levels naturally: Oxytocin is a hormone that is often dubbed as the "cuddle hormone" because of its relationship to important aspects of relationships such as trust, devotion, and bonding. Hugging is one of the activities that releases oxytocin in your brain naturally, helping you bond and strengthen interpersonal relationships. An increased amount of Oxytocin is also associated with better heart health.

Hugs may help quell existential crises: A series of studies conducted by the Association Of Psychological Science found that people who were prone to feeling existential dread and fearing mortality were able to find some sense of security through interpersonal touching including hugging.

Hugging can be form of pain relief: Fahad Basheer, MD, writes that hugging can alleviate pain in a number of ways. The first is by releasing endorphins which block pain pathways, the second is by improving circulation which removes pain peptides.

Hugging can help you feel less alone: One of the great ironies of current culture is that social media and technology mean we're more connected to each other than ever before—just not physically. It's totally possible to spend large periods of time without interacting with another human being in person. This type of isolation isn't healthy as it can trigger or deepen feelings of depression. The release of oxytocin, sometimes called a social hormone, a good hug can help combat feelings of isolation by helping you feel connected and trust other people.

Hugs help you handle conflict: Ever feel in a rut in the wake of an issue with someone your life? A recent study of 400 people over a two-week period found that that receiving a hug following a conflict can help with squelching those bad feelings. So, next time you have a squabble with a friend, don't leave without a warm, consensual embrace.



By Appointment Only

(408) 909-9060

Water Tower Kitchen

In the heart of DownTown Campbell



You may come to Water Tower Kitchen for the exciting Gameday atmosphere, but you will stay for the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen. Because there's no better way to enjoy the game than with a spread of your favorites that you didn't have to prepare.

(408) 502-9550

201 Orchard City Drive, Campbell



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112